المترجمة الى اللغة الفارسية

شرح کتاب توحید

شارح کتاب:
دکتر هیثم محمد جمیل سرحان
مدرس در معهد علمی مسجد نبوی سابقا

التقسيم و التقعيد للقول المفيد
على كتاب التوحيد

تهيه و شرح:
دكتر هيثم بن محمَّد جميل سرحان
مدرس در مسجد نبوي و مشرف بر وبسايت:
Sarhaan.net

غفر الله له ولوالديه ولمن أعانه على إخراج هذا الكتاب

چاپ اول

ایمیل براي هماهنگی:

islamtorrent@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

إنَّ الحَمدَ لله نَحمَدُه و نستعينهُ ونَستغفرُه، ونَعوذُ بالله مـن شُرور أنفسِـنا ومـن سـيِّئاتِ أعمالنا مَن يَهدِه الله فلا مُضلَّ له، ومَن يُضلل فـلا هـادِيَ لـه، وأشـهَد أنْ لا إلـه إلَّا الله وحدَه لا شَريك له، وأشهَد أنَّ محمَّدا عبدُه ورسولُه ﷺ، أمَّا بعد :

روش آموزش و شرح

- دانش پژوه باید پیش از تحصیل، متن را حفظ نماید؛ هر آن‌کس حفظ کند، نسبت به سایری پیشگام است.
- آگاهی از استدلال هر آیه و دلیل آوردن آن آیه، در باب مورد نظر .
- آگاهی از ارتباط هر باب با کتاب توحید و دلیل آوردن آن باب در کتاب.
- در این نوشتار، بر یک شرح با نام «القول المفید» شیخ ابن عثیمین رحمه الله تمرکز می کنیم و سـپس بـه دیگـر شروح را یکی پس از دیگری می‌پردازیم تا مطالب با یکدیگر تداخل نیابد.

دلایل یادگیری کتاب توحید

- توصیه‌ی علما و اینکه دانش‌پژوه باید راه علما را در علم‌آموزی پیش گیرد.
- زیرا از بهترین مطالبی است که در این زمینه تألیف شده و مورد قبول الله متعال است.
- علما توجه ویژه‌ای بدان داشته و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و طلاب را به حفظ و درک آن سفارش نموده‌اند.
- در زمان مؤلف، شبهات و مخالفت‌های جدیدی وجود داشت و می توانست پاسخشان دهد.
- زیرا مؤلف رحمه الله شخصی ملتزم و پایبند و با منهجی درست و آگاه به سنّت بود.
- زیرا در این کتاب، مسائل با استدلال از قرآن و سنت بیان شده‌اند.
- زیرا اقسام سه‌گانه‌ی توحید را در بر می گیرد و بر توحید عبودیت تمرکز دارد.
- فهرست بندی و ترتیب موضوعات، به خوبی صورت گرفته و در استدلال، نهایت دقت صورت گرفته است.
- در آن مطلبی را از دیدگاه خود بیان نکرده و راه سلف هم‌چون بخاری را در پیش گرفته است.

فهرست باب‌ها (٦٧ باب به‌همراه باب اول كتاب التوحيد)

پیش از یادگیری هر کتاب، باید مقدمه و فهرست آن‌را مطالعه کنیم تا هدف از تألیف کتاب و کلیّت محتوای آن را بدانیم. کتاب التَّوحید را می‌توان در ده قسمت فهرست‌بندی کرد:

یکم: مقدمه (٥ باب)

[١] (باب وجوب توحید)

در این بخش بیان می‌شود که توحید، نخستین و واجب‌ترین بخش دین است و دعوت مشترک پیامبران و می‌باشد.

[٢] باب فضیلت و برتری توحید و گناهانی را که می‌بخشاید.

این بخش، برای تشویق و ترغیب آورده شده است؛ بیان فضیلت و برتری یک چیز، به‌معنای عدم وجوب آن نیست؛ هم‌چنین برخی از افراد، مانند کفار مکه، مردم را از یادگیری و یاددهی توحید، بیزار و متنفر می‌کنند.

[٣] باب: کسی که توحید را عملی سازد، بدون حساب وارد بهشت می‌شود.

این باب، برای پاکسازی توحید از شرک و بدعت و معصیت آورده شده است؛ پس بهتر آن است که پس از دو باب وجوب توحید و فضیلت آن، باب تحقق توحید آورده شود.

[٤] باب ترس از شرک

این باب بدین خاطر آورده شده تا کسی که در پی تحقق توحید می‌باشد، باید در مورد خود و دیگران از شرک بترسد؛ زیرا گاه گمان می‌کند که توحید را عملی ساخته، در حالی که چنین نکرده است. هر بابی که پس از تحقق توحید بیاید، جزو آن به شمار می‌رود؛ زیرا از مصادیق عملی نمودن توحید، ترس از شرک و دعوت به توحید است.

[٥] باب دعوت به شهادت «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ»

به دو دلیل آورده شده است (و الله اعلم):

١. زیرا کسی که در پی عملی نمودن و تحقق توحید است، باید همانند پیامبر ﷺ و پیروانش، مردم را به آن فراخواند.

٢. زیرا پاسخ به کسی است که اعتقاد دارد نخست باید مردم را به نماز دعوت داد و نه توحید.

دوم: تفسیر توحید (۹ باب)

[٦] تفسیر توحید و شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ

مؤلف پس از بیان وجوب توحید، تشویق مخاطب به آن، وجوب تحقق و عملی نمودن توحید، ترس از شرک و دعوت به توحید، مناسب می‌بینند تا از آغاز این باب تا پایان کتاب، به تفسیر حقیقت توحید بپردازد.

[٧] پوشیدن علامت و ابزار خاص، برای دفع یا رفع بلا، نوعی شرک است.

در این باب برای تفسیر توحید، به معرفی نقطه‌ی مقابلش، یعنی شرک، می‌پردازد.

[٨] پیرامون رقیه و آویز

این باب برای تفسیر و توضیح رقیه و انواع آویزهای شرک‌آمیز، نوشته شده است.

[٩] کسی که درخت، سنگ و مانند این‌ها را متبرّک بداند

این باب برای بیان تبرّک ممنوع که با توحید در تضاد می‌باشد، آمده است.

[١٠] درباره‌ی ذبحی که برای غیر الله صورت گیرد

این باب برای توضیح ذبحی است که از روی محبّت و بزرگداشت و برای غیر الله صورت می‌گیرد؛ چنین ذبحی، با توحید در تناقض است.

[١١] در مکانی که برای غیر الله ذبح می‌شود، نباید ذبح برای الله صورت گیرد

این باب در پی بیان و توضح رفتار برخی مسلمانان ناآگاه است که همچون مشرکان و همراه با آنان، در اعیاد، رسوم و مکان‌های عبادی آن‌ها، شرکت می‌کنند؛ چنین کاری با توحید منافات دارد.

[١٢] نذر برای غیر الله، نوعی شرک است

این باب برای توضح نذر ممنوع که در تضاد با توحید می‌باشد، بیان شد.

[١٣] استعاذه و پناه بردن به غیر الله، شرک است

این باب برای توضیح استعاذه و پناه بردن به غیر الله در چیزی است که تنها در توانایی الله می‌باشد؛ چنین استعاذه‌ای، با توحید منافات دارد.

[١٤] کمک خواستن و دعا از غیر الله، شرک است

این باب در توضیح کارهای شرک‌آمیزی مانند کمک خواستن از غیر الله است که تنها در اختیار و قدرت الله می‌باشد.

سوم: بطلان عبادت غير الله (٤ باب)

[١٥] باب: ﴿أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾.

[١٦] باب: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا۟ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا۟ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ﴾

[١٧] باب شفاعت

این باب، بطلان شفاعتی را بیان می‌کند که کافران از معبودان دروغین خود انتظار دارند.

[١٨] ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ﴾

در این باب، بطلان هدایت توفیقی از سوی غیر الله، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چهارم: دلیل کفر انسان (٤ باب)

مؤلّف پس از تفسیر توحید و بیان بطلان عبادت غیر الله، مناسب می‌بیند تا دلایل و عوامل دچار شدن به کفر را برشمارد تا از آن‌ها دوری کنیم.

[١٩] باب: دلیل کفر و دوری انسان‌ها از دین، غلو و زیاده‌روی در شخصیت صالحان است.

این از خطرناکترین اسباب کفر می‌باشد. و نخستین شرکی است که در زمین روی داد.

[٢٠] باب: سختگیری با کسی‌که در کنار قبر فرد صالح، الله را عبادت می‌کند؛ چگونه است اگر این فرد صالحرا عبادت کند؟!

از جمله عوامل گرفتار شدن در شرک، استفاده از تندیس، تصویر و انتخاب قبر به‌عنوان مسجد است.

[٢١] غلو در خصوص قبر انسان‌های صالح، آن‌ها را به‌جای الله معبود قرار می‌دهد تا همچون بت‌ها عبادت شوند.

از عوامل کفر، غلو و زیاده‌روی درباره‌ی قبر صالحان است.

[٢٢] باب: حفاظت و حمایت پیامبر ﷺ از توحید و بستن هر راهی که به شرک بیانجامد

پیامبر ﷺ مانع تمامی اعتقادات و رفتارهایی بود که به شرک منجر می‌شد؛ مؤلف بابی را بیان می‌کند به بررسی ممانعت ایشان از گفتارهایی می‌پردازد که موجب شرک است.

پنجم: بطلان این ادعا که: در این امت یا در جزیرة العرب، شرک رخ نمی‌دهد (یک باب)

[۲۳] برخی از افراد این امت، بت‌ها را عبادت می‌کنند.

ششم: کارهای شیطانی (۷ باب)

[۲٤] باب: پیرامون سحر و جادو

زیرا فقط با کفر ورزیدن به الله انجام می‌شود و بزرگترین ابزاری است که مردم را به کفر می‌کشاند.

[۲٥] بیان برخی از انواع سحر و جادو

در این باب، برخی از انواع سحر که باید از آن‌ها دوری کنیم، بیان می‌شود.

[۲٦] باب: فالگیر و افرادی همانند او

در این باب، با این‌گونه افراد آشنا می‌شویم و از حکم و چگونگی رفتن نزد آن‌ها، آگاه می گردیم.

[۲۷] علاج سحر با سحر

در این باب بیان می‌شود که مسلمان از تعویذ نهی می‌شود؛ البته تعویذی که برای رفع جادو باشد، فرق دارد.

[۲۸] فال زدن

این باب مطالبی در ردّ اعتقاد و عملکرد مردم عهد جاهلیت در شوم دانستن برخی پدیده‌هاست

[۲۹] رصد ستارگان

مباحث این بحث، پیرامون بطلان اعتقاد تأثیر ستارگان می‌باشد.

[۳۰] باب: باران خواستن از پدیده‌های آب و هوایی

این باب در جهت بطلان وابستگی به اسباب و عوامل شرک‌آمیز می‌باشد.

هفتم: کارهای قلب (۹ باب)

[۳۱] باب: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا﴾

در این باب چنین مطرح می‌شود که وقتی کسی، یک مخلوق را همانند الله یا بیشتر، دوست بدارد و بدان محبّت کند، از توحید جدا و به شرک گرفتار شده است.

[۳۲] باب: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ﴾

بحث این باب، پیرامون نفی توحید از کسی است که از مخلوق، همانند الله یا بیشتر، ترس داشته باشد.

[۳۳] باب: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾

این باب، پیرامون ردّ توحید کسی است که بر غیر الله توکل و اعتماد دارد.

[۳۴] باب: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ﴾

این باب بدین اصل اشاره دارد که مؤمن در مسیر خویش به سوی الله، باید میان بیم و امید باشد.

[۳۵] صبر نمودن بر حکم و قدر الله، از ایمان است

این باب توصیفگر حالت مؤمن به هنگام دچار شدن به بلا و گرفتاری است.

[۳۶] ریا و دورویی

در این باب، خطر بزرگ ریا برای موحدان، بیان می‌گردد؛ خطری که ترس از آن دربارهٔ صالحان، بیش از هر چیز دیگر است.

[۳۷] باب: انجام کار اخروی برای کسب دنیا، نوعی شرک است.

این باب بدین نکته اشاره دارد که هر کس کار اخروی را برای بهره بردن از دنیا انجام دهد، گرفتار شرک شده است. مصداق این رفتار، خشنودی و خشم به خاطر دنیاست.

[۳۸] اطاعت از دانشمندان و فرمانروایان بر خلاف حلال و حرامی که الله معیّن نموده، سبب می‌شود که آن‌ها را ارباب خویش قرار دهد.

در این باب استدلال می‌شود که فرمانبرداری از غیر الله، سبب نقصان در توحید می‌شود.

[۳۹] باب: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ﴾

این باب بیان شد تا معنای کفر به طاغوت را برای موحد روشن سازد و ایمان راستین و دروغین را توضیح دهد.

هشتم: انکار اسماء و صفات الله (یک باب)

[٤٠] باب: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾

در این باب چنین مطرح می‌شود که شخصی که برخی از اسماء و صفات را انکار کند، از توحید خارج می‌شود.

نهم: سخنان نادرست و شرک‌آلود (۲۹ باب)

[٤١] باب: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾

این باب برای بیان وظایف موحّد در برابر نعمت‌هایی است که از طرف الله متعال برخوردار می‌شود.

[٤٢] باب: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾

این باب، برای بیان عملکرد موحّد در سوگند به الله می‌پردازد و تفاوت میان واو و ثمّ را بیان می‌کند.

[٤٣] باب: پیرامون کسی‌که به سوگند الله قناعت و رضایت ندارد

این باب پیرامون میزان عظمت الله متعال در قلب انسان موحّدی است که به الله سوگند یاد می‌کند.

[٤٤] باب: حکم گفتن «آن‌چه الله و تو بخواهید»

این باب، هشدار برای کسی است که در اراده‌ی الله شریک می‌آورد.

[٤٥] کسیکه روزگار را دشنام دهد، الله تعالی را می‌رنجاند

این باب، به به فرد موحّد هشدار می‌دهد که به روزگار دشنام ندهد که در این صورت، به ذاتی دشنام می‌دهد که رخدادهای آن‌را اداره می‌نماید و فرمان می‌دهد.

[٤٦] نامیدن به قاضی القضاة و ...

در این باب، به مرحّد هشدار داده شده که به توحید ربوبیت الله متعال، تجاوز نکند.

[٤٧] باب: احترام به اسماء الله تعالی و تغییر برخی اسمها برای احترام

در این باب، برخورد و عملکرد مؤدّبانه‌ی موحّد با اسماء و سفات الله، دین و پیامبران الاهی مطرح می‌شود.

[٤٨] باب: پیرامون کسی‌که چیزی را تمسخر می‌کند در آن از الله یا قرآن یا رسول الله ﷺ یاد شده است

در این باب، به این قاعده پرداخته می‌شود که شخص مسخره‌کننده، از دایره‌ی توحید خارج شده است؛ از دیگر مباحث این باب، چگونگی برخورد با فرد مسخره کننده و حفظ زبان و بیان، می‌باشد.

[٤٩] باب: (أَذَقْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِى)

در این باب، وظایف موحّد پیش از برخورداری از نعمت و به هنگام برخورداری، مطرح می‌شود.

[٥٠] باب: (فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا)

این باب به بیان عملکرد مؤمن به هنگام برخورداری از نعمت می‌پردازد و استفاده از پیشوند «عبد» برای غیر الله را حرام می‌شمارد.

[٥١] باب: (وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا)

این باب، موحّد را هشدار می‌دهد که اسماء و صفات الله را انکار نکند.

[٥٢] عبارت «السَّلَامُ عَلَى اللهِ تَعَالَى»، نادرست است

این باب، مرحّد را هشدار می‌دهد تا سخنان بی‌ادبانه به الله متعال را بر زبان نیاورد.

[٥٣] باب: پیرامون عبارت: «ای الله! اگر خواستی، مرا ببخش»

این باب، به مرحّد هشدار می‌دهد که از گفتن استثناء در دعا، دوری بجوید و قدرت الله متعال را درک نماید.

[٥٤] باب: گفتن عبارت «عبد و أمة من» نادرست است

این باب، به موحّد می‌آموزد که در بیان الفاظ و واژه‌ها، ادب را مراعات نماید.

[٥٥] باب: درخواستی کسی‌که با نام الله تعالی چیزی می‌خواهد، رد نشود.

در این باب چنین بیان می‌شود که وقتی چیزی با نام الله از مرحّد خواسته می‌شود، به‌خاطر تعظیم و بزرگداشت الله، آن‌را رد نکند.

[٥٦] باب: فقط بهشت با وجه الله درخواست می‌شود

در این باب، عملکرد مؤمن برای بزرگداشت الله تعالی و رعایت ادب نسبت به او، بیان می‌شود.

[٥٧] باب: پیرامون استفاده از واژه‌ی «اگر» (لَو)

در این باب، به چگونگی بیان سخنان مؤدبانه و عدم اعتراض به دین و سرنوشت، پرداخته می‌شود.

[٥٨] باب: نهی از دشنام دادن به باد

این باب، به مؤمن می‌آموزد که هنگام رویارویی با امر ناپسند و ناخوشایند، گفتار سودمند و درست بر زبان آورد.

[٥٩] باب: (يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ)

این باب، مؤمن را از بدگمانی به الله، که ناآگاهانه و از دوره‌ی جاهلیت است، بر حذر می‌دارد.

[٦٠] باب: درباره‌ی منکران قَدَر و سرنوشت

در این باب، رویکرد موحّد در رابطه با قضا و قَدَر الاهی بیان می‌شود.

[٦١] باب: پیرامون نقّاشان و تصویرگران

در این باب، خطر تجاوز به توحید ربوبیت الله متعال، برای موحّد بیان می گردد.

[٦٢] باب: دربارەی زیادەروی در سوگند

این باب، مؤمن را به حفظ ایمان و برگداشت الله بههنگام برخورد با مردم، سفارش مینماید.

[٦٣] باب: پیرامون حقّ الله متعال

این باب، به موحّد میآموزد که حق الله و پیامبرش را در شرایط سخت و آسان، رعایت نماید و بزرگ بدارد.

[٦٤] باب: إقسام بر الله

[٦٥] باب: درخواست شفاعت از الله بهخاطر مقام بندهاش، درست نیست

این باب، موحّد را از برتری دادن مخلوق بر خالق، بر حذر میدارد.

[٦٦] باب: دربارەی حمایت و توجه رسول الله ﷺ به توحید و ممانعت از شرک

این باب، موحّد را هشدار می دهد که از گفتن هر سخنی که به شرک بینجامد، دوری جوید.

دهم: پایان (یک باب)

[٦٧] باب: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ﴾

این باب، به موحّدان متذکّر میشود که مشرکان، ذات الله را یگانه ندانستند و حقّ او را آنگونه که بایسته و شایسته است، به جانیاوردند؛ پس مؤمنان هم باید از راه روش این گروه، دوری کنند.

يکم: مقدمه (٥ باب) كتاب التَّوحيد

چرا برای این کتاب، مقدمه بیان نشده است؟

[١] برخی نگارندگان، مقدمه را بیان نکرده‌اند. در برخی نسخه‌ها، عبارات بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله و سلام و صلاة بر پیامبر ذکر شده است.

[٢] به معرفی کتاب اکتفا شده؛ زیرا همین معرفی، عنوانی برای موضوع کتاب، که توحید می‌باشد، کافی است.

[٣] به‌خاطر پیروی از امام بخاری $ که برای کتابش مقدمه‌ای بیان نکرد و می‌خواست مردم را به قرآن و سنّت جلب و مشتاق نماید.

[٤] پنج باب نخست به عنوان مقدمه محسوب می‌شوند.

تعریف توحید

لغوی: مصدر «وحَّد الشَّيء» چیزی را یکی قرار داد.

شرعی: یگانه دانستن الله متعال به آن‌چه مختص اوست؛ اعم از ربوبیت، الوهیت و اسماء و صفات.

توحید ربوبیت: یگانگی الله تعالی در آفرینش و فرمانروایی و اداره‌ی عالَم، یگانگی الله تعالی در کارهایش.

توحید الوهیت یا عبودیت: یگانگی الله تعالی در عبادت یا کارهای بندگان.

توحید اسماء و صفات: یگانگی الله تعالی در آنچه خود را در قرآن یا بر زبان فرستاده‌اش ﷺ، می‌نامد و توصیف می‌نماید. الله تعالی برای این کار، اسم‌ها و صفاتی را برای ذات خویش اثبات می‌نماید و برخی دیگر را از ذاتش نفی می‌فرماید. اسم‌ها و صفاتی که نباید تحریف یا تعطیل شوند و کیفیت آن بیان نشده و هیچ مثال و مانندی در میان خلق ندارد

کردار بندگان، تنها با ایمان به توحید و یگانگی الله، پذیرفته می‌شود. ما آفریده شده‌ایم تا الله را یگانه بدانیم و توحیدش را مراعات کنیم؛ فقط انسان مرحّد وارد بهشت می‌شود؛ توحید، دعوت مشترک تمامی پیامبران است و عملی نمودن و تحقّق آن، مانعی در برابر شرک می‌باشد و بر اجر و پاداش بندگان موحّد، می‌افزاید

عبادت بر دو چیز اطلاق می‌شود:

نسبت به عامل: به معنای فرمانبرداری از دستورات الله تعالی و دوری از آن‌چه نهی فرموده است؛ از روی محبت و تعظیم و بزرگداشت.

نسبت به عمل: کاری که برای عبادت انجام می‌شود؛ بنا بر تعریف شیخ الاسلام $: اسمی برای سخنان و کارهای آشکار و پنهان است که الله تعالی دوست می‌دارد و به آن خرسند است.

([۱] باب وجوب توحید)

نگارنده، این باب را فهرست‌بندی نکرده است تا مردم را به قرآن و سنت، مشتاق و جلب نماید؛ دلایلی که وی بیان کرده، گواه بر وجوب توحید است؛ پس می‌توان آن‌را «باب وجوب توحید» نامید.

دلیل اول:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾. و جن و انسان را فقط برای این آفریدیم تا تنها مرا عبادت کنند.

- «لِيَعۡبُدُونِ»: فقط من را یگانه بدانند و در آن‌چه دستور داده‌ام یا نهی کرده‌ام، فقط فرمانبردار من باشند. بنا بر نظر ابن عبّاسٍ رحمه الله هر عبادتی در قرآن، به معنای توحید است.
- معنای آیه: ن و انسان را تنها به این دلیل آفریدم که فقط مرا عبادت کنند.

دلیل دوم:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾.

در هر امّتی، فرستاده‌ای را برانگیختیم (تا به مردم سفارش کند) که الله را عبادت کنید و از طاغوت، دوری نمایید.

- پیام این آیه، با سه روش تأکید شده است: قسم در تقدیر، لام تأکید و قَد.
- آیه بیان می‌کند که یکایک فرستادگان الله و به‌خاطر دعوت مردم به توحید فرستاده شده‌اند.

واژه‌ی أمة در قرآن، به چهار معنا آمده است:

۱- طائفه و گروه: مانند همین آیه‌ی مذکور.

۲- امام و پیشوا: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا﴾. قطعاً ابراهیم، پیشوایی فروتن و یکتاپرست برای الله بود.

۳- دین و آیین: ﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ﴾ بلکه گفتند: ما پدرانمان را بر دین (دیگری) یافته‌ایم.

٤- زمان: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ﴾ یکی از آن‌دو که نجات یافت، مدتی بعد، یادآور شد.

- «وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ»: از طاغوت دور شوید؛ شما در یک‌سو و طاغوت در سوی دیگر باشد.
- ابن قیم $ در یک جمع‌بندی، طاغوت را چنین تعریف می‌نماید: «چیزی است که بنده از حدّ و مرز آن بگذرد؛ اعمّ از چیزی که پیروی شود، عبادت شود و از آن فرمانبرداری کنند» البته این سه گروه، کسانی هستند که از پیروی و عبادت و فرمانبرداری دیگران از آن‌ها، خشنود باشند.

  متبوع و کسی که پیروی می‌شود: فالگیر و جادوگر و علمای ناحق؛ معبود: مانند بت؛ مطاع و کسی که از او فرمانبرداری کنند: مانند امیرانی که از فرمان الله متعال سرپیچی کنند.
- بنا بر استدلال آیه بر توحید، بت‌ها از جمله‌ی طاغوت هستند که به‌جای الله متعال عبادت می‌شوند.

توحید تنها با دو رکن نفی و اثبات، کامل می‌گردد: زیرا اگر فقط نفی باشد، پس همه‌چیز رد می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند؛ اگر فقط اثبات باشد، پس همه چیز و همه کس را شامل می‌شود. مثال: زید ایستاده است؛ «ایستادن» برای زید ثابت شد؛ ولی بدین معنا نیست که فقط زید ایستاده است؛ شاید کس دیگری هم ایستاده باشد. اگر بگوییم: کسی نایستاده است؛ این به معنای نفی و ردّ همه کس می‌باشد. جمله‌ی «فقط زید ایستاده است» ایستادن را برای زید اثبات و برای دیگران نفی می‌کند.

- حکمت و دلیل فرستادن پیامبران:

۱. بیان دلیل و حجت: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾
فرستادگانی مژده‌دهنده و هشداردهنده (فرستادیم) تا مردم بعد از فرستادگان، دلیلی بر الله نداشته باشند.

۲. رحمت و مهر الله متعال: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾
و تو را فقط به‌عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم.

۳. نشان دادن راه رسیدن به الله تعالی.

دلیل سوم:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا﴾. و صاحب تو چنین حکم نمود که فقط او را عبادت کنید و به پدر و مادر خوبی نمایید. هرگاه یکی از آن‌دو یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، کمترین سخن آزاردهنده به آنان مگو؛ و آن‌ها را از خود دور مگردان و بزرگوارانه با آن‌ها سخن بگو.

- ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾: این عبارت، بیانگر توحید است؛ زیرا هم نفی دارد و هم اثبات.

حکم و قضای الله دو گونه است:

در شرع:

- فقط در مواردی است که الله متعال می‌پسندد. احتمال وقوع یا عدم وقوعش وجود دارد. (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ) قضی به معنای «قانون‌گذاری نمود و سفارش فرمود».

در جهان آفرینش:

- در آن‌چه الله متعال می‌پسندد و ناپسند می‌دارد.
- قطعاً رخ می‌دهد: (وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ) «و در تورات، به بنی اسرائیل حکم کردیم که قطعاً دو بار در زمین فساد می‌کنید.» فساد را الله متعال قانون گذاری نفرموده و نمی‌پسندد.

چگونه الله متعال به چیزی فرمان می‌دهد که نمی‌پسندد؟

الله متعال گاهی امری را برای بنده‌اش می‌پسندند که در ذات خود ناپسند است. یعنی آن امر را بنا بر حکمت و مصلحتی می‌پسندد؛ پس، از جهتی پسندیده و از جهت دیگر، ناپسند است.

مثال: فساد و خرابکاری بني اسرائیل در زمین، در اصل در نزد الله ناپسند است؛ زیرا نه فساد را دوست دارد و نه مفسدان را؛ اما به دلایلی دیگر، چنین می‌پسندد که رخ دهد؛ از آن‌جمله است: خشک‌سالی، بیماری، فقر.

امر پسندیده، دو گونه است:

- ذاتاً و همیشه پسندیده: **الله است.**
- مورد پسند بندگان: **مانند دارو که برای بیمار محبوب است.**

عبودیت و بندگی، سه گونه است

عام؛ عبودیت ربوبی (قهری و حتمی) برای تمام آفریدگان است: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا﴾ قطعاً هر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین هست، با حالت بندگی نزد الله رحمان می آید. این آیه کفّار را نیز شامل می‌شود.	خاص؛ عبودیت اطاعت عمومی ﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا﴾ و بندگان الله رحمان، کسانی هستند که با نرمی بر زمین راه می‌روند. شامل تمامی بندگانی است که الله را بنا بر قانون و شرعش عبادت می کنند.	خاص الخاص؛ عبودیت پیامبران ﷺ؛ کامل‌ترین نوع عبادت ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ﴾ «پُر خیر و برکت است ذاتی که قرآن را بر بنده‌اش فرو فرستاد.» زیرا هیچ یک از فرستادگان الاهی، در عبودیت اظهار مخالفت ننمود.

دلیل چهارم:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ و الله را عبادت کنید و چیزی را شریکش قرار ندهید

- **شَيۡـٔٗا: اسم نکره‌ای که نهی گردد، همه چیز را شامل می‌شود: هیچ چیزی؛ نه پیامبری، نه فرشته‌ای، نه ولیّ و نه چیزی از دنیا؛ پس دنیا شریک الله قرار نگیرد.**

دلایل پنجم و ششم:

﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ بگو: بیایید چیزی را برایتان بخوانم که صاحلتان بر شما حرام نموده؛ این که چیزی را شریک او قرار ندهید.

ابن مسعود رحمه الله می گوید: «هر کس می‌خواهد به آخرین سفارش محمد ﷺ بنگرد، این سخن الله متعال را بخواند: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ﴾ تا: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا﴾

- صراط به واژه‌ی الله اضافه شده است؛ زیرا راه رسیدن به او می‌باشد و آن‌را برای بندگانش قرار داده است؛ همچنین به رهروان آن راه نسبت داده می شود زیرا همان کسانی هستند که آن راه را به سوی الله می‌پیمایند؛ و راه نجات، فقط یکی است و سایر راه‌ها، به بیراهه و گمراهی می‌انجامد.

این آیات، شامل ده توصیه می‌باشد:

ایه‌ی نخست (٥ توصیه):
- توحید و یگانگی الله تعالی.
- احسان و خوبی به پدر و مادر.
- کودکانمان را نکشیم.
- به کارهای زشت، نزدیک هم نشویم.
- انسان بی‌گناه را مگر به حکم شرعی نکشیم.

ایه‌ی دوم (٤ توصیه):
- به مال یتیم که بالغ نشده، نزدیک نشویم؛ مگر به روشی که بهترین باشد.
- پیانه و ترازو را عادلانه و به‌اندازه بسنجیم.
- در گفتار، عدعادلانه سخن بگوییم.
- به پیمان و عهد با الله تعالی، وفادار باشیم.

آیه‌ی سوم (یک توصیه): ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي﴾ و قطعا راه من، این است. شاید مراد از «این»، عبارات قبل باشد؛ زیرا تمام اجزای دین را شامل می‌شود و شاید منظورش، برداشتی باشد که از دین الله داریم.

برخی نکات مهم:

کسانی که الله متعال کشتنشان را حرام نمود:
- مسلمان.
- ذمّيّ (کسی که در سرزمین اسلام اقامت دارد).
- هم‌پیمان.
- کسی که امان خواسته است.

﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ﴾ ما هستیم که شما و آنها را روزی می‌دهیم. بتدا روزی دادن به پدر و مادر را بیان می‌کند؛ زیرا فقر، بر آنها واقع شده است. در سوره‌ی اسراء نیز می‌فرماید ﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ﴾ این ما هستیم که آنها و شما را روزی می‌دهیم. ابتدا فرزندان را بیان نمود؛ زیرا پدر و مادر ثروتمند هستند و از فقط کودکان می‌ترسند.

﴿إِلَّا بِٱلۡحَقِّ﴾ از نظر شرع یعنی:
- قصاص قتل.
- زناکار متأهّل.
- مرتد.

البته شرط است که بالغ شده باشد و مکلّف گردد؛ ١٥ ساله باشد، نشانه‌های بلوغش آشکار شود.

الوصية: یعنی عهد و پیمان؛ عهد را زمانی «وصيّة» نامند که درباره‌ی امر مهمی باشد.

چرا ابن مسعودٍ رحمه الله می‌گوید که این آیه، وصیت پیامبر ﷺ است؛ در حالی‌که به آن توصیه

- **زیرا این آیات تمامی دین را شامل می‌شوند و ارزشمند و بزرگ هستند.**
- **زیرا توصیه‌ی الله می‌باشد ﴿ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ﴾ و پیامبر ﷺ آن‌را از جانب الله ابلاغ نمود.**

دلیل هفتم:

مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رحمه الله می گوید: همراه پیامبر ﷺ بر درازگوشی سوار بودم که فرمود: «يَا مُعَاذُ أَتَـدْرِي مَا حَقُّ الله عَلَى الْعِبَادِ؟ وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى الله؟» ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان و حق بندگان بر الله چیست؟ گفتم: الله و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. فرمود: «حَقُّ الله عَلَى الْعِبَادِ: أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى الله: أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» حق الله بر بندگان این است کخ فقط او را عبادت کنند و چیزی را شریکش قرار ندهند و حق بندگان بر الله این است که کسی که چیزی را با او شریک نکرده، مجازات نکند. گفتم: ای رسول الله! این مژده را به مردم نـدهم؟ فرمود: «لا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكِلُوا» به آن‌ها این مژده را مده که متّکی می‌شوند. [صحیحین].

- «أَتَدْرِي»: آیا می‌دانی؛ این سوال برای جلب اشتیاق و توجه بیشتر است و نکته‌ی تربیتی مهمی به شمار می‌رود.
- «حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى الله»: بندگان چیزی را بر الله تکلیف نمی‌کنند؛ بلکه الله از روی لطف و بزرگواری، خودش آن‌را بر خود قرار داده است.
- «أُبَشِّرُ»: مژده؛ خبری که موجب خرسندی می‌شود؛ البته گاه درباره‌ی خبرهای زیانبار نیز این واژه به کار می‌رود.
- «لا تُبَشِّرْهُمْ»: به آنان مژده نده که الله شص موحّد را مجازات نمی‌کند؛ و این‌که گناهان، با عملی نمودن توحید، بخشیده می‌شوند. پیامبر ﷺ از باخبر کردن مردم نهی نمود؛ تا بدون ایجاد شرایط تحقّق توحید، بر این مژده متّکی نگردند؛ زیرا برای عملی نمودن توحید، باید از گناه و سرکشی دوری کنند؛ گناهان هر هوا و هوس روی می‌دهند که نوعی شرک است.
- در این حدیث، به فضیلت و ارزش توحید اشاره می‌شود که همان ممانعت از عذاب الله می‌باشد.

<u>چند مسأله:</u>

این مباحث جزو کتاب توحید نیست و مؤلف برای شرح کتابش آورده است. و چه بهتر که خود مؤلف آن‌را شرح می‌نماید؛ زیرا به مفهوم سخنش آگاه‌تر است؛ پس شایسته‌ی توجه می‌باشد

اول: حکمت و دلیل آفرینش جن و انسان، توحید است؛ نه خوردن و نوشیدن.

دوم: عبادت همان توحید و پذیرش یگانگی الله است؛ اختلاف و ستیز پیامبر ﷺ با قریش، همین بود؛ هر عبادتی که بر مبنای یگانگی الله نباشد، باطل و نادرست است.

سوم: کسی که اصل توحید را مراعات نکند، الله را عبادت نکرده است؛ می‌فرماید: ﴿وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ﴾ و شما عبادتگزار آن ذاتی نیستید که من عبادت می‌کنم.

چهارم: دلیل و حکمت فرستادن پیامبران، عبادت ذات یگانه‌ی الله و پرهیز از عبادت طاغوت است.

پنجم: به تمامی امت‌ها و گروه‌های بشر، پیامبر فرستاده شده است.

ششم: دین تمامی پیامبران، یکی است؛ اصل دین یکی می‌باشد و قوانین عملی بنا به امت‌ها، مکان و زمان، متفاوت است.

هفتم: نکته‌ی مهم این که عبادت الله متعال، تنها با کفر ورزیدن به طاغوت ممکن است؛ یعنی: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ﴾ (این نکته را مهم نامید؛ زیرا بسیاری از مردم، آن‌را نمی‌دانند. وقتی کسی برخی از این کارها را انجام می‌دهد، جایز نیست که وی را به کفر و شرک متهم کنیم و از رحمت الاهی دور بدانیم؛ زیرا این حکم، عوامل و موانعی دارد.

هشتم: طاغووت، هر چیزی است که به جای الله متعال عبادت می‌شود.

نهم: این سه‌ی آیه‌ی محکم از سوره‌ی انعام، در نزد سلف بزرگ و ارزشمند استو نکات دهگانه‌ای به همراه دارد که نخستین نکته‌اش، نهی از شرک می‌باشد.

دهم: آیات محکم از سوره‌ی اسراء که دارای ۱۸ مسأله می‌باشد و با ﴿لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ٢٢﴾ آغاز می‌شود و با ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا ٣٩﴾ پایان می‌یابد؛ الله متعال با این عبارت، ما را متوجه اهمیت این مسائل می‌نماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ﴾.

یازدهم: آیه‌ی سوره‌ی نساء که «حقوق دهگانه» نام دارد و با ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ شروع می‌شود (مهمترینِ این حقوق، حق الله متعال می‌باشد).

دوازدهم: یادآوری وصیت رسول الله ﷺ هنگام وفاتش (البته ایشان با صراحت این وصیت را بیان نکرد؛ بلکه اشاره نمود که‌اگر به قرآن پایبند باشیم، هرگز گمراه نخواهیم شد).

سیزدهم: دانستن حق الله بر بنده (فقط ذات یگانه‌ی او را عبادت کنیم و چیزی را شریکش قرار ندهیم).

چهاردهم: دانستن حق بندگان بر الله که حقش را ادا کرده‌اند. (برخورداری از فضل و رحمت الاهی).

پانزدهم: بسیاری از صحابه، مژده‌ی فضیلت توحید را را نمی‌دانستند. وقتی عده‌ای از صـحابه وفـات یافتنـد، معاذ که نمی‌خواست مرتکب گناه کتمان علم شود، آن‌را به دیگران اطلاع داد؛ رسول الله ﷺ نیز بیم آن داشـت که مردم به آن مژده متّکی شوند؛ البته رسول الله ﷺ نفرمود که این مسأله برای همیشه پوشیده بماند؛ چـه در ایـن صورت، معاذ را از آن باخبر نمی‌کرد.

شانزدهم: کتمان علم بنا بر مصلحت، جایز است (و به طور مطلق، گناه نیست).

هفدهم: مستحب و نیکوست که مسلمان را مژده‌ای دهند که خوشحالش نماید (این از مهمترین نکات است).

هجدهم: ترس از متّکی شدن به رحمت و مهر بی‌کران الله و ترس از ناامیدی از رحمتش.

نوزدهم: وقتی از کسی سوالی شود که پاسخ را نمی‌داند، می‌گوید: «اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ» (این عبارت در زمان رسول الله ﷺ و در امور شرعی که خودش از آن آگاه بود، گفته می‌شد).

بیستم: جایز است گه یک مطلب را تنها برخی از افراد آگاه شوند.

یازدهم: رسول الله ﷺ از سر تواضع و فروتنی، همراه با برخی صحابه بر درازگوش می‌نشست.

بیست و دوم: نشستن بیش از یک نفر بر حیوان، جایز است؛ البته اگر برای آن حیوان قابل تحمل باشد.

بیست و سوم: بیان عظمت و اهمیت مسألهی توحید.

بیست و چهارم: بیان فضیلت و برتری معاذ بن جبل.

ملاحظه:

تعریف لغوی، بی‌ایراد نیست و برخی در این‌باره بسیار سخن گفته‌اند؛ مانند تعریف لغـوی توحیـد و ایمان. ما الله را بنا بر قوانین شرعی عبادت می‌کنیم پس باید به تعاریف شرعی پایبند باشیم.

در تقسیم توحید به دو یا سه قسم، ایراد و اشکالی نیست؛ زیرا مفهوم و مقصود یکی اسـت و بـدعت محسوب نمی‌شود؛ زیرا قصد تقرب به الله را نداریم؛ بلکه برای درک بهتر و توضیح مطلب است.

[۲] فضیلت توحید و گناهانی که به‌خاطرش بخشیده می‌شود

این بحث برای جلب اشتیاق است و چنان‌که شیطان وسوسه می‌کند، اثبات فضیلت برای امر غیر واجب نیست؛ بلکه فضیلت توحید، از آثار و نتایج اصل توحید است؛ مانند نماز جماعت.

دلیل نخست:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ﴾.

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم درنیامیختند، آنان امنیت دارند و همان هدایت‌شدگان هستند

- «وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ»: نیامیختند. «بِظُلۡمٍ»: ظلم در این‌جا به معنای شرک و نقطه‌ی مقابل ایمان است.
- «مُّهۡتَدُونَ»: هدایت یافتگان؛ در دنیا، با علم و عمل به راه الله هدایت شدند و در آخرت، به بهشت.
- از فضیلت‌های توحید، امنیت و آرامش در دنیا و آخرت است.

دلیل دوم:

عبادة بن صامت می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْـجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللهُ الْـجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ» کسی که شهادت دهد که جز الله، هیچ معبود برحقّی وجود ندارد، و یگانه است و هیچ شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و عیسی بنده و فرستاده‌ی الله است و کلامی است که آن‌را به مریم رسانید و روحی از جانب اوست و بهشت حقیقت دارد و آتش دوزخ حقیقت دارد، الله متعال او را به‌خاطر کردارش به بهشت وارد می نماید.

دلیل سوم:

بخاری و مسلم در حدیث عِتْبان آورده‌اند: «فَإِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ)؛ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». کسی که برای کسب وجه و رضایت الله بگوید: لا إله إلا الله، دوزخ را الله بر او حرام می نماید.

- «شَهِدَ»: شهادت: اعتراف با زبان، اعتقاد در قلب، تأیید با اعضای بدن.
- «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»: هیچ معبودی جز الله، شایستگی عبادت را ندارد.
- «وَحْدَهُ» تأکید برای اثبات. «لَا شَرِيكَ لَهُ» تأکید در نفی چیزی است که مختص الله تعالی می‌باشد.

- «وَأَنَّ مُحَمَّدًا»: محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب قرشيَّ هاشميَّ؛ آخرین پیامبر.
- «عَبْدُهُ»: بنده‌ی اوست: [١] شریک الله متعال نیست؛ [٢] بیش از هر آفریده‌ای، عبادتگزار است.
- «وَرَسُولُهُ»: به همراه وحی فرستاده شده، به الله دروغ نمی بندد. آن‌چه سبب نقص در این شهادت می‌شود: [١] ارتکاب به گناه و معصیت [٢] بدعت در دین.
- معصیت را در معنای عام، می‌توان جزو شرک دانست؛ اما درمعنای خاص: [١] شرک اکبر. [٢] شرک اصغر. [٣] گناه کبیره. [٤] گناه صغیره.
- «عِيسَى عَبْدُ اللهِ»: این عبارت در ردّ اعتقاد نصارا می‌باشد که عیسی را پسر الله می‌دانند «وَرَسُولُهُ» ردّی بر اعتقاد یهود استَ که عیسی را فرستاده‌ی الله نمی‌دانستند؛ به پیامبری و رسالت او ایمان داریم؛ اما در جایی که شریعتش با ما متفاوت است، از وی پیروی نمی‌کنیم. قوانین ادیان پیشین نسبت به دین ما، به چند حالت هستند:

۱. مخالف هستند؛ باید به شریعت خودمان عمل کنیم.
۲. موافق هستند؛ از شریعت خودمان پیروی می‌کنیم.
۳. درباره‌ی آن‌ها شده و در این صورت برای ما نیز قانون به شمار می‌رود.

- اعتقاد مردم نسبت به عیسی غ سه گونه است:

۱. ستمکار دروغگو: مانند یهود که او را دروغگو خواندند و به او و مادرش توهین کردند، نبوتش را منکر شدند و دستور به قتلش دادند.
۲. غالی و زیاده‌گو: مانند نصارا که گفتند: پسر الله و سومین خداست.
۳. میانه‌رو: گواهی می‌دهیم که او بنده و فرستاده‌ی الله استمادرش راست‌کردار و پاکدامن است، مثال او در نزد الله، همانند آدم است؛ او را از خاک آفرید و سپس فرمود: باش؛ پس به وجود آمد.

- «كَلِمَتُهُ»: یعنی با کلام و عبارت الله متعال آفریده شد (كُن فَيَكون) عیسی کلام الله نیست؛ زیرا کلام صفت الله می‌باشد.
- «رُوحٌ مِنْهُ»: یعنی یکی از آفریدگان اوست؛ استفاده از این واژه برای تکریم و بزرگداشت است.
- « أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ » وارد نمودن به بهشت، دو گونه است:

۱. کسی که اعمالش کامل باشد، بدون عذاب، به طور کامل وارد بهشت می‌شود.
۲. کسی که عملش کامل نباشد، پس از عذاب، وارد بهشت می‌شود.

- «قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ)»: مشروط به داشتن اخلاص است زیرا در پس کسب رضایت الله متعال می‌باشد.
- این حدیث، پاسخ به دو گروه است:

۱. مرجئه: کسانی که به گفتن «لا إله إلّا الله» اکتفا می‌کنند و عمل و اخلاص را شرط نمی‌دانند.
۲. خوارج: کسانی که معتقدند شخص مرتکب به گناه کبیره، کافر است و برای همیشه در دوزخ می‌ماند.

آن‌چه الله تعالی به ذات خود نسبت می‌دهد:

موجودات زنده و آفریده‌ی الله؛مانند (نَاقَةَ ٱللَّهِ) این از نوع نسبت مخلوق به خالق است؛ در عین وجود نسبت، از خالق خویش جدا بوده و مخلوق است.

- اضافه‌ی عام: ﴿إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ﴾.
- اضافه برای بزرگداشت و تکریم: ﴿وَرُوحٞ مِّنۡهُ﴾.

نسبت ویژگی و صفتی که به مخلوق نسبت داده نشده؛ مانند ﴿لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ﴾نسبت صفت به موصوف است.

دلیل چهارم:

سعید خدری رحمه الله ، نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قَالَ مُوسَى غ: يَا رَبِّ عَلِّمْنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: قُلْ يَا مُوسَى: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، قَالَ: كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُونَ هٰذا؟ قَالَ: يَا مُوسَى؛ لَوْ أَنَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ - غَيْرِي - وَالْأَرَضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ، وَ(لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) فِي كِفَّةٍ، مَالَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» موسی گفت: ای مالک من! به من چیزی بیاموز تا تو را با آن یاد کنم و فراخوانم؛ فرمود: ای موسی بگو: لا إله إلا اللهو گفت: آیا تمام بندگانت همین را می گویند؟ فرمود: ای موسی!اگر آسمان‌های هفتگانه و آبادکننده‌ی آن‌ها (جزمن) و زمین‌های هفتگانه را در یک کفه و لا ذله إلا الله را در کفه‌ی دیگر قرار دهند، کفه‌ی لا إله إلا الله آن‌ها را حرکت می‌دهد. (روایت ابن حِبّان و حاکم).

دلیل پنجم:

ترمذی با سند حسن، از أنس نقل می‌کند: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الأَرْضِ خَطَايَا، ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». الله تعالی فرمود: ای فرزند آدم! اگر به با اشتباهاتی به اندازه‌ی زمین به نزدم بیایی و درحالی به دیدارم بیایی که چیزی را شریکم قرار نداده‌ای، با بخششی به‌اندازه‌ی زمین، نزدت می‌آیم.

- «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»: این جمله مفهوم دعا را نیز می‌رساند؛ زیرا گوینده‌ی آن، در پی کسب رضایت الله متعال است؛ اما باید شروط آن‌را نیز مراعات کند.
- «بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»: پاداش توحید، چندان زیاد است که اشتباهات بزرگ انسان را نیز می‌پوشاند؛ شخصی که بدون ارتکاب به شرک، به آخرت برود؛ مغفرت به‌معنای پوشاندن و بخشش گناه است.

مسائل:

اول: فضل الله بسیار گسترده است.   دوم: توحید در نزد الله، بسیار ثواب دارد.

سوم: توحید، سبب بخشش گناهان می‌شود.

چهارم: تفسیر آیه ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾.

پنجم: توجه به نکات مذکور در حدیث عبادة بن صامت.

ششم: جمع‌بندی میان حدیث عبادة، عتبان و مطالب پس از آن، بیانگر معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» است و اشتباه افراد مغرور را نشان می‌دهد؛ زیرا با کلمه‌ی شهادت، باید در پی وجه و رضایت الله باشند و قطعاً باید کردار درست را در پیش گیرد.

هفتم: توجه به شرطی که در حدیث عتبان آمده است (تنها به گفتن صرف نباید اکتفا شود).

هشتم: حتی پیامبران نیز به آگاهی از فضیلت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» نیازدارند (چه رسد به دیگران).

نهم: عبارت «لا إله إلاّ الله» بر تمامی مخلوقات برتری دارد؛ گرچه بسیاری از افراد هستند که اینعبارت را می‌گویند، اما ترازوی اعمالشان همچنان سبک است؛ در این حالت، اشکال در گوینده است نه در کلام. زیرا یا شرطی از آن تحقق نیافته یا مانعی وجود دارد.

دهم: متن حدیث اشاره دارد که زمین هم مانند آسمان‌ها، هفت عدد است (در عدد همانند هستند).

یازدهم: ساکنان آسمان‌ها، آبادگران آن هستند (یعنی فرشتگان).

دوازدهم: اثبات برخی صفات الله متعال (اثبات وجه برای الله)؛ بر خلاف عقیده‌ی معطله و اشاعره.

سیزدهم: با درک حدیث انس، حدیث عتبان نیز برداشت می‌شود: «فَإِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ» بدین معنا که دوری از شرک، تنها با زبان نیست.

چهاردهم: عیسی و محمد، هر دو بندگان و فرستادگان الله متعال هستند.

پانزدهم: فقط عیسی بود که با کلمه‌ی الله (کُن فَیکون) آفریده شد (بدون داشتن پدر).

شانزدهم: فقط عیسی بود که با عنوان روحی از جانب الله معرفی گردید (از جمله‌ی ارواح آفریدگان).

هفدهم: آگاهی از فضیلت و ارزش ایمان به بهشت و دوزخ (که از عوامل ورود به بهشت است).

هجدهم: درک عبارت:«عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ».

نوزدهم: پی بردن به این حقیقت که میزان و ترازوی اعمال، دو کفه دارد.

بیستم: دانستن حقیقت و صفت وجه (وجه از صفات الله متعال است).

[۳] کسی‌که توحید را عملی سازد، بدون حساب وارد بهشت می‌شود

- این باب برای عملی نمودن و تحقّق توحید و مشتاق شدن بدان، آورده شده استبدین معنا که از شرک و بدعت و معصیت، پاک و تهی گردد و با آگاهی و اعتقاد و فرمانبرداری همراه شود.
- مؤلّف $ تحقق توحید را به‌طور مفصّل بیان می‌نماید که به طور خلاصه عبارتست از:

[۱] اقتدا به پیامبر الله، ابراهیم غ. [۲] اقتدا به سروران اولیاء الله که صحابه هستند. [۳] پایداری بر اصل توحید هر چند تنها باشیم. [٤] توکّل بر الله و دوری از فالگیری و درخواست رقیه و داغ کردن.

دلیل نخست:

﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾

ابراهیم، پیشوایی فروتن برای الله و یکتاپرست بود و از مشرکان نبود.

این آیه، تمجیدی از ابراهیم غ است؛ پس محبت و اقتدا به او، بر ما لازم است. تمجید به اندازه‌ی چیزی است که بدان اقتدا می‌کنیم؛ او توحید را با این موارد شش‌گانه که در آیه آمده، محقّق ساخت:

۱. ﴿أُمَّةً﴾: پیشوایی که در کردار و تلاش برای دعوت و اعتماد و ایمان به الله، به او اقتدا کنند.
۲. ﴿قَانِتًا﴾: همیشه و در هر حالتی فرمانبردار است.
۳. ﴿لِّلَّهِ﴾: فقط و خالص برای الله.
٤. ﴿حَنِيفًا﴾: متوجه الله بود و از شرک روی گرداند و نافرمانی دوری کرد.
٥. ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾: از شرک و مشرکان، بیزار و مبرّا بود (با قلب و گفتار و اعضای بدن).
٦. ﴿شَاكِرًا لِّأَنۡعُمِهِۚ﴾: زیرا نعمت، آزمایش است و باید شکرش ادا شود.

نکات:

۱. آزر پدر ابراهیم غ، با کفر به آخرت رفت: ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ﴾.
۲. پدر و مادر نوح غ ، با ایمان بودند: ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ﴾.
۳. امام احمد می‌گوید: سه چیز، پایه و اساس ندارد: نبردها، حماسه‌ها و تفسیر؛ بیشتر این موارد، بدون اسناد هستند؛ آگاهی از امت‌های پیشین، تنها از راه وحی الله تعالی و سنت پیامبرﷺ ممکن است.

دلیل دوم:

﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ﴾ و همان‌هایی که به مالک خویش شرک نمی‌ورزند.

- ﴿لَا يُشۡرِكُونَ﴾ شرک به معنای عامّ آن است؛ زیرا تحقّق توحید، تنها با دوری جستن از شرک به معنای عامّ، ممکن است؛ اما این بدین معنا نیست که آن‌ها دچار معصیت نمی‌شدند؛ زیرا هر انسانی، خطاکار است و اشتباه می‌کند؛ اما آنان به محض اشتباه، توبه کرده و آن خطا را تکرار نمی‌کردند.

دلیل سوم:

حصین بن عبدالرحمن می‌گوید: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: کدامتان ستاره‌ای را که دیشب افتاد دیدید؟ گفتم: من؛ البته در نماز نبودم؛ امّا چیزی مرا نیش زد. گفت: چه کردی؟ گفتم: رقیه کردم. گفت: چه چیز تو را بدان واداشت؟ گفتم: حدیثی که شعبی به ما گفته بود. گفت: به شما چه گفت؟ گفتم: از بریده بن حصیب نقل کرد: «لَا رُقْيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حُمَةٍ» رقیه فقط در دو حالت چشم حسود و تب است. گفت: کسی که چیزی بیاموزد و بدان عمل نماید، کار بسیار خوبی انجام داده است. اما ابن عباس از رسول الله ﷺ نقل کرده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيَّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هٰذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هٰذِهِ أُمَّتُكَ، وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ» امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که گروهی با او بودند؛ پیامبری را دیدم که یک و دو مرد با اوبدند و پیامبری را دیدم که هیچ‌کس با او نبود. در این هنگام گروه بزرگی به من نشان دادند؛ پنداشتم که امّت من هستند؛ به من گفته شد: این موسی و قومش هستند. پس نگاه می‌کردم که ناگاه گروه بزرگی آمد؛ به من گفتند: این امت تو هستند؛ در میان آن‌ها، هفتاد هزار نفر بودند که بدون بدون حساب و عذاب، وارد بهشت شدند. سپس برخاست و به خانه‌اش رفت و حاضران در مورد آن گروه صحبت می‌کردند. برخی گفتند: شاید آن‌ها صحابه‌ی رسول الله ﷺ باشند؛ برخی دیگر گفتند: شاید کسانی باشند که در آغوش اسلام متولد شوند و چیزی را با الله شریک نکنند. در همین صحبت‌ها بودند که رسول الله ﷺ آمد و فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَكْتَوُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، عکاشة بن محصن برخاست و گفت: ای رسول الله! از الله بخواه تا مرا جزو آنان قرار دهد. فرمود: «أَنتَ مِنهُم» تو از آن‌جمله هستی. سپس مرد دیگری برخاست و گفت: از الله بخواه تا مرا جزو آنان قرار دهد؛ فرمود: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ» عکاشه (در این درخواست) از تو پیشی گرفت.

- «چه چیز تو را بدان کار واداشت؟»: طبق این سخن، درخواست مؤدبانه‌ی دلیل، جایز است.
- «لَا رُقْيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حُمَةٍ»: هیچ دارو و درمانی برای حسادت و گزیدگی، بهتر از رقیه‌ی شرعی با رعایت شرایطش، نیست؛ البته در غیر این دو مورد نیز رقیه ثابت شده است.
- «حُمَةٍ»: گزیدگی حیوانات سمّی؛ «الحمَّة»: تب و حرارت بالای بدن.
- «الرَّهْطُ»: گروهی متشکّل از سه تا نه نفر.
- «لَا يَسْتَرْقُونَ»: از کسی نمی‌خواهند تا برایشان رقیه بخواند؛ به‌خاطر:

[۱] ایمان و اعتماد بسیار به الله. [۲] عزّت نفس و عدم حقارت و خواهش از غیر الله.

[۳] در این کار، وابستگی نسبت به غیر الله وجود دارد.

- روایت «لَا يَرْقُونَ» بنا بر دیدگاه شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز اشتباه است؛ زیرا رسول الله ﷺ رقیه می‌نمود و جبریل و عائشة نیز او را رقیه کردند و حتّی صحابه هم رقیه می‌نمودند.
- انواع دیدگاه و عملکرد مردم درباره‌ی رقیه:

[۱] فردی در پی کسانی هست که او را رقیه کنند؛ به کمال ایمان نمی‌رسد و جزو آن هفتاد هزار نیست.

[۲] مانع دیگران که او را رقیه می‌کنند، نمی‌شود؛ این فرد از کمال ایمان برخوردار است؛ زیرا درخواست رقیه نکرده و در پی کسی برای رقیه نبوده است.

[۳] مانع رقیه می‌شود؛ ین کار، خلاف سنّت است؛ زیرا وقتی عایشه در حال رقیه‌ی رسول الله ﷺ بود، مانع رقیه‌اش نشد.

- «وَلَا يَكْتَوُونَ»: از دیگران نمی‌خواهند که آنان را داغ کنند.
- «وَلَا يَتَطَيَّرُونَ»: با دیدن یا شنیدن یا آگاهی از چیزی در مکان یا زمان مشخصی، فال بد نمی‌گیرند و نحس نمی‌پندارند؛ این کار، شرک اصغر است.
- غیر از فال گرفتن و درخواست رقیه و داغ کردن، چیزی مانع ورود به بهشت بدون حساب و عذاب نمی‌شود؛ در نصوص شرعی مطالبی پیرامون مداوا کردن با برخی داروها و تعریف از برخی آن‌ها، مانند عسل و سیاه‌دانه، آمده است.

انواع امّت:

امتی که دعوت را پذیرفتند: کسانی که دعوت الله و فرستاده‌اش را پذیرفتند.	امتی که دعوت شدند: اعمّ از کسانی که دعوت الله و فرستاده‌اش را پذیرفتند یا نپذیرفتند.

مسائل:

یکم: دانستن مراتب انسان‌ها در رابطه با توحید.

دوم: پی بردن به معنای تحقّق توحید (پاک نمودن آن از شرک و بدعت و معصیت).

سوم: تمجید و بزرگداشت الله متال از ابراهیم که جزو مشرکان نبود.

چهارم: تمجید و بزرگداشت پیشوا و بزرگان اولیاء که شرک نورزیدند.

پنجم: عدم درخواست رقیه و داغ کردن، از جمله موارد تحقق و عملی نمودن توحید است.

ششم: کجموع تمام ویژگی‌های بیان شده در حدیث، توکّل است (زیرا دوری از چنین کارهایی، به معنای توکّل بالا بر الله متعال می‌باشد).

هفتم: برای صحابه کاملاً روشن و واضح بود که تنها با عمل (خالصٍ) به بهشت می‌رسند.

هشتم: صحابه برای جلب خیر و خوبی، بسیار تلاش می‌نمودند؛ زیرا می‌خواستند به نتیجه‌ای برسند تا بدان عمل نمایند.

نهم: فضیلت و برتری این امّت در کمیت (تعداد) و کیفیت (عمل).

دهم: فضیلت اصحاب و پیروان موسی.

یازدهم: نشان دادن امت‌ها به رسول الله ﷺ در روز رستاخیز [۱] برای تسکین و آرامش خاطر [۲] بیان برتری و فضیلت وی.

دوازدهم: هر امّتی، با پیامبر خود محشور می‌شود.

سیزدهم: تعداد کمی از انسان‌ها بودند که دعوت پیامبران را پذیرفتند.

چهاردهم: پیامبری که مردم دعوتش را نپذیرفته باشد، به تنهایی محشور می‌گردد.

پانزدهم: نتایج این علم و آگاهی عبارتست از: [۱]مغرور نشدن به تعداد زیاد پیروان [۲] تعداد اندک همیشه به گوشه‌نشینی و زهدپیشگی نمی‌انجامد؛ گاه پیروان اندک، بهتر از انبوه پیروان است.

شانزدهم: رقیه‌ی شرعی در چشم خوردن، گزیدگی و سایر موارد، مجاز است.

هفدهم: فهم بالای سلف؛ نمونه‌اش این گفته‌ی صحابی است: «آن‌که چیزی را دانست و بدانعمل نمود، کار درست را انجام داد»؛ پس دانست که حدیث نخست، تعارضی با حدیث دوم ندارد.

هجدهم: سلف هیچ‌گاه انسانی را به آن‌چه که ندارد، مدح نکردند.

نوزدهم: عبارت «أَنْتَ مِنْهُمْ» از اخبار غیب است که الله متعال پیامبرش را از آن باخبر نمود.

بیستم: بیان فضیلت عکاشة (از جمله کسانی است که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود).

بیست و یکم: پاسخ رسول الله ﷺ به فرد دوم، متفاوت بود؛ زیرا [۱] یا آن شخص منافق بود [۲] یا ترس آن می‌رفت که دروازه‌ی بهشت را برای ورود هر کسی باز ببینند؛ پس مقامی را خواست که شایسته‌اش نبود.

بیست و دوم: خوش اخلاقی رسول الله ﷺ.

[٤] ترس از شرک

چرا مؤلف، این باب را اورده است؟

۱. زیرا هر باب بعد از تحقّق توحید، جزو موارد تحقّق توحید به شمار می‌رود؛ مانند ترس از شرک، دعوت به توحید و ...

۲. زیرا گاهی انسان می‌پندارد که توحید را عملی نموده و بدان دست یافته است؛ در حالی که چنین نیست؛ پس نباید به خود مغرور شود.

چگونه از شرک بترسیم و دوری کنیم؟

۱. یادگیری توحید، عمل به آن، دعوت نمودن دیگران به آن، صبر بر سختی‌ها به‌خاطر آن.

۲. آگاهی از شرک و عوامل و علل آن تا از آن‌ها دور شویم؛ بنا به سخن ابن قیم $:

عَرَفْتُ الشَّرَّ لَا لِلشَّرِّ لَكِنْ لِتَوَقِّيْهِ □□□ وَمَنْ لَا يَعْرِفِ الشَّرَّ مِنَ الْخَيْرِ يَقَعْ فِيْهِ

شرّ و بدی را شناختم نه از آن جهت که بدی کنم؛ بلکه بدین خاطر که مرا از آن پناه دهی؛ هر کس شر را از خیر تشخیص ندهد، به شر گرفتار آید.

۳. دعا و درخواست کمک از الله متعال.

۳. دوری از شرک و مشرکان تا همانند آن‌ها نشویم.

دلیل نخست:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾.

قطعاً الله، این‌که کسی را شریکش کنند، نمی‌بخشد؛ و غیر از آن را برای هر کس بخواهد، می‌بخشد.

• الله متعال، هیچ‌گاه شرک را نمی‌بخشد؛ زیرا شرک، تباه کردن حقّ خاصّ الله، یعنی توحید، می‌باشد. کسی‌که با شرک اکبر به آخرت برود، برای همیشه در دوزخ عذاب می‌شود؛ اما کسی‌که با شرک اصغر به آخرت برود، به همان اندازه عذاب می‌بیند و وارد بهشت می‌شود؛ زیرا مؤمن می‌باشد و ایمان آورده است.

دلیل دوم:

این سخن الله متعال که ابراهیم غ می‌گوید: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾.

از این‌که بت‌ها را عبادت کنیم، مرا دور بگردان.

• «وَٱجۡنُبۡنِي»: مرا دور گردان؛ من در یک سو و بت‌پرستان در سوی دیگر باشند.

- «ٱلۡأَصۡنَامَ»: بت؛ تمثالی به شکل انسان یا چیز دیگر که به‌جای الله عبادت می‌شود. الوثن: هر چیزی که به جای الله عبادت شود؛ وثن اعم از صنم است.
- ابراهیم ÷ که خلیل الرّحمن و پیشوای یکتاپستان بود، بر خود واهمه داشت؛ پس حال ما چگونه است؟! نه از شرک در امان هستیم و نه از نفاق. فقط منافق است که به نفاق پناه می‌برد.

دلیل سوم، چهارم و پنجم:

حدیث: «أَخْوَفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: الشِّرْكُ الأَصْغَرُ، از بیشترین چیزی که برای شما هراس آن دارم، شرک اصغر است. پرسیدند که آن چیست؟ فرمود: ریا».

ابن مسعود رحمه الله می گوید که رَسُولَ الله ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو لله نِدًّا؛ دَخَلَ النَّارَ». (روایت از بخاری). کسی که برای الله، همتا و نظیری را فرا بخواند و با این اعتقاد بمیرد، وارد دوزخ می‌شود.

جابر رحمه الله روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ لَقِيَ اللهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». (روایت مسلم) کسی که الله را ملاقات نماید در حالی که به او شرک نورزیده، به بهشت شرفیاب می‌شود و کسی که او را ملاقات کند درحالی که به او شرک ورزیده، در دوزخ می‌افتد.

- ریا: یعنی شخصی الله را عبادت کند تا مردم ببینند یا باخبر شوند و او را به‌عنوان شخص عابد، مدح و تمجید کنند. اگر عبادتش برای مردم باشد، شرک اکبر است. اما اگر بدین منظور باشد که مردم نیز به او اقتدا کرده و الله را عبادت نمایند، ریا نیست و دعوت به عبادت الله متعال می‌باشد.

چرا رسول الله ﷺ بیشتر از آن‌که درباره‌ی امّتش از دجّال بترسد، از ریا هراس داشت؟

١. زیرا فتنه‌ی دجّال، رخدادی آشکار است و ریا، فتنه‌ای پنهان و مخفی می‌باشد.
٢. فتنه‌ی دجّال، در زمانی مشخص روی می‌دهد (پایان دنیا)؛ اما ریا، هر لحظه می‌تواند رخ دهد.

علاج ریا

[١] مطالعه‌ی اصل توحید؛ زیرا مسلمان با مطالعه و آموختن توحید، به تعظیم و بزرگداشت الله می‌پردازد و به کسی غیر از ذات یگانه‌اش، توجه نمی‌کند.

[٢] دعا.

[٣] توجّه ویژه و تلاش بر این‌که عبادات بنده، میان خود و الله، همچون راز و پنهان باشد.

[٤] این‌طور نباشد که از ترس ریا، عملی را انجام ندهد.

[٥] کارهایی را بیشتر انجام دهیم که آخرت را به ما یادآور می‌شوند؛ مانند رفتن به قبرستان.

اقسام ریا:

در خود کار عبادی: زمانی که فقط برای ریا، به عبادت می‌پردازند؛ این نوع عبادت، باطل است.

ناگهانی: عبادت را برای الله انجام می‌دهد؛ اما ناگهان دچار ریا می‌شود.

پس از انجام کار عبادی: فقط زمانی اثر دارد که از سرکشی باشد؛ مانند منّت و آزار پس از صدقه دادن.

اگر با آن مقابله کند: در این حالت، به عبادتش زیانی نمی‌رساند؛ چون با آن مبارزه می‌کند.

اگر به آن خو گیرد ...

اگر عبادتش مانند نماز، پیوسته و یک‌دست باشد، **همه‌اش باطل است.**

اگر عبادتش مانند زکات، منقطع و جدا باشد، همان‌جا که ریا دارد، باطل است.

- «نِدًّا»: شبیه، همتا، نظیر، مانند.
- «دَخَلَ النَّارَ»: به دوزخ می‌افتد؛ مجازات کسی‌که برای الله تعالی، شریک قائل شود.
- «شَيْئًا» هرچیزی را که با الله شرک کند، هر چند بهترین آفریده باشد، در دوزخ می‌افتد.
- «وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ»: کسی‌که به آخرت برود در حالی‌که برای الله شریک قرار داده، به دوزخ می‌افتد؛ اگر شرکش اصغر باشد، پس از مجازات وارد بهشت می‌شود و اگر اکبر باشد، برای همیشه در دوزخ عذاب می‌بینند.
- شرک، امری بسیار مهم و سنگین است. اما الله متعال، اخلاص را برای بنده آسان نموده است. بدین صورت که همیشه الله را مدّنظر قرار دهد، کارهایش را فقط برای رضایت الله انجام دهد نه برای تعریف و تمجید مردم. چون مردم هرگز به او سودی نمی‌رسانند.
- گاهی مردم به‌جای توجه به سخن، به گوینده توجه می‌کنند و می‌پذیرند؛ آن شخص نباید از این حالت خوشحال باشد؛ بلکه زمانی باید ابراز خرسندی کند که مردم، سخنش را بپذیرند چون حقّ است نه این‌که سخن اوست. عکس این حالت نیز وجود دارد؛ اخلاص نیز بسیار دشوار است؛ البته نه برای شخصی که صادقانه و به‌دور از هر ناخالصی، به الله روی آورد و در راه الله قدم بگذارد؛ الله متعال نیز چنین شخصی را یاری می‌رساند و اخلاص را برایش آسان می‌گرداند.

دعا دو گونه است:

برای عبادت:
مانند کسی که حجّ و نماز و روزه برای غیر الله انجام می‌دهد که دچار کفر اکبر شده است.

برای درخواست:

درخواست چیزی که فقط در قدرت الله تعالی می‌باشد:
اگر از غیر الله تعالی باشد، شرک اکبر است؛ مانند کسی که فرزند یا باران را از غیر الله تعالی می‌خواهد.

درخواست چیزی که غیر الله نیز می‌توانند برآورده کنند:
این دعا، با چهار شرط درست است: کسی‌که از او درخواست می‌شود، زنده، حاضر، قادر و سبب آن چیز باشد.

تفاوت میان شرک اکبر و اصغر:

شرک اکبر:
- سبب خروج از اسلام می‌شود.
- همه‌ی اعمال خوب را از میان می‌برد.
- مرتکب آن، برای همیشه در دوزخ مجازات می‌شود.
- کسی‌که‌به آن دچار شود، از سوی حاکم شرع، جان و مالش مباح است.
- برای اکبر بودن آن شرک، دلیل وجود دارد.
- مرتکب آن، اعتقاد دارد که غیر الله نیز در جهان آفرینش، به طور پنهان دخالت دارد و سود و زیان می‌رساند.

شرک اصغر:
- باعث خروج از اسلام نیست.
- برخی اعمال را از میان می‌برد و بی اجر می‌کند.
- مرتکب آن، برای همیشه در دوزخ نمی‌ماند.
- جان و مالش مباح نیست.
- برای اصغر بودنش، دلیل وجود دارد.
- آن‌چه را که الله تعالی سبب قرار نداده، سبب به‌شمار می‌آورد.
- هر چیزی که انسان را به شرک اکبر سوق دهد، شرک اصغر است.
- هر چیزی را که شرع کفر یا شرک نامیده و با (أل) تعریف نیاورده، اصل بر این است که شرک اصغر می باشد.

مسائل:

یکم: از شرک باید ترسید.

دوم: ریا، جزو شرک است.

سوم: ریا، شرک اصغر است.

الرَّابِعَةُ: بدترین چیزی است که باید دربارهٔ صالحان از آن ترسید (زیرا ناخودآگاه و پنهانی، در قلب انسان رسوخ می‌کند و بسیاری از مردم، دوست دارند که از آن‌ها تعریف و تمجید شود).

پنجم: میان بهشت و دوزخ، فاصله‌ای نیست.

ششم: معیار ورود به بهشت یا دوزخ، در یک حدیث بیان شد.

هفتم: کسی‌که الله را در حالی ملاقات کند که برایش شریک قرار داده، در دوزخ می‌افتد؛ هر چند عبادتش از دیگران بیشتر باشد (اگر شرک اکبر باشد، هرگز وارد بهشت نمی‌شود و اگر اصغر باشد، پس از مجازات، وارد بهشت می‌شود).

هشتم: عظمت و اهمیت عبادت بت‌ها تا آن‌جاست که ابراهیم، برای خود و فرزندانش دعا می‌کند که الله تعالی آن‌ها را از دچار شدن به این عمل حفظ نماید.

نهم: بیشتر مردم به بت‌پرستی دچار می‌شوند؛ زیرا: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ﴾.

دهم: تفسیر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» است؛ بخاری نیز به این مسأله اشاره نمود.

یازدهم: بیان فضیلت و برتری کسی‌که از شرک در امان بماند؛ چنین فردی، وارد بهشت می‌شود.

[٥] باب: دعوت به کلمه‌ی شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»

چرا مؤلف، این باب را اورده است؟

١. انسانی که خود را متعهّد و ملزم به توحید و عملی نمودن آن می‌کند، دیگران را نیز باید بدان فراخواند؛ زیرا ایمانش زمانی کامل می‌گردد که دیگرانرا نیز به رعایت توحید دعوت نماید و از نقصان و کمبود ایمان، در امان می‌ماند.

٢. زیرا پاسخ به کسی است که می‌گوید: نخستین امری که دعوتگر باید بدان دعوت کند، نماز است نه توحید.

دلیل نخست:

- «سَبِيلِيٓ»: روش من؛ شامل تمام مسائل عبادی و دعوت به سوی الله که پیامبر ﷺ از جانب الله آورده است.
- «إِلَى ٱللَّهِۚ»: به‌سوی الله؛ زیرا دعوتگران دو گروهند: [١] دعوتگر به‌سوی الله. [٢] دعوتگر به‌سوی غیر الله.
- «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ»: با علم و آگاهی که شامل: [١] علم شرع. [٢] آگاهی از کسی که دعوت می‌شود. [٣] حکمت.
- شرایط دعوت به‌سوی الله تعالی:

[١] اخلاص. [٢] علم دین. [٣] حکمت. [٤] آگاهی از وضعیت شخص دعوت شده. [٥] صبر.

دلیل دوم:

ابن عبّاس ﭬ می‌گوید که وقتی رسول الله ﷺ معاذ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ –وَفِي رِوَايَةٍ: إِلَى أَنْ يُوَحِّدُوا اللهَ– فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ؛ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ»، أَخْرَجَاهُ. تو نزد مردمی از اهل کتاب می‌روی؛ پس نخستین چیزی که آنان را بدان فرامی‌خوانی، شهادت «لا إله إلاّ الله» باشد (در روایت دیگر: این باشد که الله را یگانه بدانند) اگر در این مورد از تو فرمان بردند، به آنان بیاموز که الله، پنج وعده نماز را در شبانه‌روز برایشان فرض نموده است؛ اگر در این مورد از تو اطاعت کردند، به آنان بیاموز که الله، صدقه را بر آنان فرض نمود تا از ثروتمندان گرفته و به نیازمندان داده شود. اگر در این زمینه از تو فرمانبرداری کردند، پس (برای گرفتن زکات،) از دریافت بهترین اموالشان دوری کند و بترس و پروا کن از دعای مظلوم که میان دعایش و الله، مانعی نیست.

- **نکات برگرفته از حدیث:**

۱. مشروعیت فرستادن و آموزش کسانی که مردم را به سوی الله دعوت می‌کنند.
۲. رسول الله ﷺ تنها یک مرد را فرستاد؛ این کار دلیلی بر مقبولیت و درستی خبر واحـد اسـت؛ هـر چند در زمینه‌ی عقیده باشد.
۳. برای دعوت، تعداد روزها را مشخص نکرده‌اند؛ دعوتگر می‌تواند بنا به نیاز مردم، نزدشان بماند.
٤. بیان چگونگی دعوت مخالفتان؛ راحت‌ترین راه، دعوتشان به توحید و پذیرش یگانگی الله است.
٥. فقط دعوت دادن مردم به اسلام کافی نیست؛ بلکه باید آن‌ها را از تکالیفشان آگـاه نمـود تـا بـه آن پایبند باشند؛ البته به ترتیبی که رسول الله ﷺ به معاذ رحمه الله آموخت.

دلیل سوم:

سهل بن سعد رحمه الله نقل می‌کند که رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمود: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَـةَ غَـدًا رَجُـلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ»فردا بیرق اسلام را حتماً به کسی خواهم داد که الله و فرستاده‌اش را دوست دارد و الله و فرستاده‌اش نیز او را دوست دارند؛ و الله به دسـت او، فـتح و پیروزی را رقم می‌زند. تا صبح روز بعد، مردم در این فکر بودند که کدامشان بیرق را می‌گیرد؛ هنگام صبح، نزد رسول الله ﷺ، روانه شدند با امید به این‌که، بیرق را دریافت کنند. رسـول الله ﷺ فرمـود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: چشمانش درد می‌کند. کسی را نزدش فرسـتادند و او را آوردنـد. رسول الله ﷺ آب دهان خویش را بر چشمانش کشید و برایش دعا نمـود؛ درد چشـمش خـوب شـد؛ چنان که گویی هرگز دردی نداشته است. سپس بیرق را به او داد و فرمود: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ الله تَعَالَى فِيهِ، فَوَالله لَأَنْ يَهْدِيَ اللهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَم» خرامان و به آرامی برو تا در میدانشان قرار گیری؛ سپس آن‌ها را به اسلام دعوت کن و از حق اللکه باید رعایت کنند، باخبر ساز؛ به الله سوگند کـه اگـر الله یـک مـرد را به‌وسیله‌تو هدایت کند، برایت از شتران سرخمو بهتر است.

- اثبات صفت محبت برای الله و این که الله متعال، دوست می‌دارد و او را دوست می‌دارند؛ البته این دو محبت و دوست داشتن، با هم فرق دارد.
- بیان و اثبات یک فضیلت خاص، به‌معنای اثبات فضیلت و برتری عمومی فرد نیست. مثلاً رسول الله ﷺ به ابوعبیدة رحمه الله فرمود: «أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (امانتدار این امّت) این بدین معنا نیست که وی، بهترین صحابی امّت است.
- «حُمْرِ النَّعَمِ»: شتر قرمز؛ زیرا بهترین نوع شتر در نزد اعراب شمرده می‌شود.

خارق العادّه: کاری که خلاف عادت و زندگی عادی باشد؛ مانند راه رفتن روی آب؛ خارق العادّه چهار گونه است:

۱- آیه: برای پیامبران است و معجزه محسوب نمی‌شود؛ زیرا در قرآن آمده است؛ اما معجزه برای غیر پیامبران است و گاهی برخی مردم از آوردنش ناتوان هستند. کسی نمی‌تواند ادعا کند که پس از رسول الله ﷺ، برایش آیه نازل می‌شود.

۲- کرامت: برای اولیاء الله است؛ یعنی کسانی که باایمان و باتقوا هستند. مانند کرامتی که نصیب اصحاب کهف شد.

۳- معجزه یا فتنه: برای یاران و دوستان شیطان است و با شناخت شخصی که دچار فتنه باشد، آنرا تشخیص می‌دهیم؛ یعنی کسی که ایمان و تقوا ندارد. مانند فتنه‌ی دجّال.

٤- رسوایی: بهره‌ی کسی است که به الله دروغ نسبت دهد؛ وی در همین دنیا رسوا می‌گردد؛ مانند مسیلمه کذّاب که در چشم بیمار فوت کرد و وی نابینا شد.

مسائل:

یکم: دعوت به‌سوی الله، راه پیروان رسول الله ﷺ است(راه پیامبران و پیروانشان).

دوم: شناخت اخلاص واهمیت آن؛ لِأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَوْ دَعَا إِلَى الْحَقِّ، فَهُوَ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ.

سوم: بصیرت و هوشیاری، یک فریضه است (دعوت یک فریضه است و علم و دانش آن نیز فریضه می‌باشد).

چهارم: از جمله دلایل خوبی و درستی دعوت توحید، این است که از هرگونه اهانت و دشنام به الله تعالی، به دور و پاک می‌باشد.

پنجم: از دلایل زشتی و ناپسند بودن شرک، این است که اهانت به الله اهانت محسوب می‌شود؛ در حالی که شخص موحّد، الله را از هر ایراد و نقصی پاک می‌داند.

ششم: دور شدن مسلمان از مشرکان، امری مهم است؛ تا همانند آن‌ها نگردد؛ هر چند شرک نورزد. (زیرا اگر با آن‌ها باشد، هر چند مسلمان است، اما در ظاهر جزو آنان به شمار می‌رود).

هفتم: نخستین واجب و تکلیف در دین، توحید و یگانه دانستن الله است.

هشتم: دعوت به توحید، باید پیش از هر چیز دیگر انجام شود؛ حتّی پیش از دعوت به نماز.

نهم: «أَنْ يُوَحِّدُوا اللَّهَ» (الله را یگانه بدانند) معنای لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ است.

دهم: گاهی انسانی که اهل کتاب است، از کتاب آسمانی مطلع نیست و اگر هم باخبر است، بدان عمل نمی‌کند.

یازدهم: آموزش، باید مرحله‌ای و به‌تدریج باشد.
دوازدهم: در امر دعوت، اولدیت‌بندی بسیار مهم است (نخست توحید، بعد نماز، بعد زکات).
سیزدهم: بیان مصارف زکات (در هشت زمینه).
چهاردهم: یاددهنده باید شبهه و تردید یادگیرنده را برطرف نماید (با آموزش و آگاه‌سازی).
پانزدهم: نهی از گرفتن اموال نفسی و گرانبها برای زکات.
شانزدهم: پروا کردن از دعای شخص ستمدیده.
هفدهم: میان دعای مظلوم و الله، حجابی نیست؛ این فرمایش، هم برای تشویق اس و هم هشدار.
هجدهم: از جمله دلایل ارزش توحید، سختی‌هایی است که پیامبر و سروران اولیای الاهی متحمّل شدند؛ همانند ماجرای خیبر.
نوزدهم: عبارت: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ ...» از جمله نشانه‌های نبوت رسول الله می‌باشد.
بیستم: درمان چشم علی رحمه الله با آب دهان، از جمله نشانه‌های نبوت رسول الله می‌باشد.
بیست و یکم: بیان فضیلت علی رحمه الله (این از جمله مناقب و ویژگی‌های خاص وی می‌باشد).
بیست و دوم: اصحاب آن شب را پیوسته در فکر بودند که فتح خیبر، به دست کدامشان رقمی‌ورد؛ این از فضایل صحابه به شمار می‌رود.
بیست و سوم: ایمان به قدر و سرنوشت؛ چراکه گاه برای کسی‌که در پی امری تلاش نمی‌کند و نصیبش می‌شود و کسی برای چیزی که تلاش می‌کند، نصیبش نمی‌شود.
بیست و چهارم: عبارت «عَلَى رِسْلِكَ» حاوی نکته‌ی ادبی و اخلاقی است (خونسردی و عدم شتابزدگی).
بیست و پنجم: پیش از جنگ و نبرد، باید طرف مقابل را به اسلام دعوت داد.
بیست و ششم: قانون شرع است که دشمن را پیش از نبرد، به اسلام و کلمه‌ی شهادت دعوت دهند.
بیست و هفتم: دعوت باید با حکمت صورت گیرد؛ زیرا فرمود: «أَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ» آنان را از وظیفه‌شان باخبر کن. چراکه گاهی آن فرد، اسلام را می‌پذیرد و گاه نمی‌پذیرد؛ پس باید نخست بر انجام وظایفش پیمان ببندد تا به بهانه‌ی بی‌اطلاعی، کفر بازنگردد.
بیست و هشتم: آگاهی از حق الله متعال در اسلام.
بیست و نهم: بیان پاداش هدایت نمودن یک انسان (این کار، بهتر از تمام خوبی‌های دنیاست).
سی‌ام: سوگند خوردن برای بین فتوا، جایز نیست؛ مگر زمانی که برای مصلحت یا فایده‌ای باشد.

آزمون بخش نخست (٥ باب)

پرسش اول: پنج باب نخست کتاب توحید و دلیل و ارتباط آن‌ها با کتاب را بیان کنید:

باب	عنوان باب	دلیل آوردن باب
اول	....	....
	....	....
دوم	....	....
	....	....
سوم	....	....
	....	....
چهارم	....	....
	....	....
پنجم	....	....
	....	....

پرسش دوم: به سوالات زیر جواب دهید.

سوال	جواب
چهار مورد از دلایل مطالعه‌ی کتاب توحید را بنویسید؟	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
چرا مؤلّف مقدمه‌ای برای کتاب بیان نکرد؟	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- .... ١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
بخش‌های کتاب التوحید:	٥- .... ٦- .... ٧- .... ٨- .... ٩- .... ١٠- ....
کسی مدّعی است: «کتاب التَّوحید فقط شامل الوهیت است.» در پاسخ باید گفت:	....

انواع عبودیت کدام است؟	١- .... به‌معنای: .... ٢- .... به‌معنای: .... ٣- .... به‌معنای: ....
جهار فردی که الله متعال کشتنشان را حرام نمود، عبارتند از:	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
چرا ابن مسعودﷺ آیه را وصیت و سفارش رسول الله ﷺ نامید؟	١- .... ٢- ....
امّت در قرآن به معنای:	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
تحقّق و عملی نمودن توحید یعنی:	.... و .... و ....
دلیل برتری این امّت بر امّت‌های دیگر:	١- .... ٢- ....
کامل کنید:	بیان فضیلت یک چیز، به معنای: .... اثبات یک فضیلت خاص به معنای: ....
«لَا رُقْيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ» یعنی:	....
چرا اسلام، درخواست رقیه و داغ کردن را مثلاً بدون رفتن نزد طبیب نهی نمود؟	....
﴿لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ﴾ یعنی:	....
﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ﴾ یعنی:	....
﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ یعنی:	....
﴿وَكَلِمَتُهُۥ﴾ یعنی:	....
اقسام چیزهایی که الله تعالی به خود اضافه نمود و نسبت داد:	١- .... از باب نسبت ... ٢- .... از باب نسبت ...
پیامبر فرمود: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»:	تا .... و یا این‌که ....
﴿وَلَمْ يَلْبِسُوٓاْ﴾ یعنی:	....

﴿بِظُلۡمٍ﴾ یعنی: ....

چگونه از شرک بترسیم؟ ۱- .... ۲- ....
۳- .... ۴- ....

با این موارد، از شرک دوری می‌کنیم: ۱- .... ۲- ....
۳- ....

«یَبْتَغِي بذَلِكَ وَجْهَ الله»یعنی: ....و صفت..........برای الله صابت می‌شود.

شروط دعوت چیست؟ ۱- .... ۲- ....
۳- .... ۴- ....
۵- ....

خارق العاده به چه معناست؟ ۱- ....برای........... ۲- ....برای............
۳- ....برای........... ۴- ....برای............

چرا مؤلّف عدم انجام رقیه و داغ کردن را از مصادیق تحقّق توحید می‌داند اما از فال گرفتن چیزی نمی گوید؟ ....
....
....
....

سوال سوم: جدول زیر پیرامون ریا را کامل نمایید.

در خود کار عبادی:

ناگهانی:

پس ازانجام کار عبادی:

.................................: در این حالت، به عبادتش زیانی نمی‌رساند؛ چون با آن مبارزه می کند.

اگر ....
در نتیجه:

....
....
حکمش.....................

....
....
حکمش.....................

پرسش چهارم: پاسخ درست را با ☒ مشخص نمایید.

۱. مؤلّف کتاب التَّوحید: ☐ ابن عثیمین ☐ محمَّد بن سلیمان التَّمیمیُّ

۲. کدام گزینه، نصیحت و سفارش علما می‌باشد؟

☐ حفظ متن پیش از یادگیری ☐ حفظ کردن سودی ندارد؛ مهم درک و فهم است

۳. ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ﴾[بقره:١٢١] از این آیه چنین برداشت می‌شود که باید تمام علوم را به خوبی بیاموزد:

☐ صحیح ☐ غلط

٤. علما با بررسی دقیق احادیث کتاب التَّوحید، حدیث منکر یا موضوعی در آن نیافتند: ☐ صحیح ☐ غلط

۵. علما هر چند که دانش بالایی داشته باشند، باز هم معصوم از خطا نیستند: ☐ صحیح ☐ غلط

٦. از تألیفات محمَّد بن عبد الوهَّاب است:

☐ کشف الشُّبهات ☐ مسائل الجاهلیَّة ☐ مختصر السِّیرة ☐ أصول الإیمان ☐ تمام موارد

۷. ابواب کتاب التَّوحید، ..... می‌باشد: ☐ ٦۷ باب ☐ ۷٦ باًب ☐ ١٠ باب

۸. پس از تهیه‌ی کتاب، ابتدا باید شماره گذاری شده و مقدمه و فهرست آن مطالعه و چارچوب کتاب بررسی کرده سپس آن‌را درکتبخانه قرار دهیم: ☐ درست ☐ نادرست

۹. کتاب التَّوحید را می‌توان به .... تقسیم نمود: ☐ ١١ قسم ☐ ۹ قسم ☐ ١٠ قسم

١٠. سودمندترین کتاب، آن است که مانند کتاب التوحید، به روش استدلال، تأمّل در دلایل صدور احکام و ژرف‌اندیشی در اسرار مسائل، نوشته شود: ☐ صحیح ☐ غلط

١١. علم، گردآوری و تجزیه و ژرف‌اندیشی و تقسیم است: ☐ درست ☐ نادرست

١٢. تعریف و تقسیم علما و تفاوت‌های آنان باید ثبت گردد: ☐ درست ☐ نادرست

١٣. بخش نخست کتاب التَّوحید: ☐ مقدمه ☐ تفسیر توحید ☐ وجوب توحید

١٤. مؤلف رحمه الله در مقدمه و خاتمه، به پیروی از بخاری عمل نموده است: ☐ صحیح ☐ غلط

١٥. مؤلّف، باب اول را فهرست‌بندی نکرده و می‌توان آن‌را باب «مقدمه» نامید: ☐ صحیح ☐ غلط

١٦. قسمت اول کتاب شامل ...... باب می‌باشد: ☐ ۵ ☐ ٦ ☐ ۷

١۷. کدام گزینه، بیانگر انواع توحید است؟

☐ ربوبیت، الوهیت، اسماء و صفات ☐ معرفت و اثبات، اراده و قصد ☐ همه‌ی موارد

١۸. کسی که تنها به یکی از انواع توحید ایمان می‌آورد، موحّد نیست: ☐ صحیح ☐ غلط

١۹. تقسیم نمودن توحید، بدعت است؛ زیرا دلیلی برای این کار وجود ندارد: ☐ صحیح ☐ غلط

٢٠. ایمان، عامّ است و توحید بخشی از آن می‌باشد: ☐ صحیح ☐ غلط

٢١. «لا إله إلّا الله» دارای .... رکن است: ☐ دو ☐ هشت ☐ هفت

٢٢. یگانه دانستن الله در اداره‌ی جهان و فرستادن باران، توحید ...... است:

☐ الوهیت ☐ ربوبیت ☐ اسماء و صفات

۲۳. با اصل توحید منافات دارد: ☐ شرم اکبر ☐ شرک اصغر ☐ بدعت

۲۴. مهمترین و نخستین واجب، خوبی و احسان به پدر و مادر است: ☐ صحیح ☐ غلط

۲۵. بزرگترین کار حرام، زنا و کشتن کسی می‌باشد که الله حرام نموده است: ☐ صحیح ☐ غلط

۲۶. عبادت بر .... اطلاق می‌گردد: ☐ دو چیز ☐ یک چیز

۲۷. این سخن کیست: عبادت اسمی است جامع هر...: ☐ ابن قیّم ☐ ابن تیمیّة

۲۸. عبارت «بدون...» پیرامون اسماء الله، با کدام گزینه کامل می‌شود؟ ☐ بیان چگونگی و مثال زدن ☐ بیان کیفیت و نـه شـبیه کردن ☐ تفاوتی ندارد

۲۹. تمام آیات قرآن، مفهوم توحید را در خود دارند: ☐ صحیح ☐ غلط

۳۰. ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ مشکل عمده‌ای که درباره‌ی ایـن آیـه روی مـی‌دهـد، در ...... اسـت: ☐ فهـم آن ☐ عمل به آن

۳۱. هدف از آفرینش جن و انسان، مانند هدف آفرینش چارپایان است: ☐ صحیح ☐ غلط

۳۲. جنّ، مکلّف است به: ☐ ایمان آوردن ☐ ایمان آوردن و رعایت قوانین شرع

۳۳. امّت بر .... اطلاق می‌شود:

☐ امام و پیشوا ☐ملّت ☐ زمان ☐ طائفه و گروه ☐ همه‌ی موارد

۳۴. ﴿بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا﴾ از زمان (☐ آدم ☐ نوح) تا زمان (☐ عیسی ☐ محمّدٍ) و.

۳۵. حکمت و دلیل فرستادن پیامبران:

☐ بیان دلیل و حجّت ☐ رحمت و مهر ☐ نشان دادن راه الله ☐ همه‌ی موارد

۳۶. اصنام از جمله‌ی طاغوت است که به‌جای الله عبادت می‌شود: ☐ صحیح ☐ غلط

۳۷. مثال طاغوتی که پیشوا و متبوع باشد، فرماندهانی هستند که از فرمان الله سرپیچی می‌کنند: ☐ درست ☐ نادرست

۳۸. کسی که به‌جای الله عبادت‌می‌شود در حالی که خودش به آن عبادت راضی نیست:

☐ طاغوت است ☐ طاغوت نیست

۳۹. آیه‌ی دوم در کتاب التَّوحید بدین معناست که تمامی پیامبران، مردم را به توحید دعوت می‌دادند:

☐ صحیح ☐ غلط

۴۰. منظور مؤلف رحمه الله از «آیه و آیات»، عبارت «کامل‌ترین آیه یا آیات» است: ☐ درست ☐ نادرست

۴۱. قضاء، حکم و اراده، به دو زمینه‌ی قوانین دین و آفرینش الاهی تقسیم می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست

۴۲. بنابر قضا و حکم الاهی در (☐آفرینش ☐دین) یک چیز در نزد الله، از جهتی پسندیده و از جهت دیگر ناپسند می‌باشد.

۴۳. ﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ بیانگر قضای ... است: ☐مسائل دین ☐آفرینش

۴۴. تسبیح پرندگان از نوع عبودیت ... است: ☐ قهری ☐ طاعت و فرمانبرداری

٤٥. تمامی حیوانات، به جز وزغ، الله را تسبیح می گویند: ☐ صحیح ☐ غلط
٤٦. عبودیت به ..... تقسیم می‌شود: ☐ دو گونه ☐ سه گونه
٤٧. مشرکان نیز به گونه‌ای، الله را عبادت می کنند: ☐ صحیح ☐ غلط
٤٨. عبادت فقط با زان و اعضای بدن است: ☐ صحیح ☐ غلط
٤٩. ﴿وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ (هیچ چیز را با او شریک نکنید) شامل همه چیز می‌شود: پیامبر، فرشته، ولیّ و هر چیزی در دنیا: ☐ صحیح ☐ غلط
٥٠. الله متعال کشتن .... را حرام نمود:
☐ مسلمان ☐ کافرذمّی ☐ هم‌پیمان ☐ پناهنده ☐ همه‌ی موارد
٥١. آیا پیامبر ﷺ سفارش نمود؟ ☐ بله ☐ خیر
٥٢. ابن مسعودٍ رحمه الله می گوید: این وصیت و سفارش رسول الله ﷺ است؛ زیرا
☐ تمام دین را در بر می گیرد ☐ وصیت و سفارش الله است ☐ همه‌ی موارد
٥٣. بشارت به خبر خوشحال‌کننده اطلاق می‌شود نه خبر زیان‌بار: ☐ صحیح ☐ غلط
٥٤. حقّ بندگان بر الله، ..... است: ☐ حقّ واجب ☐ حقّی از روی فضل الله
٥٥. سخن «الله ورسوله أعلم» (☐ در زمان پیامبر ﷺ ☐ در هر زمان) گفته می‌شد.
٥٦. کتمان علم، در حال صورت حرام است: ☐ صحیح ☐ غلط
٥٧. پیامبر ﷺ معاذ را از دادن این بشارت به مردم، باز داشت تا:
☐ با هم رقابت ننمایند ☐ متکّی نگردند ☐ همه‌ی موارد
٥٨. آیا معاذ رحمه الله خلاف دستور پیامبر ﷺ عمل نمود؟ ☐ بله ☐ خیر
٥٩. آیا این حکم، فقط برای معاذ رحمه الله بود؟ ☐ بله ☐ خیر
٦٠. برای اثبات فضیلت و ارزش برای یک چیز، باید غیر واجب باشد: ☐ درست ☐ نادرست
٦١. ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ﴾ این آیه با باب .... کاملاً مطابق است: ☐ ٢ ☐ ٥ ☐ ٤
٦٢. آن‌چه الله متعال به ذات خود اضافه می‌نماید، ..... گونه است: ☐ دو ☐ سه
٦٣. بزرگ‌ترین ظلم و ستم، ظلم انسان بر جان و مال و آبروی دیگران است: ☐ صحیح ☐ غلط
٦٤. کسی که گناهی غیر از شرک را پیوسته انجام دهد و به آخرت برود، شرنوشتش ... است: ☐ عذاب ☐ بنا بر مسیّت و خواست الله
٦٥. (لا إله إلّا الله) ذکر است نه دعا: ☐ صحیح ☐ غلط
٦٦. برخی مسلمانان هستند که «لا إله إلّا الله» می گویند اما نزد الله ارزشی ندارد و در ترازوی اعمال‌شان محاسبه نمی گردد: ☐ درست ☐ نادرست

٦٧. شهادت «محمَّدٌ عبده ورسوله» با .... نقض می‌شود: ☐ معصیت ☐ بدعت ☐ همه‌ی موارد

٦٨. عبارت «عیسی عبدالله» پاسخ به یهود است و عبارت (ورسوله) پاسخ به نصارا می‌باشد: ☐ صحیح ☐ غلط

٦٩. ﴿وَرُوحٌ مِّنۡهُ﴾ از نوع اضافه‌ی .... است: ☐ اعیان و ذات مخلوق ☐ ویژگی و صفت

٧٠. الله متعال عیسی را به چه شکل وارد بهشت نمود: ☐ کامل ☐ ناقص ☐ هر دو

٧١. تحقّق و عملی نمودن توحید، به معنا‌پاک کردن و خالص نمودن آن از .... است:

☐ شرک ☐ بدعت ☐ معاصی ☐ همه‌ی موارد

٧٢. ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ﴾ امّت در این‌جا به‌معنای ..... است:

☐ الگو ☐ پیشوا ☐ آموزگار خوبی‌ها ☐ همه‌ی موارد

٧٣. رقیه‌ی شرعی تنها در دو مورد چشم خوردن و گزیدگی جایز است: ☐ صحیح ☐ غلط

٧٤. مسلم در حدیث «لَا يَسْتَرْقُونَ»، عبارت «وَلَا يُرْقَوْنَ» را می‌افزاید که .... می‌باشد:

☐ صحیح ☐ ضعیف

٧٥. کسی که مرتکب شرک اکبر شود، جان و مالش مباح است؛ مگر این‌که ذمّی یا هم‌پیمان باشد:

☐ صحیح ☐ غلط

٧٦. مُسترقی از غیر الله درخواست رقیه می‌کند و راقی، خودش رقیه می‌نماید و کارش پسندیده است:

☐ صحیح ☐ غلط

٧٧. برابر دانستن غیر الله با ذات الله در چیزی که ویژه‌ی الله است، شرک ... می‌باشد: ☐ اکبر ☐ اصغر

٧٨. چیزی که به شکل یک موجود تراشیده شود، ....است: ☐ صنم ☐ وثن ☐ هر دو

٧٩. کرائم الأموال یعنی: ☐ گرانبهاترین اموال ☐ اموال متوسط ☐ کم ارزش‌ترین اموال

٨٠. پیامبر ﷺ درباره‌ی امّت خود، از فتنه‌ی دجّال بیش از ریا ترس داشت؛ زیرا شرک اصغر است:

☐ صحیح ☐ غلط

٨١. مؤمن با علم و عمل، خود را به کمال می‌رساند و با دعوت و صبر، دیگران را. ☐ صحیح ☐ غلط

٨٢. بنده‌ای که در اعتقادش راستین باشد، قطعاً دعوتگر است: ☐ صحیح ☐ غلط

٨٣. بصیرت و آگاهی، یعنی:

☐ علم شَّرعی ☐ حکمت ☐ آکاهی از وضعیت دعوت‌شونده ☐ همه‌ی موارد

٨٤. دعوت..... شرط دارد: ☐ ٥ ☐ ٤ ☐ ٣

٨٥. تفاوت میان شرک اکبر و اصغر را بنویسید.

سوال پنجم: در دایره‌های ستون ب، عدد مربوط به واژه‌های ستون الف را بنویسید.

	الف		ب
۱	گزیدگی	◯	فرمانبرداری از الله با انجام دستوراتش و دوری از آن‌چه نهی فرمود؛ از روی تعظیم و محبت
۲	الوهیت	◯	شتری ارزشمند و قرمز رنگ
۳	عبادت	◯	نحس دانستن یک مکان یا زمان به‌خاطر دیدن یا شنیدن یا آگاه شدن از چیزی
٤	طاغوت	◯	شبیه، مانند، نظیر
٥	ریا	◯	چیزی که به شکل انسان یا هر چیز دیگر است و عبادت می‌شود
٦	فال بد زدن	◯	آن‌چه به‌جای الله عبادت می‌شود؛به هر شکل یا جنسی که باشد.
۷	همتا	◯	تجاوز بنده از حدّ آن تجاوز کند؛ اعم از اعم از پیشوا یا معبود یا فرمانده
۸	تندیس	◯	عبادت الله برای شهرت و مدح در میان مردم
۹	توحید	◯	یگانگی الله در آفرینش و مالکیت و اداره‌ی جهان
۱۰	عبادت	◯	یگانگی الله متعال در عبادت و کارهای عبادی بندگان
۱۱	خوارج	◯	اسمی که شامل تمام آن چیزهایی می‌شود که الله دوست دارد و می‌پسندد؛ اعم از گفتار و کردار
۱۲	بت	◯	می‌گویند مرتکب گناه کبیره، کافر است و برای همیشه در آتش می‌ماند.
۱۳	ربوبیت	◯	یگانگی الله در ویژگی‌هایی که مختصّ اوست؛ در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات
۱٤	حمر النّعم	◯	آن‌که به الله روی آورد و از شرک و هر آن‌چه مخالفت توحید است، دوری جوید.
۱٥	یکتاپرست	◯	گزش حیوان نیش‌دار

دوم: تفسیر توحید (۹ باب)

[٦] تفسیر توحید و کلمه شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»

با آن‌چه پیرامون توحید بیان شد، برای برخی جای سؤال است که این توحید چیست که چنین ابوابی برایش قرار داده‌اند؟ ابوابی از جمله وجوب توحید، فضیلت و تحقق آن، ترس از ضدّش و دعوت به آن.

بدین جهت از این باب تا انتهای کتاب، به توضیح و تفسیر توحید می‌پردازیم.

دلیل اول:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ﴾

کسانی که (کافران آن‌ها را) به فریاد می‌خوانند، (خودشان) در پی وسیله (نزدیک شدن) به صاحبشان هستند که کدامشان نزدیکتر است.

- «يَدۡعُونَ»: این کسانی که کافران به کمک می‌خواهند، خوشان درپی نزدیک شدن به ربّ خود هستند تا بنگرند که کدام نزدیکتر است؛ چگونه است که شما، این افراد را به فریاد می‌خواهید درحالی که خودشان نیازمند و محتاج هستند. شرک در دعا و درخواست، همین است.

دلیل دوم:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾

و زمانی را (یادآوری کن) که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: از آن‌چه عبادت می‌کنید، بیزار و دور هستم؛ (عبادت نمی‌کنم) مگر ذاتی را که مرا آفرید.

- «إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي»: دراین بخش از آیه، از اسلوب نفی و اثبات که بیانگر انحصار و تأکید است، استفاده شد. به‌جای «الّذی» واژه‌ی «الله» نیامد؛ زیرا:
  1. همان‌گونه که الله متعال در آفرینش یگانه است، در عبادت هم یگانه می‌باشد.
  2. دلیل بر باطل بودن عبادت بت‌هاست. زیرا آن‌ها هیچ چیز نیافریده‌اند.
- توحید با عبادت الله در کنار سایر مخلوقاتش، محقق نمی‌شود؛ بلکه عبادت باید خاصّ و خالص برای الله باشد. چه بسا کسانی که نماز و روزه و حج و زکات را انجام دهند، اما برای قبر هم سجده کنند.

دلیل سوم و چهارم:

﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ ﴾

- «أَحۡبَارَهُمۡ»: علمایشان «وَرُهۡبَٰنَهُمۡ »: عابدانشان.
- «أَرۡبَابٗا »: ارباب؛ کسی که بی چون و پرا پیروی می‌شود. مردم در سرکشی از فرمان الله، از علمایشان فرمانبرداری می‌کنند و عابدان را عبادت می‌کنند (شرك در طاعت و فرمانبرداری).
- «يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ»: آن‌ها را به‌اندازه‌ی الله تعالی دوست دارند و اطاعت می‌کنند.

انواع محبت

محبّت نسبت به الله:	محبّت به‌خاطر الله:	محبّت طبیعی و غریزی:
محبت به غیر الله به‌اندازه‌ی محبت به الله یا بیشتر، به معنای شرک اکبر است.	این نوع محبّت، واجب است «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيَمانِ الْحُبُّ فِي اللهِ» محکم‌ترین دست‌آویز ایمان، دوست داشتن به خاطر الله است.	اگر بر محبت نسبت الله پیشی نگیرد، جایز است؛ مانند محیت به زن و فرزند.

محبت به‌خاطر الله، به انواع عمل، عامل، زمان و مکان، تقسیم می‌شود.

دلیل پنجم:

از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللهِ». کسی که لا إله إلاّ الله بگوید و به هر آن‌چه غیر از الله عبادت می‌شود کفر بورزد، (گرفتن) مال و (ریختن) خونش حرام است و محاسبه‌ی اعمالش با الله می‌باشد

- «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ»: مسلمان باید عبادت غیر الله را نادرست بداند و بلکه هر کفری، را انکار نماید؛ کسی که «لا إله إلاّ الله» می‌گوید و معتقد است دین نّصاری و یهود در این زمان، درست است، مسلمان محسوب نمی‌شود؛ همچنین کسی که از میان ادیان مختلف، افکار و اندیشه‌هایی را برگزیند، مسلمان نیست.

مسائل:

مهم‌ترین مسأله، تفسیر توحید و تفسیر شهادت است که به‌صورت واضح و روشن بیان می گردد (با روش نفی و اثبات).

از آن‌جمله در آیه‌ی إسراء که پاسخی به مشرکان بیان شد؛ آنان، افراد صالح را برای درخواست‌های خود فرامی‌خواندند که شرک اکبر محسوب می‌شود (شرک در دعا).

همچنین آیه‌ی برائت است؛ در این آیه بیان گردید که اهل کتاب، علما و عابدان را به‌جای الله به‌عنوان ارباب خویش برگزیدند؛ در حالی که آن‌ها دستور داشتند که فقط الله تعالی را عبادت کنند. آیه بدین معناست که فرمانبرداری از علما و عابدان برای سرکشی از الله، شرک است (شرک در طاعت و فرمانبرداری).

ابراهیم خلیل عَلَيه السّلَام به کفار گفت: ﴿إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ وی با این بیان، الله را از معبودان دروغین، جدا دانست؛ الله تعالی در ادامه بیان می‌فرماید که این بیزاری از معبودان دروغین و محبت نسبت به ذات یگانه‌اش، تفسیر شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» می‌باشد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ﴾

الله متعال در سوره ی بقره، درباره‌ی کافران می‌فرماید: ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ در این سوره، بیان می‌شود که آنان، معبودان دروغین را به اندازه‌ی الله دوست می‌داشتند. روشن است که آن‌ها، الله را بسیار دوست داشته‌اند؛ امابا این وجود، وارد بهشت نمی‌شوند؛ پس وضعیت کسانی که معبودان را بیش از الله دوست می‌دارند، چگونه خواهد بود؟ و سخت‌تر از آن، کسانی که فقط معبود خود را دوست دارند و نه الله را، چه سرنوشتی در پیش دارند؟ (این شرک در طاعت می‌باشد؛ بنا بر آن‌چه گفته شد، محبّت چهار گونه است:

١ . الله را بیش از دیگران دوست دارد؛ این توحید است.

٢ . غیر الله را همانند الله دوست دارد؛ این شرک است.

٣. غیر الله را از الله بیشتر دوست دارد؛ این شرک، بدتر و سخت‌تر از مورد قبل می‌باشد.

٤ . فقط غیر الله را دوست دارد و نسبت به الله تعالی، هیچ محبتی ندارد؛ این بدترین حالت شرک است).

رسول الله ﷺ می گوید: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللهِ» این حدیث از جمله بهترین تفسیرهای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» می‌باشد؛ در این حدیث، فقط بر زبان آوردن شهادت و دانستن معنای آن و حتی اقرار و پذیرفتن آن، سبب حفظ و تحریم جان و مال انسان نمی‌شود؛ این فرد هر چند غیر الله را به فریاد نخواهد، باید به غیر الله نیز کفر بورزد و اعلام بیزاری نماید؛ اگر در این کار تردید یا درنگ کند، جان و مالش مباح می‌شود.

این مسأله بسیار مهم و حساس می‌باشد و به روشنی رای مخاطب بیان گردید و می‌تواند دلیل قاطعی در برابر مخالفان باشد.

[۷] پوشیدن برخی وسایل و ابزارها با اعتقاد به دور شدن یا برطرف کردن بلا، نوعی شرک است.

- «نوعی شرک است» یا شرک اصغر است و یا اکبر.
- «برطرف کردن» بلایی که رخ داده یا «دور شدن» که هنوز رخ نداده است.

پوشیدن انگشتر و بستن نخ و مشابه این، شرک اصغر است یا اکبر؟

- اگر معتقد باشد که خود آن وسیله تأثیر دارد، سود می‌رساند و بلا را دور می‌کند، شرک اکبر است.
- اگر معتقد باشد که الله تعالی آن‌را سبب قرار داده، در حالی که الله هرگز چنین نکرده باشد، شرک اصغر است.

معتقدان به اسباب و عوامل، سه دسته‌اند:

- اعتقاد درست: همان چیزی را که الله سبب قرار داده، عامل و مؤثر می‌داند؛ چه حسّی باشد مانند دارو و چه شرعی مانند رقیه.
- شرک اصغر: چیزی را که الله تعالی سبب قرار نداده، سبب بشمارد؛ مانند آویختن سر گاو برای دور کردن حسود.
- شرک اکبر: معتقد است که خود ابزار و وسیله، سود می‌رساند و بلا را دور می‌کند.

دیدگاه و رفتار مردم درباره‌ی اسباب و عوامل، سه گونه است:

- اسباب و حکمت الله متعال را انکار می‌کنند؛ مانند جبریّة و اشاعرة.
- در اسباب، غلو و زیاده‌روی می‌کنند و چیزی را سبب قرار می‌دهند که سبب نیست؛ مانند صوفیة
- راه میانه را برمی گزینند و فقط اسباب حسی و شرعی را می‌پذیرند.

حکم آویختن نخ و چیزهایی مشابه آن:

حکمش را نمی‌داند.	به او یاد می‌دهند.
معتقد است که این چیزها، سبب می‌باشد؛ درحالی که الله آن‌ها را سبب قرار نداده است.	این، شرک اصغر است.
معتقد است که خود آن چیز، تأثیر دارد و سود و زیان می‌رساند.	این، شرک اکبر است.
هیچ اعتقادی به آن ندارد و تنها برای زیبا شدن آن‌را می‌پوشند؛ همانند جوانان که با پوشیدن این چیزها، دروازه‌ی دعوت به دروغ را گشوده‌اند؛ زیرا با دیدن آن‌ها، مردم گمان می‌کنند که پوشیدنشان جایز است. و نیز همانند زنان و کافران می‌شوند.	این از گناهان کبیره است.

دلیل اول:

﴿قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ﴾

آیا ندیدید که آن‌چه به‌جای الله فرا می‌خوانید، اگر الله زیانی را برایم بخواهد، آیا آن‌ها برطرف کننده‌ی زیان او هستند؟

- این بت‌ها، نه سودی به یارانشان می‌رسانند و نه زیانی را از آن‌ها دور می‌کنند؛ پس عامل و سبب سود و زیان نیستند. می‌توان نتیجه گرفت که برگزیدن و توجه به سبب و عاملی که نه شرعی باشد و نه قَدَری، مصداق شرک ورزیدن به الله سبحانه وتعالی می‌باشد.
- «قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ»: با این عبارت، کارش را به الله می سپارد نه به اسباب وهمی و تخیّلی.

دلیل دوم:

عمران بن حصین نقل می‌کند که پیامبر ﷺ مردی را دید که در دستش انگشتری زرد بود؛ فرمود: این چیست؟ گفت: به‌خاطر بیماری واهنه (سستی و لرزش دست) می باشد. فرمود: «انْزِعْهَا؛ فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا، فَإِنَّكَ لَوْ مُتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا» آن‌را بیرون بیاور که فقطسستی تو را زیاد می کند؛ اگر بمیری و آن در دستت باشد، هرگز رستگار نمی‌شوی. (روایت احمد با سند بدون ایراد).

- «انگشتر زرد رنگ»: مس و چیزی مانند آن.
- «این چیست؟»: این سؤال بدین خاطر بود تا پیش از قضاوت، هدف از استفاده از انگشتر را بداند.
- «الْوَاهِنَةِ»: نوعی بیماری استخوانی مانند روماتیسم. منظورش این بوده که برای دفع بیماری، آن انگشتر را می‌پوشد.
- «لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا»: موجب سستی در جسم و اعتقادت می‌شود؛ پاداش هر کار، از جنس همان کار است.

دلیل سوم:

عقبة بن عامر با سندمرفوع، از رسول الله ﷺ نقل می کند: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أَتَمَّ اللهُ لَهُ، وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدْعَةً فَلَا وَدَعَ اللهُ لَهُ». کسی که مهره‌ی چشم زخم بر خود بیاویزد و بدان دل ببندد، و کسی که مهره‌ی دریایی بر خود بیاویزد و بدان دل ببندد، الله او را به کارش وا نمی گذارد.

در روایت دیگری آمده: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ». کسی که مهره ی چشم‌زخم بر خود بیاویزد، شرک ورزیده است.

- «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً»: کسی که مهره‌ی چشم زخم بیاویزد و بدان دل ببندد و معتقد باشد.
- «فَلَا أَتَمَّ اللهُ لَهُ»: یا دعاست و یا خبر قطعی.
- «وَدَعَةً»: هر آن‌چه از دریا بگیرند؛ مانند صدف.
- «فَلَا وَدَعَ اللهُ لَهُ»: الله او را به همان حال رها نمی‌کند و کارش را بی‌جواب نمی‌گذارد و خلاف خواسته‌ی او را رقم می‌زند.
- «فَقَدْ أَشْرَكَ»: شرک وررزیده است؛ اگر معتقد باشد که خود آن ابزار، تأثیر دارد، شرک اکبر است و در غیر این صورت، شرک اصغر.

دلیل چهارم:

ابن ابی حاتم از حذیفه روایت می کند که مردی را دیده بود که در دستش، نخی برای تب داشت؛ پس آن‌را برید و گفت: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ﴾ و بیشترشان به الله ایمان ندارند درحالی که مشرک هستند.

- «نخی برای تب»: به‌خاطر خنک شدن و درمان تب.
- «آن‌را برید»: یعنی با دستش، جلوی منکر را گرفت؛ پس سلف برای تغییر منکر، قدرت داشتند.
- حکمِ آویختن: چیزهایی که پوشیدن یا آویختنش حرام است: انگشتر، نخ، مهره‌ی دریایی، مهره‌ی چشم زخم و مواردی از این قبیل.

مسائل:

یکم: سخت‌گیری و هشدار برای پوشیدن انگشتر یا چیزی مانند آن.

دوم: اگر آن صحابی می‌مرد و آن انگشتر در دستش بود، رستگار نمی‌شد؛ نکته این‌که شرک اصغر، بزرگ‌تر از گناه کبیره است؛ زیرا شرک بخشیده نمی‌شود؛ هر چند اصغر باشد؛ اما گناه کبیره چنین نیست.

سوم: ندانستن، عذر محسوب نمی‌شود (زیرا رسو الله ﷺ به روشنی برایهمه بیان نمود. جهل و عدم آگاهی، دو گونه است:

۱ . جهلی که عذر و بهانه محسوب نمی‌شود؛ یعنی با وجود این‌که شرایط یادگیری فراهم است، اما شخص بی‌توجهی و سهل‌انگاری می‌کند؛ چنین کسی، برای ارتکاب به کفر یا هر گناهی، هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد.

۲ .ناآگاهی و جهلی که عذر و بهانه محسوب شود؛ یعنی در صورتی که فرد، سهل‌انگاری و بی‌توجهی نکند؛ اما شرایط یادگیری برایش فراهم نیست و بدین خاطر از حرام و حلال بودن برخی امور مطّلع نیست؛ چنین شخصی، معذور شمرده می‌شود. اگر منتسب به اسلام باشد، زیانی متوجه اونیست؛ اما اگر منتسب به کفر باشد، در دنیا کافر محسوب می‌شود و در آخرت، حکم و تصمیمش با الله است.

چهارم: سودی در دنیا نمی‌رسند؛ بلکه زیان می‌رساند: «لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا» سبب سستی در جسم و اعتقاد تو می گردد.

پنجم: ایستادگی و مخالفت قاطعانه با کسی که چنین چیزهایی می‌پوشد.

ششم: تصریح به این امر که وقتی کسی چیزی را به خود بیاویزد و بدان دل ببندد، سرانجام کارش به همان سپرده می‌شود.

هفتم: تصریح به این حکم که وقتی کسی مهره‌ی چشم زخم بیاویزد و بدان دل خوش کند، شرک ورزیده است.

هشتم: آویختن نخ برای در امان ماندن یا درمان تب، از جمله‌ی کارهای منکر است.

نهم: تلاوت قرآن توسط حذیف بدین معناست که صحابه با آیات قرآن، بر شرک استدلال می‌نمودند؛ مانند آیاتی ابن عباس که درباره‌ی محبت، از سوره‌ی بقره آورد.

دهم: آویختن مهره‌ی چشم زخم، ازکارهای شرک‌آمیز است.

یازدهم: گفتن این دعا برای کسی که آویز چشم‌زخم دارد، درست نیست: «اللهَ لَا يُتِمُّ لَهُ، وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللهُ لَهُ» با این شخص نباید با صراحت خطاب کنیم و به طور خاص به او نگوییم: «لا أتمَّ الله لك» زیرا سبب نفرت و دوری وی می گردد؛ بلکه باید همین حدیث را برایش بازگو نمایید و او را نصیحت کنیم که چنین آویزهایی را رها کن.

[۸] رقیه و چشم‌زخم

چرا رقیه را مانند موارد پیشین، جزو کارهای شرک‌آمیز ندانست؟

۱. زرا رقیه می‌تواند شرعی باشد یا غیر شرعی.

۲. هر ابزاری که برای چشم زخم باشد، شرک آمیز است؛ مگر این‌که از آیات قرآن استفاده شود که در این صورت، حرام به‌شمار می‌رود و حکم شرک بر آن جاری نمی‌شود.

دلیل اول:

ابو بشیر انصاری در خی سفرها، همراه پیامبر ﷺ بود؛ در سفری، ایشان کسی را فرستاد وفرمود: «أَنْ لَا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةٌ مِنْ وَتَرٍ - أَوْ: قِلَادَةٌ - إِلَّا قُطِعَتْ» هر قلّاده‌ای که در گردن شتران هست، بریده شود.

- «کسی را فرستاد»: تا جویا شود آیا قوانین شرع اجرا می گردد.
- «قلاده»: اعتقاد داشتند که قلاده، برای جلوگیری از چشم خوردن شتر است. چنین اعتقادی باطل و فاسد است؛ زیرا قلاده، نه عامل حسی است و نه شرعی.

دلیل دوم و سوم:

ابن مسعو می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ».

(روایت احمد و ابو داود) رقیه، مهره‌ی چشم‌زخم و ابزار محبّت، شرک‌آمیز است.

در حدیثی مرفوع از عبدالله بن عُکَیْم آمده: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وُكِلَ إِلَيْهِ» هرکس چیزی به خود بیاویزد و بدان معتقد باشد، به حلب خودش واگذار می‌شود.(روایت احمد و ترمذی).

- «الرُّقَى»: در این حدیث منظور رقیه‌ی مرسوم و غیر شرعی می‌باشد که شرک‌آمیز می‌باشد.
- «هرکس چیزی به خود بیاویزد و بدان معتقد باشد، به حال خودش واگذار می‌شود»: در این حدیث نفرمود: «من علّق» (کسی که بیاویزد) بلکه «تعلّق» به معنای اعتقاد و وابستگی قلبی می‌باشد. کسی که قلبش به الله تعلق یابد، الله برایش کافی است و کسی که به غیر الله تعلّق یابد، خوار و رسوا می‌شود.
- شایسته نیست که انسان، به سبب و عامل دلبسته و تعلّق یابد؛ بلکه باید به الله تعلق گیرد؛ کارمندی که به مقام خود دلبسته و تعلق یابد و مسبّب که الله است را از یاد ببرد، به‌گونه‌ای شرک ورزیده است؛ اما اگر اعتقاد داشت که مقام، یک سبب است و الله، مسبّب، پس این اعتقاد، منافاتی با توکّل ندارد.

شرایط رقیه‌ی شرعی:

برگرفته از قرآن و سنت باشد ویا با اسماء و صفات الاهی صورت گیرد.	با سخنی مفهوم، قابل شنیدن و مشخص، به زبان عربی باشد.	با این اعتقاد باشد که یک سبب شرعی می‌باشد و تنها با اجازه و فرمان الله تأثیر دارد.

اگر یکی از این شرایط نباشد، رقیه غیرشرعی است. رقیه فقط با زبان عربی است؛ مگر این‌که برای دعا باشد و البته اسماء الاهی باید به هامن شکل عربی گفته شود؛ زیرا توفیقی هستند؛ بلکه در هر زبانی، نام‌ها گویای مُسمّا و چیزی هستند که بر آن نهاده می‌شوند.

مهره‌ی چشم‌زخم: چیزی که برای حفاظت از چشم زخم، به کودکان آویخته می‌شود؛ اما اگر آیه‌ای از قرآن آویخته شود، جایز است؛ زیرا برخی از سلف چنین کرده‌اند. البته برخی مانند ابن مسعود رحمه الله ، آن‌را مجاز ندانسته‌اند.

رقیه: عزائم هم نامیده می‌شود و در تأیید آن، دلیل وجود دارد؛ تا وقتی به شرک آلوده نشود؛ رسول الله ﷺ در مورد چشم‌زخم و گزیدگی، آن‌را اجازه فرمود.

وَالتِّوَلَةُ: ابزاری ساختگی که می‌پندارند زن و مرد را به یکدیگر علاقه‌مند می‌سازد.

حلقه‌ی ازدواج:

اگر اعتقاد بر این باشد که خودش تأثیر دارد و سود و زیان می‌رساند، شرک اکبر است.	اگر با این اعتقاد باشد که سبب حفظ علاقه‌ی زوجین است، شرک اصغر می‌باشد.	سبک‌ترین و کم‌ترین حالت و حکمش، حرام بودن است؛ زیرا از آداب نصارا می‌باشد و آن‌را جزو عقیده‌ی تثلیث (معبودان سه‌گانه) می‌دانند. نکته‌ی دیگر این‌که استفاده از طلا برای مردم حرام می‌باشد.

دلیل چهارم:

امام احمد از رُوَیْفِع روایت می‌کند: رسول الله ﷺ به من فرمود: «يَـا رُوَيْفِـعُ، لَعَـلَّ الْـحَيَاةَ سَـتَطُولُ بِكَ، فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ، أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا، أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْـمٍ، فَـإِنَّ مُحَمَّـدًا ﷺ بَرِيءٌ مِنْهُ». ای رویفع، شاید عمرت طولانی شود که در این صورت، به مردم خبر بده که ریشخود را گره بزند یا آویز (چشم‌زخم شتر) را بیاویزد یا با مدفوع و استخوان حیوانی استنجا کنـد، محمـد از او بیزار و مبرّا است.

- «أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ»: هدف از گره زدن ریش، تکبّر یا دفع چشم‌زخم باشد.
- «تَقَلَّدَ وَتَرًا»: وتر: رشته‌ای از رگ یا روده‌ی گوشفند است که برای چشم زخم استفاده مـی‌کننـد. (همچنین زه کمان است که برای دفع ضرر، بر گردن چارپایان می‌آویختند.)
- «با فضله یا استخوان چارپایان، خود را از آلودگی قضای حـاجتش پـاک کنـد»: فضلـه‌ی چارپـا، علف چارپایان جن است و استخوان چارپا، غذای جن می‌باشد.

دلیل پنجم:

بخاری از سعید بن جبیر روات می‌کند: «مَنْ قَطَعَ تَمِيمَةً مِنْ إِنْسَانٍ كَانَ كَعَـدْلِ رَقَبَةٍ». (به روایت وکیع) کسی که آویز چشم‌زخم را از انسانی جدا کند، هم‌اندازه‌ی آزاد کردن یک برده است.

دلیل ششم:

از ابراهیم نیز روایت می‌نماید: «كَانُوا يَكْرَهُونَ التَّمَائِمَ كُلَّهَا؛ مِنَ الْقُرْآنِ وَغَـيْرِ الْقُـرْآنِ» هرآویـزی بـرای چشم زخم را، چه از قرآن چه جای دیگر، ناپسند و زشت می شمردند.

- «به‌اندازه‌ی آزاد کردن برده است»: چون او را از لنـدگی و عبودیـت شـیطان کـه همراه با شرک است، رها می‌نماید؛ پس او را در بهترین راه آزاد می‌کند.

چرا چشم‌زخم از قرآن، حرام است؟

برخی از سلف، آن‌را مکروه و ناپسند می‌دانند؛ اکراه سلف، به معنای تحریم است.	زیرا مصداق این حدیث است: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ». رقیه و آویز چشم‌زخم و توله، شرک هستند.	زیرا دروازه‌ی بد و نادرستی را می‌گشاید و مردم چنین گمان می‌کنند که هر تمیم، حتی از غیر قرآن، درست	زیرا سبب تحقیر قرآن می‌شود؛ گاه با همان چشم‌زخم وارد مکان‌های ناپاک می‌شوند و سبب آلودگی آن می‌شوند.

مسائل:

یکم: تفسیر رقیه و آویز برای چشم‌زخم ارائه شد.

دوم: تفسیر التولة .

سوم: رقیه، آویز برای چشم‌زخم و القای محبّت، بدون استثناء نوعی شرک است.

چهارم: رقیه از قرآن در برابر چشم زدن و گزیدگی، جزو شرک نیست. (و جادو هم نیست).

پنجم: علما اختلاف نظر دارند که آیا نوشتن تعویذ از قرآن، جایز است یا ناجایز؟ (دیدگاه ابن مسعودٍ رحمه الله بهتر به نظر می‌رسد؛ زیرا اصل در آن، عدم مشروعیت است).

ششم: آویختن قلاده بر حیوانات برای چشم‌زخم، شرک محسوب می‌شود.

هفتم: کسی‌که قلاده‌ی زه کمان را به‌عنوان چشم‌زخم بر حیوانی آویزان کند، هشدار شدیدی در پیش دارد.

هشتم: بیان فضیلت و اجر کسی‌که چشم‌زخمی را از انسانی دور سازد.

نهم: سخن ابراهیم، با اختلاف‌نظرهای پیشین، تعارضی ندارد؛ زیرا منظور او، پیروان و همراهان عبدالله بن مسعود بود (نه صحابه ش و نه همه‌ی تابعین).

[۹] کسی‌که از درخت و سنگ و ...، تبرّک می‌جوید

تبرّک به‌معنای درخواست برکت، دو گونه است:

مشروع:

به امر شرعی: مانند نماز در مسجد الحرام یا تلاوت قرآن.

به امر حسّی: تبرک به مطالعه و پژوهش در کتاب‌های شیخ الاسلام.

ممنوع:

تبرک به هر چیزی که با دلیل شرعی یا حسی ثابت نشده، ممنوع است؛ مانند دست کشیدن به خانه‌ی پیامبر ﷺ.

دلیل اول:

﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ۝١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴾ آیا لات و عزّی و منات، آن بت سوم دیگر را دیدید؟

دلیل دوم:

ابو واقد لیثی می گوید: با رسول الله ﷺ به‌سوی حنین روانه شدیم، هنوز تازه مسلمان شده بودیم؛ مشرکان درخت سدری داشتند که پیرامونش می گشتند و سلاحشان را بدان می آویختند و بدین خاطر «ذات أنواط» نام گرفت؛ بر آن درخت گذر کردیم؛ گفتیم: ای رسول الله! همانند درخت ذات انواط آن‌ها، برای ما نیز ذات انواطی معین کن. رسول الله ﷺ فرمود: «اللهُ أَكْبَرُ، إِنَّهَا السُّنَنُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿ ٱجْعَل لَّنَآ إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝١٣٨ ﴾، لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». الله اکبر؛ این‌ها سنت‌ها(ی اقوام پیشین است) به ذاتی که جانم در دست اوست، شما چیزی گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند؛ همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی قرار بده؛ گفت: قطعا شما مردمی هستید که نادانی می کنید. شما از سنت‌های اقوام پیش از خود دنباله‌روی می‌ می کنید. (روایت و تصحیح: ترمذی).

- « أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ »: درباره‌ی بت‌هایی که آن‌ها را گرامی می‌داشتید به من بگویید؛ آن‌ها نسبت به این آیات بزرگ، همانند معراج، چگونه‌اند؟ فإنَّهم یعتقدون أنَّ هذه مشرکان می‌پنداشتند که بت‌ها، به آنان سود می‌رسانند یا زیانی را دور می‌کنند؛ پس نزدشان می‌آمدند و برایشان قربانی می‌کردد و می‌خواستند به آن‌ها نزدیک شوند و آن‌ها را از خود خوشنود کنند.
- «ٱللَّٰتَ»: ۱- با «تّ» مشدّد: مرد صالحی که برای حاجیان، سویق می‌ساخت.
  ۲- با «ت» بدون تشدید: از اسم‌های الله گرفته و بر بت نهادند.

- «وَٱلۡعُزَّىٰ »: از «عزیز» که اسم الله می‌باشد، گرفته‌اند.
- « وَمَنَوٰةَ »: ۱- از «المنّان» که الله است گرفته‌اند.
۲- از «مِنی» گرفته شده؛ چون در آن مکان، خون بسیار می‌ریخته‌اند.
- «تازه مسلمان»: عذری برای درخواست نادرستشان بود.
- «می‌آویختند»: سلاحشان را برای تبرّک، به آن می‌آویختند.
- «ذَاتُ أَنْوَاطٍ»: درختی که چیزهایی را بر آن می‌آویختند.
- «برایمان درختی مانند ذات انواط تعیین کن»: آن‌ها می‌دانستند که مسائل عبادی، توقیفی است و باید از طرف الله و فرستاده‌اش تعیین شوند؛ بدین‌خاطر از پیامبر ﷺ اجازه خواستند؛ پس متوجه آن امر باطل و نادرست شدند و در ورطه‌ی شرک نیفتادند.
- «لَتَرْكَبُنَّ»: همانند آنان عمل می‌کنید و همان حرف‌های آن‌ها را می‌گویید؛ این عبارت، برای بیان خبر و هشدار است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیه‌ی ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ﴾

دوم: دلیل این درخواستشان، رویارویی با کافران و خشمگین کردن آنان بود و نه عبادت آن درخت.

سوم: اثبات گشت که آنان، چنان نکردند و معبودی غیر از الله را عبادت نکردند.

چهارم: قصد خشنودی و تقرب به الله را داشتند و گمان کردند که الله، آن را می‌پسندد.

پنجم: وقتی صحابه به این کار آگاه نبودند، پس دیگران قطعاً از آن بی‌خبرند (فلا نغترّ بعمل النَّاس).

ششم: صحابه با این وجود، پاداش و مژده‌ی مغفرتی یافتند که نصیب دیگران نشد (پس باید از آن‌ها به خوبی یاد کنیم؛ زیرا توهین به آن‌ها، توهین به الله و فرستاده‌اش است).

هفتم: رسول الله ﷺ آنان را معذور نداست و چنین پاسخ داد: «اللهُ أَكْبَرُ! إِنَّهَا السُّنَنُ! لَتَتَّبِعُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»؛ با این سه عبارت، خطر و نهایت نادرستی کار، روشن گشت.

هشتم: درخواست اصحاب مانند درخواست بنی اسرائیل بود که به موسی گفتند: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهًا﴾.

نهم: نفی چنین درخواست و رفتاری، تفسیر و مصداق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» می‌باشد که به‌طور ظریف و موشکافانه به این حقیقت اشاره دارد که «لا إله إلا الله» هر معبودی غیر از الله را باطل می‌داند؛ در نتیجه درخواست برکت هم باید فقط از الله باشد؛ چون تنها معبود حقیقی است.

دهم: برای بیان فتوا، از سوگند استفاده شد که چون برای مصلحت یا دفع فساد و فتنه است، ایرادی ندارد.

یازدهم: شرک در این زمینه، دو نوع اصغر و اکبر دارد؛ زیرا با چنین عملکردی، مرتد نشدند.

دوازدهم: عبارت: «هنوز تازه مسلمان شده بودیم»؛ به خاطر ناآگاهی از حکم چنین عملکردی، معذور بودنـد؛ زیـرا تازه مسلمان بودند و نسبت به یگران، آگاهی کمتری داشتند.

سیزدهم: گفتن «الله اکبر» به‌هنگام تعجّب، سنّت است.

چهاردهم: سدّ ذریعه و ممانعت از هر گونه دلیل و راه؛ ذریعه یعنی راه رسیدن به چیزی؛ ذریعه دو گونه است: [۱] راه رسیدن به کارهای درست و پسندیده؛ چنین راهی باید باز باشد. [۲] راه رسیدن به کارهای نادرست و نکوهیده؛ این راه باید بسته شود؛ منظور مؤلف $ همین راه است.

پانزدهم: مسلمان از شبیه شدن به مردم جاهلیت نهی شده است؛ البته منظور از جاهلیت، فقط دوران پـیش از بعثـت نیست؛ بلکه هر رفتار ناآگاهانه و غیر مشروع را شامل می‌شود.

شانزدهم: گاه به هنگام آموزش، عصبانیت نیز روی می‌دهد که امری طبیعی به شمار می‌رود.

هفدهم: عبارت «إِنَّهَا السُّنَنُ» یک قاعده‌ی کلی و برای هشدار می‌باشد.

هجدهم: از جمله نشانه‌های پیامبر بودن رسول الله، اطلاع وی از رخدادهای گذشته است.

نوزدهم: هر آن‌چه که الله متعال در نکوهش یهود و نصارا در قرآن بیان فرموده است، برای مـا نیـز نکوهیـده بـوده و هشدار به شمار می‌رود.

بیستم: أَنَّهُ مُتَقَرِّرٌ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَاتِ مَبْنَاهَا عَلَى الْأَمْرِ، فَصَارَ فِيهِ التَّنْبِيهُ عَلَى مَسَائِلِ الْقَبْرِ أَمَّا (مَنْ رَبُّكَ؟) فَوَاضِحٌ، وَأَمَّـا (مَنْ نَبِيُّكَ؟)؛ فَمِنْ إِخْبَارِهِ بِأَنْبَاءِ الْغَيْبِ، وَأَمَّا (مَا دِينُكَ؟) فَمِنْ قَوْلِهِمْ «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا الْخَ» إِلَى آخِرِهِ.

بیست و یکم: روش و سلوک اهل کتاب، همانند رش مشرکان، ناپسند و نکوهیده است.

بیست و دوم: از عبارت «هنوز تازه مسلمان شده بودیم» چنین برداشت می‌شود که وقتی کسـی بـه اسـلام و اعتقـاد درست روی می‌آورد، شاید هنوز قلبش به برخی از تصورات دوران باطل، معتقد باشد. شاید حکمت تبعید زناکار پس از اجرای حد، این باشد که دوباره به سویش برنگردد؛ پس شایسته است که انسان از موقعیت‌های کفر و شرک و گناه، دوری کند؛ روش اهل سنّت، اخذ احکام از علما می‌باشد و کسی که از باطل به سـنّت روی آورد، مرجـع و منبع اخذ احکام نیست تا وقتی که علما به درستی اعتقاد و پاکی وی از اعتقادات نادرست شهادت دهند.

[١٠] ذبح برای غیر اللهِ

چرا مؤلف در نامگذاری این باب، از واژه‌ی شرک استفاده نکرد؟

١. تا استنباط حکم از دلیل را به طالب علم بیاموزد.

٢. ذبح برای غیر الله، به دو گونه‌ی جایز و شرک اکبر تقسیم می‌شود.

دلیل اول و دوم:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥ﴾

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ﴾.

بگو: قطعا نماز و عبادات و زندگی و مرگم، برای الله پادشان جهانیان است؛ هیچ شریکی ندارد.

پس برای مالکت نماز بخوان و قربانی کن.

- «بگو»: به وضوح و رسا، توحید و عبادت خالصانه برای الله را به این مشرکان اعلام کن.
- «نمازم»: تمام اعمالی که با اعضای بدن انجام می‌شود؛ مهمترین این اعمال، نماز است؛ چه فرض و چه نفل.
- «وَنُسُكِي»: ذبح من؛ تمامی اعمال مالی که مهمترینشان، ذبح و قربانی برای الله تعالی می‌باشد.
- «وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي»: دخل و تصرف در من و اداره‌ی امورم، چه در زندگی و چه در مرگم، در اختیار الله تعالی است.
- «أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ»: ١. اولویت نسبی؛ نخستین مسلمان از میان این مردم؛
  ٢. اولویت مطلق: در میان امت‌ها، بیش از سایر مردم، فرمانبردار و مسلمان هستم.
- «وَٱنۡحَرۡ»: برای الله قربانی کن؛ قربانی مانند نماز، از جمله‌ی کارهای عبادی است.

انواع ذبح:

برای الله تعالی:	مباح:	برای غیر الله (از روی محبّت و بزرگداشت):
قربانی در حج، در عید قربان، عقیقه؛ اگر برای غیر الله باشد، شرک اکبر است.	**برای استفاده از گوشت، پذیرایی مهمان و یا خرید و فروش.**	**شرک اکبر است؛ مانند ذبح برای قبر یا جنّ**

دلیل سوم:
علی بن ابی طالب می‌گوید: رسول الله ﷺ این چهار عبارت را به من فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ، لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعَنَ اللهُ مَنْ آوَى مُحْدِثًا، لَعَنَ اللهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». (مسلم) الله کسی را که برای غیر الله قربانی کند، لعنت نمود، الله کسی را که والدینش را لعنت کند، لعنت نمود، الله کسی را که جنایتکاری را (از اجرای قصاص و مجازات) پناه دهد، لعنت نمود و الله کسی را که حدود و نشانه‌های زمین و راه‌ها را تغییر دهد، لعنت نمود.

- «لَعَنَ»: لعن از سوی الله، به معنای دور نمودن از رحمت اوست؛ پیامبر ﷺ اعلام نمود که الله متعال، کسی را که برای غیر او ذبح می‌کند، لعن نموده است؛ یا منظورش این دعا بود: اللَّهمَّ العن من ذبح لغیر الله.

دلیل چهارم:
طارق بن شهاب می‌گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «در قیامت، مردی به‌خاطر یک مگس، به بهشت می‌رود و مردی به‌خاطر یک مگس، به دوزخ می‌افتد. پرسیدند: چگونه ای رسول الله؟ فرمود: «دو مرد، به مردمی رسیدند که بتی داشتند و به کسی اجازه‌ی عبور می‌دادند که چیزی را به آن بت تقدیم کند. پس به یکی از آن‌دو گفتند: چیزی تقدیم کن. گفت: چیزی برای تقدیم ندارم؛ گفتند: حتی یک مگس تقدیم کن. مگسی را تقدیم کرد و به او اجازه دادند؛ پس با این کارش، وارد دوزخ می‌شود؛ به دیگری گفتند: تقدیم کن. گفت: چیزی ندارم که برای غیر الله تقدیم کنم ۵. پس گردنش را زدند؛ وی با این کارش، وارد بهشت می‌شود». (روایت احمد).

- «فِي ذُبَابٍ»: واژه‌ی «فی» در اینجا برای بیان علت است؛ یعنی به‌خاطر مگس.

مسائل:
یکم: بیان تفسیر ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾.
دوم: بیان تفسیر ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾.
سوم: رسول الله ﷺ در آغاز سخنش، از لعنت الله نسبت به کسی سخن گفت که برای غیر الله ذبح می‌کند (زیرا شرک اکبر می‌باشد و با این کار، حق الله را پایمال کرده است).
چهارم: کسی که پدر و مادر خود یا دیگری را لعنت کند، شامل این حکم میگردد؛ زیرا لعنت از طرف مقابل نیز انجام می‌شود و در هر دو صورت، مستقیم صورت می‌گیرد.
پنجم: «مُحْدِثًا» فردی که مرتکب جنایتی شده و برای فرار از قصاص و مجازات، به کسی پناه می‌برد؛ یاری رساندن به چنین شخصی از حمایت و پناه دادن به وی، امری بدتر و شدیدتر است.

معانی احداث:

[۱] در دین؛ مانند بدعت‌های جهمیه، معتزله، روافض و ...

[۲] در خصوص امت؛ مانند ارتکاب به جنایت، دزدی، راهزنی و مانند آن.

ششم: لعنت کسی که حدود زمین را تغییر می‌دهد. مثل حدود و مرز زمین دو همسایه.

هفتم: میان لعن افراد مشخص و لعن تمامی افراد معصیت‌کار، تفاوت است (نوع اول، ممنوع و نوع دوم، جایز می‌باشد. لعنت کردن شخص معیّن، جایز نیست).

هشتم: داستان مربوط به مگس، بنا بر قول صحیح بودن آن، داستان مهم و بزرگی است.

نهم: وی به‌خاطر آن مگس، گرفتار آتش دوزخ شد؛ هر چند نیت او رهایی از شر مشرکان بود؛ اما در امت‌های پیشین، اجبار برای انجام کار شرک‌آمیز، دلیل و عذر محسوب نمی‌شد.

دهم: دانستن جایگاه شرک در نزد مؤمنان؛ آنان چگونه به کشته شن راضی می‌شدند اما درخواست مشرکان را نمی‌پذیرفتند؛ هر چند که انجام کار شرک‌آمیز مورد نظر مشرکان، در ظاهر و برای رهایی بود؟ اگر پذیرش درخواست مشرکان و عدم صبر، سبب آسیب و زیان برای اسلام باشد، صبر نمودن و عدم پذیرش درخواستشان واجب است.

یازدهم: فردی که در دوزخ افتاد، مسلمان بود؛ اگر کافر بود، نمی‌فرمود: «به‌خاطر مگس، در دوزخ افتاد» (دلیل افتادنش در دوزخ، تقدیم و قربانی کردن چیزی برای غیر الله بود).

دوازدهم: مطالب، مصداق این حدیث می‌باشد: «اَلْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ» (والغرض من هذا التّرغيب والتّرهيب). بهشت، از پابند کفشتان هم به شما نزدیکتر است و آتش دوزخ هم چنین است. مفهوم این حدیث، هم برای تشویق و هم برای هشدار است

سیزدهم: نیت قلبی، امر مهمی است؛ حتی در نزد بت‌پرستان که به اندازه‌ی یک مگس هم خشنود بودند. قرآن و سنت، علاج قلب است؛ پس قلب خویش را به به دنیا سرگرم مکن.

آیا بهتر است که انسان، در برابر کفر صبر پیشه نماید هر چند اگر کشته شود؟ یا در ظاهر، اعلام موافقت کند؟

۱. جایز نیست که در ظاهر و باطن، موافقت و همراهی کند؛ زیرا مرتد می‌شود.

۲. جایز است که فقط در ظاهر موافقت کند و برای رهایی از اجبار برای انجام کاری باشد.

۳. جایز است که در ظاهر و باطن موافقت نکند و کشته شود؛ زیرا به‌خاطر صبر است؛ اگر موافقت و همراهی سبب زیان رسیدن به دین و امت باشد، باید صبر نماید؛ در غیر این صورت، می‌تواند فقط در ظاهر موافقت نماید.

[۱۱] در جایی که برای غیر الله ذبح می‌شود، جایز نیست برای الله ذبح انجام شود.

مؤلف پس از بیان حکمدر خصوص ذبح برای غبر الله، اکنون با دقت نظر و روشی پسندیده، مناسب دانست که در خصوص ذبح برای الله در مکانی سخن بگوید که برای غیر الله ذبح می‌شود؛ حکم این کار، بدین قرار است:

۱. این کار، شباهت به کفّار است.
۲. سبب اختلاط امر می‌شود و چنین می‌پندارند که ذبح مشرکان، جایز است.
۳. مشرکان در ذبح برای غیر الله، راسخ‌تر و مصمم‌تر می‌گردند؛ در حالی‌که این کارشان ناپسند بوده و باید از آن دوری جست.

دلیل اول:

﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا﴾ هرگز در آن (به نماز) نایست.

چرا مؤلف رحمه الله این آیه را بیان نمود؟

مسجد ضرار بر پا شد تا با ارتکاب به گناه و سرکشی، به اسلام و مسلمانان زیان برساند، کفر را بگستراند، در کمین فرصت برای ضربه زدن باشد و میان مؤمنان تفرقه بیاندازد؛ پس الله تعالی فرستاده‌اش را از نماز خواندن در آن، نهی نمود؛ با این که مسجد بود و رسول الله برای الله نماز می‌خواند؛ این نهی بدین معناست که هر جا معصیت الله صورت می‌گیرد، أنَّه لا يُقام فيه، ولو بعد زواله، ذبح نیز مانند نماز، عبادت است.

در این مورد، نهی از نماز خواندن در زمان طلوع و غروب خورشید است؛ زیرا در این دو زمان، کافران برای خورشید سجده می‌کنند؛ این حکم، به اعتبار زمان است و حدیث مذکور، به اعتبار مکان می‌باشد..

دلیل دوم:

ثابت بن ضحاک رحمه الله می‌گفت: مردی نذر کرد تا شتری را در بوانة قربانی کند؛ پس درباره‌اش از رسول الله ﷺ پرسید؛ وی فرمود: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْـجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» آیا در آن‌جا بتی بوده که دوران جاهلیت عبادت می‌شده است؟ گفتند: خیر؛ فرمود: «فَهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» آیا در آن‌جا عیدی از کافران برگزار می‌شده است؟ گفتند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «نذرت را ادا کن؛ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ الله، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ» به نذری که برای سرکشی از فرمان الله است، هرگز نباید عمل شود و نیز نذر در چیزی که در اختیار انسان نیست. (روایت از ابو داود؛ اسنادش بنا بر شرط مسلم و بخاری است).

معنای نذر: لغوی: پیمان و عهد؛ شرعی: فردی خود را ملزم به انجام کاری غیرواجب نماید.

برای الله:

برای غیر الله (شرک اکبر):
مانند سوگند خوردن به غیر الله که فقط در گفتار باشد؛ چنین سوگندی، نه کفاره دارد و نه بدان عمل می‌شود؛ فقط باید به الله توبه نمود.

خاصّ: چیز معیّنی را نذر کند

عامّ: شامل همه‌ی مسلمانان می‌شود: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾؛ زیرا مسلمان، چنین نذر و نیت دارد که دستورات الله را انجام دهد و از هشدارهایش دوری نماید.

اگر قصد کرده:
یا باید ادا گردد و یا کفاره‌اش داده شود.

اگر هنوز قصد انجام نکرده: انجامش حرام است؛ زیرا پیامبر ﷺ از آن نهی نمود؛ هر چند برای نذر پیامبر ﷺ بهتر باشد.

طاعت و فرمانبرداری: باید ادا شود؛ اگر ادا نشد، باید کفاره‌اش داده شود (مانند نذر نماز نافله).

معصیت و گناه: ادا کردنش حرام است باید شکسته و کفاره‌اش داده شود (مانند نذر برای غیبت).

مباح: عمل کردن به آن (که ارجح است) و شکستنش (با ادای کفاره) برابر است (مانند پوشیدن فلان لباس).

لجاجت و خشم: حکمش مانند نذر مباح است؛ به‌معنای سوگند می‌باشد (نذر رفتن از خانه).

مکروه: ادای آن مکروه می‌باشد و بهتر است شکسته شود و کفاره‌اش ادا گردد (نذر توجه به چیز دیگری در هنگام نماز).

مطلق: از چیز خاصّی نام نمی‌برد؛ چنین نذری، کفّاره دارد (فردی می‌گوید: باید برای الله نذر کنم. اما نذرش را نمی‌گوید).

- اگر نذر برای الله تعالی باشد، منعقدمی‌شود: یا باید ادا گردد و یا کفّاره‌اش داده شود.
- اگر برای غیر الله تعالی باشد، منعقد نمی‌گردد: نه ادا می‌شود و نه کفّاره دارد؛ بلکه باید توبه انجام شود؛ چـون شرک اکبر است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیه‌ی ﴿ لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا ﴾.

دوم: سرکشی و فرمانبرداری، در زمین تأثیر دارند؛ پس نباید در زمین، کار شرک‌آمیزی را به‌خاطر شبیه شدن به مشرکان، انجام شود.

سوم: برای رفع ابهام و اشکال یک مسأله، می‌توان به مسأله‌ای روشن و بدیهی استدلال نمود.

چهارم: در صورت نیاز، می‌توان از مفتی خواست که پاسخش را با بیان جزئیات توضیح دهد.

پنجم: نذر کردن بقعه و قطعه زمین، در صورتی که مانعی نباشد، ایرادی ندارد؛ اما‌اگر برای مثال، مردم معتقد باشند که در آن فایده‌ای است، نذرش ممنوع می‌باشد.

ششم: در جایی که بت وجود داشته و عبادت می‌شده است، نباید ذبح انجام شود؛ هر چند آن بت از میان رفته باشد.

هفتم: در جایی که اعیاد و رسوم کفّار انجام می‌شده، نباید ذبح صورت گیرد؛ هر چند مدت‌ها از انجام آن رسوم گذشته باشد.

هشتم: ادای نذر در جایی که بت‌پرستی یا رسم جاهلی انجام می‌شده، جایز نیست؛ زیرا چنین نذری، گناه و سرکشی محسوب می‌شود.

نهم: مسلمان نباید آداب و رسوم کفار را انجام دهد؛ هر چند قصد شبیه شدن به آن‌ها را نداشته باشد (شیخ الاسلام معتقد است که قصد شبیه شدن، شرط نیست و تأثیری در حکم ندارد؛ اگر چنین قصدی باشد، گناه بزرگتری است).

دهم: برای انجام گناه و معصیت، نذر کردن جایز نیست (نذر ثابت می‌شود؛ اما نباید به آن عمل گردد).

یازدهم: انسان نباید نذر چیزی را بکند که ندارد (به چنین نذری، عمل نمی‌شود؛ نذر چیزی که در اختیار انسان نباشد، دو گونه است:

۱- از نظر شرعی: می‌گوید: نذر می‌کنم که برده‌ی فلانی را در راه الله آزاد کنم؛ چنین نذری درست نیست؛ زیرا آن برده را در اختیار ندارد.

۲- از نظر توانایی انجام نذر: می‌گوید: نذر می‌کنم که به‌خاطر الله، با دستانم پرواز کنم؛ چنین نذری درست نیست؛ زیرا توان این کار را ندارد).

کفاره‌ی نذر، مانند کفّاره‌ی سوگند است:

- کنیز مسلمانی را آزاد کند، ده مسکین را غذا دهد یا لباس بپوشاند.
- اگر توان انجام این‌ها را نداشت، سه روز پیاپی روزه بگیرد.

[۱۲] نذر برای غیر الله، شرک است

دلیل اول و دوم:

﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ نذر را ادا می‌کنند.

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ﴾

و هر آن‌چه انفاق نمایید یا نذر کنید، پس قطعاً الله آن‌را می‌دانید.

مناسبة الآيتين للباب أنَّ النَّذر من الأسباب الَّتي يدخل بها الأبرار الجنَّة، وهو عبادةٌ، فيقتضي أنَّ صرفه لغير الله شركٌ، وكذلك تعليق الشَّيء بعلم الله والجزاء عليه.

دلیل سوم:

عایشه ل می‌گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللهَ فَلَا يَعْصِهِ» کسی‌که نذر می‌کند که رمانبردار الله باشد، باید از او فرمانبرداری کند؛ و کسی‌که نذر کند که مرتکب گناه می‌شود، نباید مرتکب گناه و معصیت شود.

تفاوت میان نذر برای طاعت، برای معصیت و برای غیر الله

برای طاعت:	برای معصیت:	برای غیر الله:
مخصوص الله است و همانند سوگند خوردن به الله می‌باشد که یا باید ادا گردد و یا کفاره‌اش داده شود. ادای این نذر، واجب است.	مخصوص الله و همانند سوگند خوردن به الله است. یا باید ادا گردد یا کفاره‌اش داده شود؛ ادای این نذر، حرام است.	مانند سوگند خوردن به غیر الله این نذر، صورت نمی‌گیرد و باید از آن توبه کرد؛ چون شرک اکبر است.

مسائل:

یکم: نذر باید ادا شود (البته فقط نذر طاعتی که برای الله باشد).

دوم: چون از اعمال عبادی و ویژه‌ی الله است، انجامش برای دیگران شرک می‌باشد.

سوم: نذری که برای معصیت باشد، نباید ادا شود؛ مانند سوگند، کفاره بر آن واجب است.

نکته:

احکام نذر و سوگند، به هم نزدیکند؛ بدین خاطر علما این دو را تحت یک عنوان «باب الأیمان والنُّذور» بیان می‌نمایند.

[١٣] پناه بردن به غیر الله، شرک است
(در کاری که فقط در توان الله باشد)

دلیل اول:

﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقًا﴾

مردانی از میان انسان‌ها هستند که به مردانی از جن پناه می‌برند؛ پس فقط بر وحشتشان می‌افزایند.

- «يَعُوذُونَ»: پناه بردن از آن‌چه می‌ترسند به آن‌چه امید دارد.
- «فَزَادُوهُمۡ رَهَقًا»: خوف در قلب است و رهق در تمام بدن؛ پناه بردن به‌غیر الله سودی به پناه‌جو نمی‌رساند؛ بلکه بر هراسش می‌افزاید و شرک اکبر است و بر خلاف تصورش، مجازات می‌شود.

دلیل دوم:

خوله بنت حکیم ل می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که به مکانی برود و بگوید «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»، تا وقتی از آن مکان نرفته، هیچ چیز به او زیان نمی‌رساند» (روایت مسلم).

- «مکان»: چه برای اقامت دائم باشد و چه برای توقف موقّت.
- «أَعُوذُ»: پناه می‌برم، «بِكَلِمَاتِ اللهِ» به کلام الله؛ کلامش در قوانین شرع و در آفرینش.
- «التَّامَّاتِ»: [١] حقیقت دارد و دَروغ نیست. [٢] در حکم و فرمان، دارای عدالت کامل است.
- «شَرِّ مَا خَلَقَ»: شرّ و بدی چیزی که آفریده است. شر و بدی، به الله نسبت داده نمی‌شود؛ زیرا شر را بنا بر حکمت و دلیل آفریده است؛ انواع آفریدگان:

[١] فقط خیر و خوب است؛ مانند بهشت، پیامبران و فرشتگان.

[٢] فقط شر و بد است؛ مانند دوزخ و ابلیس که در ذات و خود به خود شر هستند؛ اما چ.م بنا له دلیل و از روی حکمت آفریده شده‌اند، خیر و خوب هستند.

[٣] هم شر است و هم خیر؛ مانند انسان، جن و حیوان.

- «لَمۡ يَضُرَّهُ شَيۡءٌ»: هیچ زیانی به او نمی‌رساند؛ این، سخنی است که گوینده‌اش هیچ گاه خلاف آن عمل نمی‌نماید؛ زیرا راست گو و مورد تأیید است؛ اما اگر خلافش اتفاق افتاد، به دلیل وجود یک مانع است و آن سخن و سبب، ایرادی ندارد؛ برای نمونه، تلاوت سوره‌ی فاتحه برای درمان بیمار مؤثر است؛ اما برخی مردم با خواندن آن، بیمارشان درمان نمی‌شود.
- آنچه از این عبارت برداشت می‌شود:

[١] اثبات صفت «کلام» برای الله تعالی؛ این کلام، حقیقی بوده و همانند سخن آفریدگان نیست.

[٢] پاسخ به کسی است که می‌گوید: کلام و سخن الله تعالی، مخلوق و از آفریدگان اوست. پس حکم کسی که به مخلوق پناه می‌برد تا از شر چیزی که فقط الله توان آنرا دارد در امان بماند، چیست؟ قطعاً شرک است.

[٣] اگر در قوانین شرع، امری حرام باشد، در مقابلش یک امر جایز قرار می‌گیرد:

١ـ تا ترک آن حرام، برای فرد آسان گردد. ٢ـ تا به ارزش والا و برتری این دین پی ببریم.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیه‌ی (﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا﴾).

دوم: پناه بردن به غیر الله از چیزی که فقط در توان الله است، شرک اکبر می‌باشد.

سوم: استدلال به آیه، با حدیث؛ علما با این حدیث استدلال می‌کنند که کلام الله، مخلوق نیست؛ زیرا استعاذه و چناه بردن به مخلوق، شرک است (در چنین موضوعی، شرک اکبر است؛ زیرا اگر کلام الله مخلوق بود، پیامبر ﷺ سفارش نمی‌نمود که به آن پناه ببرید).

چهارم: این دعا هر چندکوتاه است، اما ارزشمند و بافضیلت می‌باشد.

پنجم: وقتی یک چیز، منفعت دنیوی دارد، زیانی را دور می‌کند یا سودی را به بار می‌آورد، نمی توان با قاطعیت گفت که جزو شرک نیست. (پس کسب سود و منفعت و رسیدن به نتیجه، به معنای نفی و دور بودن شرک نیست).

چند نکته:

وقتی شرع، قضایای دوره‌ی جاهلیت را باطل می‌شمارد، امری بهتر را جایگزین می‌نماید؛ در جاهلیت، مردم به جن پناه می‌بردند و دین اسلام، با عباراتی بهتر، آن‌را جایگزین نمود.

شایسته است که دعوتگر این شیوه‌ی صحیح را در پیش بگیرد که وقتی مانع امر بدی می‌شود، راه را برای امر بهتری بگشاید؛ نمونه‌های بسیاری در این زمینه، در قرآن و سنت موجود است.

۱٤ کمک خواستن از غیر الله و دعا کردن به درگاه غیر الله، شرک است.

دلیل اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم:

[۱] ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ﴾ و به جای الله، چیزی را که نه به سودی برساند و نه آسیبی، فرانخوان؛ اگر چنین کردی، در این هنگان از ستمکارانی؛ و اگر الله به تو زیانی برساند، فقط اوست که آن‌را برطرف می‌نماید.

[۲] ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾ و روزی را از نزد الله بخواه و فقط او را عبادت کن.

[۳] ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ و کیست ستکارتر از آن کسی که به جای الله، کسی را فرامی‌خواند که تا روز رستاخیز هم پاسخش را نمی‌دهد.

[٤] ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ کیست که درخواست گرفتار را پاسخ دهد و زیان را برطرف سازد.

[٥] طبرانی روایت می‌کند که در زمان پیامبر ﷺ شخص منافی، مؤمنان را آزار می‌رساند. برخی گفتند: برخیزید تا از شر این منافق، از رسول الله ﷺ کمک بخواهیم. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَغَاثُ بِي، وَإِنَّمَا يُسْتَغَاثُ بِاللهِ». از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه از الله کمک گرفته می‌شود.

- «وَلَا تَدۡعُ»: دعا به معنای عبادت و درخواست چیزی است که فقط در توان و قدرت الله می‌باشد.
- «عِندَ ٱللَّهِ»: این عبارت، باید در انتهای جمله می‌آمد؛ اما تقدیم آن، برای بیان انحصار است. بدین معنا: روزی را فقط از الله بخواهید نه کسی دیگر. اما مشرکان، بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ در حالی‌که آنان، هیچ اختیاری در رزق و روزی نداشتند.
- «وَٱعۡبُدُوهُ»: با درخواست روزی و عواملش از الله متعال، عبادت او محقق و عملی می‌شود.
- «وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓ» فقط شکرگزار او باشید؛ زیرا نعمت، یک آزمایش است و در مقابلش باید با قلب و زبان و اعضا، شکر کرد.
- «يُجِيبُ»: از کسی نمی‌خواهد که نیازش را برآورده و مشکلش را برطرف سازد و کسی هم نمی‌تواند.
- «مُنَافِقٌ»: کسی که در ظاهر، مسلمان و در باطن، کافر باشد و آزار و اذیت، خوی و عادت اوست.

انواع رزق:

- عام: برای همه‌ی آفریده‌ها؛ حلال یا حرام.
- خاصّ مؤمنان: ایمان، تقوا، عمل صالح.

مسائل:

یکم: آوردن واژه‌ی دعا بعد از استغاثه، از نوع عطف عام به خاص می‌باشد.

دوم: بیان تفسیر ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾.

سوم: دعا نزد غیر الله و فریاد خواستن از غیر الله، شرک اکبر است.

چهارم: درستکارترین فرد هم اگر برای خشنودی غیر الله کاری انجام دهد، جزو ستمکاران می‌شود؛ النّهاین نهی متوجه کسی است که خودش توان انجام ندارد؛ پس کسی که خودش توان دارد، در اولویت این نهی می‌باشد.

پنجم: درک تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ﴾ اگر زیان را فقط الله برطرف می نماید، پس پس عبادت و کمک خواستن، فقط باید از او باشد.

ششم: دعا و استغاثه از غیر الله، در دنیا سودی ندارد و کفر محسوب می‌شود (چنین کاریف در دنیا و آخرت زیانبار است).

هفتم: پی بردن به تفسیر آیه‌ی ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾.

هشتم: رزق و روزی را باید همانند بهشت، فقط از الله درخواست نمود.

نهم: بیان تفسیر ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾.

دهم: گمراه‌ترین شخص، کسی است که به درگاه غیر الله دعا کند (استفهام به معنای نفی است).

یازدهم: شخصی که به درگاهش دعا می‌شود، از آن دعا بی‌خبر و غافل است.

دوازدهم: درخواست و دعا از غیر الله، سبب خشم و بیزاری او از دعاکننده و دشمنی‌اش می‌شود.

سیزدهم: دعا به درگاه غیر الله، به معنای عبادت اوست.

چهاردهم: کسی که به درگاهش دعا می‌شود، این دعا را نمی‌پسندد و نادرست می‌داند.

پانزدهم: این دعا، فرد را گمراهترین انسان می‌کند ([۱] زیرا غیر الله را که توان برآوردن و پاسخگویی ندارد، فرامی‌خواند. [۲] کسانی که به درگاهشان دعا می‌شود، از چنین دعایی بی‌خبرند. [۳] فرد دعاکننده، با فراخواندن آن‌ها، در واقع آنان را عبادت کرده و کافر می‌شود.

شانزدهم: آگاهی از تفیر ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾.

هفدهم: عجیب این‌که بت‌پرستان اعتراف دارند که فقط الله است که زیان و گرفتاری فرد نیازمند را برطرف می‌سازد؛ بدین خاطر است که هنگام مشکلات، الله را خالصانه به کمک می‌خواهند.

هجدهم: دفاع پیامبرﷺ از توحید و رعایت ادب نسبت به الله است؛ وی به امتش آموخت که به هنگام مشکلات، غفط به الله پناه ببرند و فقط از او کمک بخواهند.

آزمون بخش دوم (۹ باب)

سوال اول: تفاوت میان انواع نذر را بیان کنید:

نذر برای طاعت	نذر برای معصیت	نذر برای غیر الله
۱-	۱-	۱- ....
۲-	۲-	۲- ....
۳-	۳-	۳- ....

سوال دوم: حکم کارهای زیر را با نوشت عدد مربوط به هر حکم، مشخص نمایید.
جایز (۱)، مکروه (۲)، گناه صغیره (۳)، گناه کبیره (٤)، شرک اصغر (٥)، شرک اکبر (٦)، نیاز به توضیح دارد (۷)، واجب (۸)، مستحب (۹).

محبت با الله	....	محبت پیامبر ﷺ	....
محبت همسر	....	تردید در کفر اهل کتاب	....
استفاده از قرآن برای رفع چشم‌زخم	....	نفرین کسی‌که بر گردن شتر، چشم‌زخم می‌آویزد	....
لعنت شخص معیّن	....	آویختن مهره‌ی چشم‌زخم	....
خاتم الدَّبلة	....	استنجاء با فضله یا استخوان حیوان	....
مسح بر خانه‌ی پیامبر	....	تبرک جستن با تلاوت قرآن	....
نذر کردن قطعه زمین	....	کمک خواستن از مخلوق	....
حضور در اعیاد کفّار	....	نذر برای غیر الله	....
نذر معصیت	....	ترس از جن	....
آویختن لباس کهنه و کفش	....	آویختن آیات قرآن	....
آویختن گردنبند و دستبند	....	تعویذ از قرآن	....
رقیه با زبان غیر عربی	....	بیان اسماء الله با زبان غیر عربی	....
مسح بر حجر الأسود	....	نوشیدن زمزم برای درمان	....
هدر دادن دارایی، برای مصلحت		بیان کارهای منکر برای هشدار	
گفتن: «از رسول الله ﷺ کمک می‌خواهیم».	....		....

سوال سوم: به پرسش‌های زیر پاسخ دهید؟

پرسش	پاسخ
در عبارت ﴿إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ چرا (إلا الله) نیامد؟	١- .... ٢- ....
﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ﴾ يعني:	.... این آیه منطبق بر چیست؟ ....
﴿يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ يعني:	١- ....
انواع محبّت و حکم هر کدام چیست؟	١- .... حکم: .... ٢- .... حکم: .... ٣- .... حکم: ....
محبت به‌خاطر الله، در .... می‌باشد:	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
مردمی که به الله محبت دارند، چند گونه هستند؟	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
«أَحۡبَارَهُمۡ» يعني:	....
«وَرُهۡبَٰنَهُمۡ» يعني:	....
«أَرۡبَابًا» يعني:	....
انواع شرک اکبر چیست؟	١- .... ٢- ....
دلایل تحریم تعویذ از قرآن، چیست؟	١- .... ٢- .... ٣- .... ٤- ....
شرایط جواز رقیه چیست؟	١- .... ٢- .... ٣- ....
برای برطرف نمودن بلا:	....
برای دور کردن بلا:	....
«الْوَاهِنَةِ»:	....
«لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا»:	....
التِّولة:	....
«لَا وَدَعَ اللهُ لَهُ»:	....

آیا عدم آگاهی، عذری برای مسلمان محسوب می‌شود؟	۱- .... ۲- ....
التَّمائم:	....
الودع:	....
حکم کسی که نخ یا مانند آن‌را آویزان می‌کند، چیست؟	۱- .... ۲- .... ۳- .... ٤- ....
گره زدن ریش یعنی:	۱- .... ۲- ....
چرا با استخوان، استنجاء صورت نمی‌گیرد؟	....
ضوابط تبرّک ممنوع کدام است؟	....
تبرک را تعریف کنید:	....
انواع تبرّک چیست؟	۱- .... ۲- ....
برای تبرّک مشروع، مثال بزنید:	۱- .... ۲- .... ۳- .... ٤- ....
﴿ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ﴾ یعنی:	....
برای تبرّک ممنوع مثال بزنید:	۱- .... ۲- .... ۳- .... ٤- ....
«ٱللَّٰتَ»:	....
«وَٱلۡعُزَّىٰ»:	....
«وَمَنَوٰةَ»:	....
حکم اعتقاد به صحابه و حکم لعن و نفرین آن‌ها چیست؟	....
لعنت صحابه به معنای لعنت:	۱- .... ۲- .... ۳- .... ٤- ....

«صَلَاتِي »: ....

«وَنُسُكِي »: ....

«وَمَحْيَايَ »: ....

«وَمَمَاتِي »: ....

﴿وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾ یعنی:
١- ....
٢- ....

«مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»:
١- ....
٢- ....

«مَنْ آوَى مُحْدِثًا»: ....

انواع ذبح کدام است؟
١- ....
٢- ....

چرا در جایی که برای غیر الله ذبح می‌شود، نباید برای الله ذبح نمود؟
١- .... ٢- ....
٣- ....

مسجد ضرار با چه هدفی ساخته شد؟
١- .... ٢- ....
٣- .... ٤- ....

نذر را تعریف کنید:
لغةً: ....
شرعًا: ....

«لَا يَجُوزُهُ»: ....

انعقاد و تصمیم برای نذر، به چه معناست: ....

«بُوَانَةَ» یعنی: ....

«فِيمَـا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»:
١- ....
٢- ....

چرا نذر، هم عبادت است و هم حرام؟
....
....

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ الله»: ....

حکم این سخن چیست: «از رسول الله ﷺ کمک می‌خواهیم»؟
....
....

لماذا قال: «لَا يُسْتَغَاثُ بِي»؟ ....
....

﴿وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ﴾ يعنی: ....

﴿بِظُلۡمٍ﴾ يعنی: ....

«كَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ»: ....

سوال چهارم: پاسخ درست را با ☒ مشخص کنید.

۱. تفسیر توحید در .... بیان شد: ☐ بخش دوم ☐ باب ششم ☐ هر دو مورد.

۲. شرح و تفسیر توحید اتا .... ادامه دارد: ☐ پایان کتاب ☐ پایان این بخش

۳. مؤلف رحمه الله توحید را با ..... تفسیر نمود: ☐ ضدّ آن ☐ امور واضح و بدیهی ☐ همه موارد

٤. بخش دوم کتاب دارای .... باب است: ☐ ٥ ☐ ٩ ☐ ٧

٥. کسی که نماز بخواند، روزه بگیرد و زکات بدهد و نیز برای قبر سجده کند، ..... مرتکب شده است:

☐ کفر أکبر ☐ کفر اصغر ☐ گناه کبیره ☐ منافق

٦. شرک اکبر به ...... ن.ع تقسیم می‌شود: ☐ ۳ نوع ☐ ٤ نوع ☐ ۲

۷. از عبارت ﴿إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ کدام گزینه برداشت می‌شود: ☐ معنای لا إله إلّا الله ☐ خالق، همان ذات شایسته‌ی عبادت است

☐ عجز و ناتوانی بت‌ها و معبودان دروغین ☐ همه‌ی موارد

۸. «أَحۡبَارَهُمۡ» یعنی: ☐ علمای آن‌ها ☐ عابدان آن‌ها

۹. «وَرُهۡبَٰنَهُمۡ» یعنی: ☐ عابدان آن‌ها ☐ علمای آن‌ها

۱۰. ﴿أَرۡبَابٗا﴾ به‌معنای شرک در .... است: ☐ محبّت ☐ طاعت

۱۱. مردم در استفاده از اسباب و عوامل، چند دسته هستند؟

☐ اسراف‌کار، بی‌توجه و میانه‌رو ☐ صحیح وشرک اکبر و شرک اصغر

۱۲. قربانی کردن شتر، از بزرگترین عبادات بدنی است: ☐ درست ☐ غلط

۱۳. لعنت و نفرین معصیت‌کاران، تنها به‌صورت عمومی جایز است: ☐ درست ☐ غلط

۱٤. نماز در جایی که برای نبرد و دشمنی با ساخته شده، جایز نیست؛ مگر در مساجد:

☐ درست ☐ غلط

۱۵. جایی که برای معصیت و دشمنی با الله و فرستاده‌اش ساخته شده، اگر مقدور باشد که به جایی برای فرمانبرداری آن‌ها تغییر یابد، باید صورت گیرد: ☐ درست ☐ نادرست

۱٦. رهسپار شدن برای نماز خواندن در مسجد قباء، جایز است: ☐ درست ☐ غلط

۱۷. رفتن به اماکن برجای مانده از شرک، تنها برای پند گرفتن، جایز است:
☐ درست ☐ غلط

۱۸. رفتن به غار حراء برای دانستن شرایط و سبک عبادت پیامبر ﷺ جایز است:
☐ درست ☐ غلط

۱۹. پیامبر ﷺ در معراج، از مکّه به بیت المقدس سفر نمود: ☐ درست ☐ غلط

۲۰. کسی که علایم و نشانه‌های راه را تغییر دهد، ..... است: ☐ ملعون ☐ گناهکار

۲۱. برای صالحان ایراد می‌تراشند و فضیلتشان را انکار می‌کنند: ☐ غالیان ☐ ستمکاران ☐ میانه‌روان

سؤال چهارم: احکام نذر را با تفصیل بیان نمایید:

نذر برای الله: ....

نذر برای غیر الله (شرک اکبر): ....

....

....

پس از بیان کردن نذر: ....

پیش از بیان کردن نذر: ....

طاعت و فرمانبرداری

گناه: ....

مباح: ....

اجاجت و خشم: ....

مکروه: ....

مطلق: ....

سؤال پنجم: واژه‌های ستون (أ) را به توضیح مناسب ستون (ب) وصل کنید:

م	أ	ب
١	نذر	عزائم هم نامیده می‌شود و در تأیید آن، دلیل وجود دارد؛ تا وقتی به شرک آلوده نشود.
٢	منافق	وسیله یا ابزاری که برای ایجاد پیوند میان زن و مرد می‌سازند
٣	رقیه	چیزی که برای در امان بودن از چشم زخم، به کودکان می‌آویزند
٤	توله	دور کردن از رحمت الله.
٥	تمیمه	ملزم کردن خود برای انجام چیزی که واجب نیست.
٦	لعنت	در ظاهر، مسلمان و در باطن، مافر است و همیشه قصد آزار دارد.

سوم: بطلان عبادت غیر الله (٤ باب)

مؤلف پس از تفسیر توحید، دلایل بطلان عبادت غیر الله را در چهار باب بیان می‌نماید:

- بطلان و نادرستی عبادت بت‌ها و نیز پیامبر ﷺ و هر آن‌چه غیر الله تعالی است.
- بطلان و نادرستی عبادت فرشتگان که به‌جز بندگان خاصّ الله، نزدیکترین موجودات به درگاه الاهی می‌باشند.
- شفاعت غیر الله، باطل و رد می‌باشد؛ شفاعت، حقّ الله تعالی و در انحصار ذات اوست.

[١٥] باب ﴿أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا﴾ آیا چیزی را شریک می‌کنند که چیزی نمی‌آفریند و خودشان

الله متعال، عجز و ناتوانی این معبودان دروغین و نیز عدم شایستگی آن‌ها برای عبادت را با چهار دلیل بیان نمود:

١. هیچ چیزی را نیافریده‌اند و بدین‌خاطر، شایستگی عبادت را ندارند.
٢. خودشان از هیچ و عدم آفریده شده‌اند و برای آفریده شدن و ماندن، به غیر خود نیازمند هستند.
٣. نمی‌توانند درخواست عابدان خود را برآورده سازند. ٤. حتّی به خودشان نمی‌توانند کمک کنند.

دلیل دوم:

﴿وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ﴾ و کسانی‌را که به‌جای الله فرامی‌خوانید، مالک پوست هسته خرما هم نیستند.

- «قِطْمِيرٍ»: پوشش نازک هسته‌ی خرما.
- الله متعال، بنا بر چهار دلیل، عبادت غیر خود را باطل می‌شمارد:

[١] مالک هیچ چیزی نیستند. [٢] درخواست کسی را نمی‌شنوند.

[٣] اگر بشنوند، نمی‌توانند برآورده سازند؛ زیرا توان چنین کاری را ندارند.

[٤] در روز رستاخیز، الله متعال تمامی معبودان دروغین را حاضر می‌نماید؛ آنان، نسبت به شرکی که با آن‌ها صورت می‌گرفته، اعلام برائت و ناخشنودی می‌کنند.

دلیل سوم، چهارم و پنجم:

[۲] ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ﴾

در صحیح، از انس روایت است: در روز احد، سر پیامبر ﷺ زخمی شد و دندانش شکست؛ پس فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ؟» قومی که سر پیامبرش را زخمی کند، چگونه رستگار می‌شود؟ پس این آیه نازل شد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ تو قدر تو اختیاری (در این امر) نداری.

[۳] ابن عمر ﭬ می‌گوید که از رسول الله ﷺ شنید که وقتی از رکوع رکعت آخر نماز صبح بالا می‌آمد و می‌فرمود «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، می گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا» پس الله متعال این آیه را نازل فرمود ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾.

در روایتی آمده است که برای صفوان بن امیه، سهیل عَمْرٍو و حارث بن هشام، دعای بد می‌نمود؛ پس نازل شد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾.

[٤] ابو هریره رحمه الله می گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾، رسول الله ﷺ ایستاد و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ؛ لَا أُغْنِي عَنكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا صَفِيَّةُ - عَمَّةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ - لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ، لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا». ای قریشیان! جان‌تان را بخرید؛ در برابر الله، نمی‌توانم برایتان کاری بکنم؛ ای بعاس بن عبدالمطلب! در برابر الله نمی‌توانم تو را از چیزی بی‌نیاز کنم؛ ای صفیه (عمّه‌ی پیامبر بود) در برابر الله، او را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنم؛ ای فاطمه بنت محمّد! هر چه از دارایی من را می‌خواهی، از من درخواست کن؛ در برابر الله نمی‌توانم برایت کاری بکنم

- «شَجَّ»: الشَّجَّة: زخم سر و صورت.
- از این حدیث چنین برداشت می‌شود که پیامبر ﷺ نیز یک انسان است و و همانند همه‌ی انسان‌ها، دچار سختی و مشکل می‌شود؛ پس عبادت پیامبر ﷺ درست نیست؛ زیرا در برخی امور، ناتوان است.
- بنا بر این حدیث و آیه‌ی مذکور، می‌توان اظهار داشت که گاهی رحمت و لطف الاهی شامل هر انسانی می‌گردد؛ هر چند گناهکار باشد.
- کسانی که در حدیث نامشان آمد (صفوان بن امیّه، سهیل بن عَمْرٍو و حارث بن هشام) مسلمان شدند و حسن نیت خویش را نیز اثبات نمودند؛ دگرگونی از آن چنان دشمنی به چنین دوستی، قابل تأمّل و درنگ است.
- مواردی که حدیث و آیه از آن نهی می‌نماید:

[۱] لعن و نفرین افراد مشخّصی از کفار؛ اما نفرینشان به طور عمومی، اشکالی ندارد؛ این دعا نیز بدون اشکال است: اللَّهمَّ! أرح المسلمين منه؛ یا الله! مسلمانان را از او رهایی بخش.

[۳] دعا برای نابودی عموم کافران؛ پیامبر ﷺ چنین دعایی را بر زبان نراند و الله متعال بنا بر حکمت خویش، بقای آنان را مقدّر نمود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر دو آیه (در این دو آیه، بطلان عبادت بت‌ها و هر چیزی غیر از الله متعال، بیان می‌شود).

دوم: بیان ماجرایی از احد (در این ماجرا، بطلان عبادت پیامبر ﷺ که بهترین انسان می‌باشد، گنجانده شده است).

سوم: پیامبر که سرور فرستادگان الله بود، قنوت می‌خواند و صحابه که سرور اولیای الله بودند، با اقتدای به او، آمین می‌گفتند؛ در میان این امت، کسی از رسول الله ﷺ و یارانی، به الله نزدیکتر نبود؛ با این وجود، آن‌ها فقط به الله پناه می‌بردند؛ اکنونعملکرد ما باید چگونه باشد.

چهارم: کسانی را که رسول الله ﷺ در نمازش نفرین نمود، کافر بودند و او قدرت و اختیاری بر آنان نداشت.

پنجم: رفتار کفار در طول تاریخ، مشابه هم است؛ مانند زخمی کردن پیامبران و تلاش برای کشتنشان، پاره پاره کردن بدنشان.

ششم: بیان شأن نزول آیه‌ی ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾؛ قدرت و اختیار تصمیم گیری، فقط منحصر به الله متعال است.

هفتم: الله متعال در آیه‌ی ﴿أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ﴾ خبر از آینده می‌دهد؛ زیرا آن کافران توبه کردند و ایمان آوردند.

هشتم: قنوت تنها در زمانی مشروع است که بلا یا مصیبتی از سوی الله فرود آید؛ مثل زلزله.

نهم: نام بردن از افرادی که نفرین می‌شوند و پدرانشان، در نماز جایز است.

دهم: الله متعال بندگان را از لعن و نفرین افراد مشخص در قنوت، نهی نموده است.

یازدهم: عملکرد پیامبر ﷺ پس از نزول ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ بیانگر فرمانبرداری او از الله است.

دوازدهم: پیامبر ﷺ در امر دعوت، بسیار تلاش می‌نمود؛ تا جایی که او را دیوانه می‌خواندند؛ در این زمانه نیز مسلمانانی هستند که برای دعوت مردم بسیار تلاش می‌کنند. این تلاش و پشتکار، باید با حکمت همراه باشد.

سیزدهم: پیامبر ﷺ به خویشاوندان دور و نزدیکش می‌فرمود: «لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنْ اللهِ شَيْئًا» و به دختر خودش نیز فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنْ اللهِ شَيْئًا» وی که سرور فرستادگان الاهی است، با صراحت بیان نمود که در برابر، حتی برای سرور بانوان جهان هم نمی‌تواند کاری بکند؛ با این بیان، انسان ایمان می‌آورد که فرستاده‌ی الله، فقط حق و واقعیت را بیان می‌نماید؛ اما با نگاهی به خواصّ جامعه می‌توان غربت دین و دوری از توحید را به وضوح دید. نسبت به رسول الله ﷺ کسی سود می‌برد که به او ایمان آورد و اپیروش باشد؛ هرچند عاطفه و شوق مؤمن به رسول الله ﷺ قابل انکار نیست؛ ولی شایسته نیست که انسان در پی تحکیم عواطف باشد؛ بلکه از میان شبهات و شهوات، باید پیرو قرآن و سنت و آن چیزی باشد که عقل سلید باورش می‌نماید.

[١٦] ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾

- **این آیه، از جمله دلایل روشنی است که بیان می‌نماید هیچ‌کس شایستگی شراکت و همانندی با الله را ندارد؛ زیرا فرشتگان که، به استثنای بندگان خاص الله، نزدیکترین بندگان درگاه الاهی هستند، با شنیدن سخن الله تعالی، دچار هراس و خشیت می‌شوند.**

ایمان به فرشتگان، شامل چه مواردی است؟

- **فرشتگان جزو عالم غیب هستند؛ الله تعالی آنان را از نور آفرید؛ فرمانبردار الله متعال هستند و از هیچ دستوری سرپیچی نمی‌کنند؛ روح، عقل، قلب و جسم دارند؛ به کارها، ویژگی‌ها اسم‌ها و تمام آن‌چه الله تعالی درباره‌ی آنا فرموده است، ایمان داریم.**
- **«فُزِّعَ»: ترس ناگهانی، از دلهایشان رفت.**
- **«وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ»: الله متعال به علوّ و برتری ذات و صفات الله تعالی اعتقاد دارند.**

نکات:

- **فرشتگان، از الله تعالی می‌ترسند: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ﴾.**
- **فرشتگان، قلب دارند: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ﴾.**
- **فرشتگان هم روح دارند و هم جسم: ﴿جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ﴾.**
- **فرشتگان، قلب و خرد دارند؛ زیرا قلب، جایگاه عقل است .**
- **الله تعالی دارای قول و سخن است و این صفت به مشیت و خواست او بستگی دارد.**
- **سخن و قول الله، خقیقت دارد و راست است. حقّ در کلام به معنای: [١] راستی در گفتار، [٢] عدالت در حکم است. ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ﴾.**

پنج دلیل برای اثبات علوّ و برتری الله تعالی:

قرآن	سنّت	اجماع	عقل	فطرت

دلیل دوم:

در صحیح بخاری آمده است که ابوهریره رحمه الله از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «إِذَا قَضَى اللهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْـمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ؛ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟، قَالُوا: الْـحَقَّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ - وَصَفَهُ سُفْيَانُ بِكَفِّهِ، فَحَرَفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ- فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَهُ الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا، وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كِذْبَةٍ، فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا: كَذَا وَكَذَا؟ فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ».

وقتی الله،حکم را در آسمان به انجام رسانید، فرشتگان به‌خاطر فروتنی در برابر فرمانش، بال‌های خویش را بر هم زدهند؛ همچون زنجیری که بر سنگ صاف و محکمی است؛ صدا به همگی رسید؛ آن‌گاه که ترس از دلهایشان رفت، گفتند: صاحتان چه فرمود؟ گفتند: حقیقت را فرمود و او والای بزرگ است. پس یک جن، آن‌را شنید؛ و جن‌هایی که برای استراق سمع بودند، این‌گونه روی هم قرار داشتند؛ (سفیان حالتشان را با دستش تجسم نمود؛ دستش را خم کرد و انگشتانش را از هم فاصله داد) سخن را می‌شنود و آن‌را به کسی که پایین‌تر از او هست، می‌دهد و او هم به پایین‌تر از خود تا آن‌را به جادوگر یا فالگیر برساند. شاید پیش از آن‌که سخن به پایین برسد، شهابی به وی بخود و چه بسا پیش از برخودش، آن‌را برساند. (آن جادوگر یا فالگیر) صد دروغ به آن می‌افزاید؛ پس گفته می‌شود: آیا فلان روز، فلان و فلان به ما گفته نشده بود؟ پس آن سخنی که از آسمان شنیده شده، تأیید می‌شود.

چند نکته از حدیث

- اثبات دو صفت قول و عظمت برای الله تعالی؛ و فقط عدالت و راستی از الله تعالی صورت می گیرد.
- اثبات این حقیقت که فرشتگان دارای بال، قدرت تکلّم و عقل هستند و از الله متعال مـی‌ترسند و فرمانبردار او هستند.
- الله تعالی برای آزمایش مردم، قدرتی به جنّ داد تا بتوانند به آسمان برسند.
- تعداد جن‌ها زیاد است؛ جسمی سبک دارند که می‌توانند به پرواز درآیند.
- فالگیر و رمّال، از جمله دروغگوترین مردم هستند و هر آنچه را می‌شنوند، با دروغ‌های بسیاری، بر آن می‌افزایند.
- ساحر و جادوگر، اموری را به مردم نشان می‌دهد که در عالم واقع وجود ندارد؛ پس مردم باید از او دوری کنند.
- مراحل استراق سمع جنّ: ۱. پیش از بعثت، زیاد انجام می‌شد. ۲. هنگام بعثت پیامبر ﷺ از این کار منع شدند. ۳. پس از وفات رسول الله ﷺ اندکی به این کار می‌پردازند.

دلیل سوم:

نوّاس بن سمعان رحمه الله می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى أَنْ يُوحِيَ بِالأَمْرِ، تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ أَخَذَتِ السَّمٰوَاتِ مِنْهُ رَجْفَةٌ – أَوْ قَالَ: رِعْدَةٌ – شَدِيدَةٌ، خَوْفًا مِنَ اللهِ، فَإِذَا سَمِعَ ذٰلِكَ أَهْلُ السَّمٰوَاتِ صَعِقُوا وَخَرُّوا للهِ سُجَّدًا، فَيَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ جِبْرَائِيلُ، فَيُكَلِّمُهُ اللهُ مِنْ وَحْيِهِ بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ يَمُرُّ جِبْرَائِيلُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، كُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ سَأَلَهُ مَلَائِكَتُهَا: مَاذَا قَالَ رَبُّنَا يَا جِبْرَائِيلُ؟ فَيَقُولُ جِبْرَائِيلُ: قَالَ الْحَقَّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَقُولُونَ كُلُّهُمْ مِثْلَ مَا قَالَ جِبْرَائِيلُ، فَيَنْتَهِي جِبْرَائِيلُ بِالْوَحْيِ إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللهُ».

وقتی الله بخواهد دستوری را وحی نماید، وحی را بیان می‌نماید و آسمان‌ها را از ترس الله، لرزه (یا فرمود: غرّش) شدیدی فرا می گیرد؛ اهل آسمان‌ها که آنرا می‌شنوند، بیهوش می‌شوند و برای الله به سجده می‌افتند. نخستین کسی که سرش را بالا می‌آورد؛ جبرئیل است؛ الله درباره‌ی وحیی که اراده نموده، با وی سخن می گوید؛ سپس جبرئیل بر فرشتگان می گذرد؛ از هر آسمانی که می گذرد، فرشتگان از او می‌پرسند: صاحبمان چه فرموده ای جبرئیل؟ جبرئیل می گوید: حق و درستی را فرمود؛ و او والای بزرگ است. همگی مانند آن چیزی را می گویند که جبرئیل گفت. پس جبرئیل، آن وحی را تا آن‌جا که الله فرمود، می‌رساند.

- دو گونه اراده، برای الله تعالی اثبات می گردد: ۱. اراده‌ی شرعی. ۲. اراده‌ی وجودی.
- تمامی آفریدگان، هر چند بی‌روح باشند، عظمت آفریدگار خویش را احساس می کنند.
- ثابت شد که آسمان‌ها، چند طبقه است و هر آسمان، فرشتگان خاص خود را دارد.
- بیان این فضیلت جبریل که امانت‌دار وحی است.
- اثبات صفت عزّت و جلال برای الله متعال.

«إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللهُ»:

- «عزّ»: عزّت به‌معنای چیرگی، سلطه و قدرت است و «عزیز» سه معنا دارد:
  - محال است کسی به او آسیبی برساند.
  - قدرتمندی که در قدرتش هیچ شریک و نظیری ندارد.
  - چیره و مسلّط.
- «جلّ»: جلال به‌معنای عظمت که هیچ عظمت و شکوهی از آن بالاتر و برتر نیست.

مسائل:

یکم: دانستن تفسیر ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ﴾

دوم: در آیه، دلیلی بر باطل بودن شرک بیان شد؛ به‌ویژه درباره‌ی آن‌چه به صالحان مرتبط است. این همان آیه‌ای است که‌گفته شده، ریشه‌های شرک را از قلب برمی‌کند.

سوم: آگاهی از تفسیر ﴿قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾.

چهارم: از شدت هراسشان، درباره‌ی وحی می‌پرسیدند.

پنجم: بعد از آن، جبرئیل پاسخشان را می‌گوید (قَالَ كَذَا وَكَذَا).

ششم: نخستین کسی‌که سرش را بالا آورد، جبرئیل بود (که فضیلتی برایش محسوب می‌شود).

هفتم: جبرئیل به‌خاطر مقام والایی که در میان فرشتگان داشت، با تمامی فرشتگان آسمان‌ها سخن می‌گوید و آنان نیز وحی و دستور الله را از وی جویا می‌شوند.

هشتم: أَنَّ اَلْغَشْيَ يَعُمُّ أَهْلَ اَلسَّمَوَاتِ كُلَّهُمْ.

نهم: آسمان‌ها از سخن الله متعال، به لرزه می‌افتند (چنین رخدادی، عظمت و بزرگی الله را می‌رساند).

دهم: جرئیل چون فرشته‌ی امین الاهی است، وحی را به همان‌جا که الله دستور فرموده، می‌رساند.

یازدهم: بیان شد که شیاطین می خواهند برای دانستن اخبار آسمان‌ها، مخفیانه گوش دهند.

دوازدهم: صِفَةُ رُكُوبِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا.

سیزدهم: الله متعال، شهاب‌سنگ را می‌فرستد (تا کسی را که قصد دارد مخفیانه گوش دهد، بسوزاند).

چهاردهم: گاهی پیش از آن‌که جن، خبر را به کسی برساند، شهابی با وی برخورد می‌کند و گاهی قبل از این‌که شهاب به وی برخورد کند، خبر را به دوستش که یک انسان است، می‌رساند.

پانزدهم: فالگیر و رمّال، گاهی درست می‌گوید.

شانزدهم: فالگیر به‌خاطر مبالغه و زیاده‌گویی، در بسیاری از موارد، دروغ می‌گوید.

هفدهم: سخن فالگیر یا جادوگر، تنها با خبری که از آسمان شنیده، تأیید می‌شود.

هجدهم: نفس انسان، پذیرای باطل است؛ یک خبر را پی می‌گیرند اما از صدها خبر پند نمی‌پذیرند؟!

نوزدهم: جن‌ها، خبر آسمانی را از یکدیگر دریافت می‌کنند و حفظ می‌نمایند و با آنان استدلال می‌کنند زیرا کارشان با آن خبر رونق دارد؛ هر چند کالای این کار، همه دروغ باشد.

بیستم: إِثْبَاتُ اَلصِّفَاتِ خِلَافًا لِلْأَشْعَرِيَّةِ اَلْمُعَطِّلَةِ.

بیست و یکم: لرزش آسمان‌ها و بیهوشی اهل آن، به‌خاطر ترس از الله متعال است ۵.

بیست و دوم: اهل آسمان، به‌خاطر بزرگداشت الله وپروا نمودن از آن‌چه می‌ترسند، به سجده می‌افتند.

[۱۷] شفاعت

چرا مؤلف رحمه الله این باب را آورده است؟

- برای بیان بطلان شفاعت معبودان دروغین؛ زیرا کافران اعتقاد داشتند که بت‌ها، شـفیعان آن‌هـا در نزد الله هستند.
- زیرا الله تعالی، عالم و قادر و سلطان مطلق است؛ نه همانند پادشاهان دنیا که به‌خاطر نقص در علـم و قدرت، به شفیع نیاز دارند تا شفیعان در کسب علم و قدرت، به آن‌ها کمک کنند؛ این شـفیعان، گاه بر پادشاهان قدرت و جسارت می‌یابند و بدون اجازه،شفاعت می کنند.

پنج دلیل:

[۱] آیه‌ی ۵: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ﴾ و با قرآن، کسانی را هشدار بده که از جمع شدن نزد صاحبشان، هراس دارند؛ آنان هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند.

[۲] آیه‌ی: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ بگو: تمام شفاعت، از آنِ الله است.

[۳] آیه‌ی: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾ کیست که در نزد او، جز با فرمان او شفاعت کند؟

[٤] آیه‌ی: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ﴾ و چه بسیار فرشتگان در آسمان‌ها که شفاعتشان هیچ نیازی را برطرف نمی‌کند مگر پس از این‌که الله برای هر کس بخواهد و (از شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده) راضی باشد، فرمان دهد.

[۵] آیه‌ی: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ بگو: کسانی را که به‌جای الله (معبود) می‌پنداشتید، براخوانید؛ مالک هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نیستند و در آن‌دو، نه شریکی دارند و نه هیچ پشتیبانی؛ و شفاعت در نزد او، فقط برای کسی سودمند است که (الله) به او اجازه دهد.

- «وَأَنذِرۡ بِهِ»: با قرآن، هشدار بده؛ انذار: خبری که همراه با ترساندن و هشدار باشد.
- «ٱدۡعُواْ»: برای مبارزه‌طلبی و بیان ناتوانی طرف مقابل است. یعنی: بیاورید؛ فرابخوانید.
- «مِن شِرۡكٖ»: نه به‌تنهایی صاحب چیزی هستند و نه با کسی مشارکت دارند.
- «مِّن ظَهِيرٖ»: یار و یاور؛ بیان عجز بت‌ها و بطلان همیاری آنان است.

- هر آن‌چه عابدان در پی آن هستند، در این بت‌ها وجود ندارد و از آن‌ها نفی شده است؛ این بت‌ها، نه به تنهایی چیزی دارند و نه در مالکیت چیزی شریک هستند و نه به کمک کسی دیگر، صاحب چیزی می‌باشند؛ الله، آن‌را باطل نمودو شفاعت این‌ها، سودی ندارد.
- ابن قیم رحمه الله درباره‌ی آیه‌ی پنجم می‌گوید: آیه‌ای است که درخت شرک را از قلب برمی‌کند.

انواع شفاعت (به‌معنای واسطه گرفتن برای کسب سود یا دفع ضرر)

ثابت شده	رد شده	فیما یقدر علیه العبد
الله تعالی آن‌را برای خود اثبات نموده است؛ این شفاعت، به چند شرط درخواست می‌شود: • اجازه برای شفاعت. • رضایت از شفاعت‌کننده. • رضایت از شفاعت‌شونده.	قرآن،این شفاعت را رد می‌نماید و باطل می‌داند؛ زیرا از غیر الله چیزی درخواست می‌شود که تنها در اختیار و قدرت الله می‌باشد و شرک اکبر محسوب می‌شود.	به شرطی درست است که شفاعت کننده: • زنده باشد. • قادر باشد. • حاضر باشد. • مؤثّر باشد.

﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ﴾

مخصوص پیامبر ﷺ:	برای تمامی پیامبران، فرشتگان، موحّدان و کودکان:
• شفاعت عظمی؛ مقام ستوده‌ای که الله تعالی به ایشان نوید داد. • شفاعت در حقّ عمویش ابوطالب تا الله متعال از عذابش کم نماید. • شفاعت برای گشودن دروازه‌های بهشت برای ورود بهشتیان.	• شفاعت برای بالا بردن مقام مؤمنان. • شفاعت برای یکتاپرستان گناهکار تا وارد دوزخ نشوند. • شفاعت برای نجات مسلمانانی که در دوزخ گرفتارند.

ابو العباس می گوید: «نَفَى اللهُ عَمَّا سِوَاهُ كُلَّ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ الْـمُشْرِكُونَ، فَنَفَى أَنْ يَكُونَ لِغَيْرِهِ مِـلْكٌ، أَوْ قِسْطٌ مِنْهُ، أَوْ يَكُونَ عَوْنًا لله، وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الشَّفَاعَةُ، فَبَيَّنَ أَنَّهَا لَا تَنْفَعُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ الـرَّبُّ، كَـمَا قَـالَ: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ﴾. الله متعال، هر آنچه که عابدان در پی آن هستند را از غیر خود نفی نموده است؛ هم مالکیت را از غیر خود نفـی نمـود و هم شراکت و هم کمک آنان به خود را. پس فقط شفاعت می‌ماند؛ روشن است کـه شـفاعت در صـورتی سـود می‌رساند که تنها با اجازه‌ی الله باشد. می‌فرماید: شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که (الله) راضی باشد.

بنا بر آیات قرآن، شفاعتی که مشرکان بدان اعتقاد دارند، منتفی و باطل اسـت. پیـامبر ﷺ اعـلام نمـود کـه در روز رستاخیز برای پروردگارش سجده می‌نماید و زبان به حمد او می‌گشاید و هیچ سخنی از شفاعت نمی‌گوید؛ سپس به وی گفته می‌شود: «ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ» سرت را بالا بیاور و بگو که شنیده می‌شود و بخواه که به تو عطا می‌شود و شفاعت بخواه که شفاعت می‌شوی.

ابو هریره از پیامبر پرسید: خوشبخت‌ترین مردم که شفاعت تو شامل حالش می‌شود، کیست؟ فرمود: «مَنْ قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ» کسی که خالصانه و از صمیم قلب بگوید: لا إلـه إلاّ اللهَ. ایـن شـفاعت، بـا اجـازه‌ی الله تعالی، شامل حال بندگان مخلص می‌شود نه کسانی که شرک ورزیده‌اند.

واقعیت این است که الله متعال، به بندگان مخلصش لطف و فضل می‌نماید و آنان را با دعـای کسـی کـه اجـازه دارد، می‌بخشد و فرمان می‌دهد تا با شفاعت آن فرد، یعنی با احترام و اکرام، وارد بهشت شود و به مقام ستوده‌اش برسد.

بنابراین، شفاعتی که در قرآن نفی و رد شده، شفاعتی است که در آن شرک سورت می‌گیرد؛ بدین خاطر است که در آیات قرآن، شفاعت مقیّد به اجازه و فرمان الله تعالی معرفی شده است. پیامبر ﷺ نیز ابراز داشت که این شفاعت، تنها برای موحّدان و بندگان مخلص می‌باشد».

مسائل:

یکم: آشنایی با تفسیر پنج آیه.

دوم: توصیف و تبیین شفاعت مردود و ممنوع (شفاعتی که در آن شرک صورت می‌گیرد).

سوم: توصیف و توضیح شفاعت مشروع و درست (شفاعتی که توسط موحّدان و با اجازه‌ی الله تعالی پذیرفته می‌شود به شرطی که الله متعال، از شفاعت کننده و شفاعت شونده خشنود باشد).

چهارم: معرفی شفاعت بزرگ؛ همان مقام ستوده (لأهل الموقف للقضاء بينهم).

پنجم: توصیف رفتار پیامبر ﷺ در روز رستاخیز؛ وی درهمان آغاز، سخنی از شفاعت نمی‌گوید؛ بلکه بلکه سجده می‌نماید تا این‌که اجازه‌ی شفاعت برایش صادر می‌شـود (ایـن رفتـار، بیـانگر عظمـت الله تعالی و ادب والای رسول الله ﷺ می‌باشد).

ششم: خوشبخت‌ترین مردم برای درک شفاعت کیست؟ (موحّدان و بندگان مخلص).

هفتم: شفاعت شامل حال مشرکان نمی‌شود.

هشتم: بیان حقیقت و اصل شفاعت (اللهَ سبحانه و تعالی بـه بنـدگان مخلـص خـویش لطـف و فضـل می‌نماید و با دعای کسیکه اجازه‌ی شفاعتدارد، آنان را می‌بخشد و بـا احـترام اکـرام آن شـخص، وارد بهشت می‌فرماید و به مقام ستوده‌اش می‌رساند).

[۱۸] ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾

دلیل دوم:

ابن مسیّب از پدرش نقل می‌کند که وقتی زمان وفات ابو طالب رسید، رسول الله ﷺ نزدش آمد؛ درحالی که عبدالله بن ابی امیه و ابوجهل حضور داشتند، فرمود: «یَا عَمِّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللهِ» ای عموجان! بگو: لا إله إلاّ الله؛ تا در نزد الله، برایت دلیلی داشته باشم. آن دو گفتند: آیا از دین و آیین عبدالمطّلب منصرف می‌شوی؟ پیامبر ﷺ سخنش را تکرار نمود و آن‌دو نیز همان حرف را گفتند. آخرین سخن ابوطالب این بود: او به دین عبدالمطّلب است. وی از گفتن لَا إِلَـهَ إِلَّا اللهُ سر باز زد و رسول الله ﷺ فرمود: «لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» تا از تو نهی نشده، برایت درخواست بخشش می‌کنم. الله این آیه را نازل فرمود۵: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾، وَأَنْزَلَ اللهُ فِي أَبِي طَالِبٍ: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾.

انواع هدایت

هدایت توفیقی	هدایت استدلالی و ارشادی
هدایت توفیقی: در انحصار الله تعالی است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾ تو هر که را دوست داری، هدایت نمی‌کنی	هدایت استدلالی و ارشادی: در اختیار رسول الله ﷺ است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ قطعا تو به راه راست هدایت می‌کنی

- در این باب روشن می‌گردد که توفیق هدایت، در اختیار الله است و شخص‌هدایت‌گر بنا بر فرمان الله، دیگران را به هدایت و راه درست فرامی‌خواند.
- چگونه است که پیامبر ﷺ ابو طالب را که شخصی کافر است، دوست می‌دارد؟
در پاسخ باید گفت که: [۱] معنای آیه این نیست «کسی که دوستش داری» بلکه بدین صورت است: «کسی که هدایت شدنش را دوست داری» (این دیدگاه اولویت دارد)، [۲] منظور، محبّت طبیعی است که جایز می‌باشد [۳] ابراز این محبّت، پیش از نهی دوستی و محبّت با کافران بوده است.
- «رسول الله ﷺ نزدش آمد»: پس زیارت کافری که احتمال هدایتش وجود دارد، مستحب و پسندیده است.
- «یَا عَمِّ»: استفاده از این واژه، بیانگر ابراز مهربانی و حکمت یک دعوتگر است.
- با توجه به این حدیث، چرا عبها می‌گویند: تلقین فرد در شرف مرگ، بدون گفتن عبارت «بگو» جایز است؟ در پاسخ باید گفت که ابوطالب کافر بود؛ اگر هنگام تلقین گفته شود: بگو؛ اما او سر باز زد، پس همچنان کافر است و این تلقین زیانی ندارد؛ اما اگر مسلمان باشد، امری خطرناک است و چه بسا تلقین به زیانش باشد.

وقتی نشانه‌های مرگ آشکار گردید، آیا توبه ی ابوطالب پذیرفته می‌شد؟ بنا بر دیدگاه درست‌تر، پذیرفته نمی‌شد؛ زیرا:
[۱] ﴿وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ﴾ و توبه برای کسانی نیست که کارهای بد انجام می‌دهند تا این که مرگ به سراغشان می‌آید. این آیه، با حدیث مذکور تطابق کامل دارد.
[۲] رسول الله ﷺ فرمود: «أُحَاجُّ لَكَ»: در نزد الله، برای آمرزش تو بهانه‌ای داشته باشم. خـود حضـرت نیـز قاطعانـه نمی‌دانست که عمویش آمرزیده می‌شود و این کار را بهانه‌ای برای آمرزش قرار می‌داد نه دلیل قطعی.
[۳] این موقعیت و عملکرد، خاصّ پیامبر ﷺ بود تا عمویش که هر چند کافر بود، شفاعت نماید.
مسیَّب وعبد الله بن ابی امیّه، بر خلاف ابوطالب و ابوجهل، مسلمان شدند.
«او به دین عبدالمطلب است»: به‌جای «من» از واژه‌ی «او» استفاده شد. راویان با این کار، در پی تحقق کامل توحید بودند.

<u>مسائل:</u>

یکم: آشنایی با تفسیر ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ﴾

دوم: آگاهی از تفسیر ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِىِّ﴾ (تحریم ابراز ناراحتی و عزاداری برای مرگشان).

سوم: توضیح این فرمایش: «بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» بر خلاف کسی که ادعای علم و آگاهی مـی‌نمایـد؛ بـدین خـاطر از گفتنش سر باز می‌زند.

الرَّابِعَةُ: ابوجهل و همراهانش منظور پیامبر ﷺ را از این عبارت می‌دانستند: بگو: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ)؛ الله متعال عکلکـرد کسی‌را که ابوجهل لبشتر از وی از اصل اسلام باخبر بود، زشت دانست.

پنجم: پیامبر ﷺ بسیار تلاش نمود تا عمـویش مسـلمان شـود ([۱] بـه‌خـاطر پیونـد خویشـاوندی [۲] بـه‌خـاطر خیرخواهی و خوبی‌هایی که نسبت به رَّسول الله ﷺ و اسلام انجام داد؛ این تلاش‌ها قابل قدردانی است؛ هر چند که او بار گناه کفرش را به دوش می‌کشد.

ششم: پاسخ به افرادی که می‌پندارند عبدالمطلب و نسل پیش از او، مسلمان بوده‌اند؛ اما آنان با کفر، به آخرت رفتند.

هفتم: پیامبر ﷺ برای عمویش آمرزش خواست؛ اما از این کار نهی شد و عمویش آمرزیده نشد (حکم و فرمان، در انحصار الله می‌باشد).

هشتم: بیان تأثیر ناخوشایند دوستان بد بر انسان.

نهم: بزرگداشت گذشتگان و بزرگانی که اهل باطل بوده‌اند، امری زیانبار است.

دهم: بزرگداشت پیشنیان، شبهه‌ای برای باطل گرایان است؛ زیرا بوجهل بدان استدلال نمود.

یازدهم: اعمال انسان، به خاتمه و سرانجام آن‌ها بستگی دارد؛ کسی که شهادتین را بگوید، در نهایت به سودش است.

دوازدهم: بزرگداشت گذشتگان، در قلب گمراهان امر بزرگی بود؛ زیرا در این ماجرا، آنان فقط بـا همـین شـبهه بـا پیامبر مجادله کردند و پیامبر ﷺ بر سخن خویش اصرار داشت و آنرا تکرار می نمود؛ پس به‌خاطر عظمت و وضوح این سخن، آنان از جوابش بازماندند و شبهه‌ی باطلشان، کارساز نبود.

آزمون بخش سوم (٤ باب)

سوال اول: نام باب‌های این بخش و دلیل آوردن هر کدام را بنویسید:

باب	عنوان	دلیل مؤلف رحمه الله برای نگارش این باب
اول	....	....
دوم	....	....
سوم	....	....
چهارم	....	....

سوال دوم: حکم اعمال زیر چیست؟

عمل	حکم	عمل	حکم
توسل به مقام پیامبر ﷺ	....	نفرین و لعنت شخص معیّن	....
شفاعت خواستن از مردکان	....	تلقین شهادتین برای شخصی در حال مرگ	....
تن به عیادت مریض مشرک	....	لعنت بر تمامی کافران	....

سوال سوم: گزینه‌ی درست را با ☒ مشخص کنید:

۱. نام بخش دوم از ابواب کتاب توحید، .... است:
☐ تفسیر توحید ☐ بطلان عبادت غیر الله ☐ سبب کفر

۲. بخش دوم، دارای ..... باب می‌باشد: ☐ ٥ ☐ ٤ ☐ ٦

۳. استفهام و پرسش در عبارت ﴿أَيُشۡرِكُونَ﴾ برای ابراز ناخرسندی و توبیخ است:
☐ درست ☐ غلط

٤. الله تعالی عجز و ناتوانی بت‌ها را در این عبارت بیان نمود: ﴿أَيُشۡرِكُونَ﴾ بنا بر این آیه، بت‌ها با ..... دلیل شایستگی عبادت را ندارند: ☐ ٤ ☐ ٣ ☐ ٥

٥. ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ﴾ دعا به‌معنای .... است: ☐عبادت ☐درخواست ☐همه‌ی موارد

٦. از الله تعالی می‌خواهیم که فقط، سران کفر را از رحمت خویش دور گرداند: ☐ درست ☐ غلط

۷. منظور مؤلف از عبارت «کسانی را که پیامبر لعنت نمود، کافر بودند» اعلام کفرشان بوده است:
☐درست ☐ نادرست

۸. منظور مؤلّف از «قنوت سید المرسلین» ... است: □ جواز قنوت □ پیامبر و اصحابش، نزدیکترین بندگان به الله بودند؛ با این وجود، به الله پناه می‌بردند.

۹. «فُزِّعَ»: ترس (□ ناگهانی □ همیشگی) از قلب‌هایشان محو شد.

۱۰. «شخص فالگیر، صد دروغ بر آن می‌افزاید» به‌معنای ..... است: □ مبالغه و زیاده‌گویی □ تعیین تعداد

۱۱. در آیه‌ی ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ سه شرط شفاعت آمده است: □ درست □ غلط

۱۲. آیه‌ی ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم﴾ شرک را از قلب، ریشه‌کن می‌نماید: □ درست □ غلط

۱۳. شفاعت به‌معنای کمک به الله برای بخشیدن نیست؛ این محال است (□درست □غلط) بلکه منظور از آن .... می‌باشد. □ بزرگداشت و اکرام شفاعت‌کننده □ جلب سود برای شفاعت شونده □ هر دو مورد.

۱٤. أبو العباس کنیه‌ی ...... است: □ عبدالله بن عبّاس □ ابن تیمیه □ ابن قیّم

۱۵. هر شفاعتی که به‌همراه شرک باشد، .... است: □ مردود □ شرک‌آمیز □ هر دو

۱٦. هدایتی که الله تعالی از فرستاده‌اش نفی نمود، هدایت ارشاد و راهنمایی است: □درست □غلط

۱۷. ﴿مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾ یعنی دوست داشتن:

□هدایت او □او به شکل طبیعی □پیش از نهی محبت با کافر بوده است □همه‌ی موارد

۱۸. آیین عبدالمطلّب ...... بود: □ اسلام □ کفر

۱۹. «أُحَاجُّ» یعنی: □ آن را در نزد الله، دلیل بیاورم □ برای تو، در نزد الله مجادله و مناظره کنم

۲۰. سنت است که هنگام تلقین فرد در حال مرگ، عبارت «لا إله إلا الله» را با «قل» همراه کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ در مورد عمویش ابو طالب چنین کرد: □ درست □ غلط

۲۱. دلیل پیامبر ﷺ برای اصرار وی بر مسلمان شدن ابوطالب، ..... بود:

□ پیوند خویشاوندی □ خوبی‌هایی که به او و به اسلام نمود □ هر دو

۲۲. بزرگداشت و تعظیم گذشتگان و بزرگان، .... ناپسند است:

□ به‌طور مطلق □ اگر ناحق و بر باطل باشند

سوال چهارم: انواع شفاعت را در جدول زیر کامل نمایید:

........: الله تعالی برای خود اثبات نمود و قرار داد و دارای این شروط است:

[۱] ....

[۲] ....

[۳] ....

........: قرآن آن‌را نفی نمود و آن ....،

حکمش:

....

........: با این شروط درست است:

[۱] ....

[۲] ....

[۳] ....

خاص پیامبر ﷺ است؛ مانند:

۱. ....

۲. ....

۳. ....

عام بوده و شامل .... می‌شود؛ مانند:

۱. ....

۲. ....

۳. ....

چهارم: سبب كفر بني آدم (٤ باب)

- در این باب، با عوامل و علل کفر آشنا می‌شویم تا از آن‌ها دوری کنیم؛ در این قسمت، به این پرسش نیز پاسخ می‌دهیم ک چرا برخی امت‌ها، گرفتار کفر شدند. در باب چهارم از این بخش پی می‌بریم که پیامبر ﷺ دروازه‌ی ورد به شرک را بر هر آن‌چه به شرک می‌انجامد، بست.

[۱۹] عامل کفر و بی‌دینی بنی آدم، غلو در حقّ صالحان بود

- **این بزرگترین، خطرناک‌ترین و نخستین دلیل گرایش به کفر است.**

دلیل اول:

الله می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ ای اهل کتاب! در دینتان غلو و زیاده‌روی نکنید.

دلیل دوم:

ابن عباس ب در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا﴾-؛ «این‌ها، اسامی مردان صالحی از قوم نوح است. وقتی آنان از دنیا رفتند، شیطان مردم را چنین وسوسه کرد که همان‌جایی که آن صالحان می‌نشستند، تندیس‌هایی با نام خودشان قرار دهند. مردم نیز همین کار را کردند؛ اما عبادتشان نمی‌کردند. نسل بعدی، که شناختشان از آن صالحان کم بود، به عبادت آن تندیس‌ها پرداختند.» ابن قیّم می‌گوید: (بسیاری از علمای سلف گفته‌اند: وقتی آن صالحان مردند، مردم پیرامون قبرشان جمع می‌شدند، سپس برایشان تندیس ساختند و بعداز مدت‌ها، به عبادتشان پرداختند.

- «يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ »: یهود که تورات داشتند و نصارا که انجیل در اختیارشان بود.
- «لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ»: در ستایش و نکوهش، از حدّ شرع تجاوز نکنید. نصارا چنان در مدح عیسی غ غلو کردند که گفتند: پسر الله و سومین معبود است؛ یهود نیز در نکوهش او زیاده‌روی کردند.
- «هَلَكُوا»: مردند.
- «أَوْحَى الشَّيْطَانُ»: شیطان آن‌ها را وسوسه کرد.

- «تندیس‌هایی قرار دهید»: پس هر چیزیاعم از عصا یا سنگ را قرار دادند؛ شیطان به آن‌ها گفت: هرگاه آنان را دیدید، در عبادتشان بکوشید. بدین صورت آنان با نیت عبادت، بت‌ها را معبود گرفتند؛ امـا در عبادت، فقط نیت مهم نیست؛ بلکه قالب عمل نیز باید مطابق با شرع باشد؛ نیت درست است و قالب عمل، نادرست.
- «حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ»: تا کسانی که تندیس‌ها و اشکال را قرار دادند، مُردند.
- اقوام پیش از نوح ؑ مرتکب سه کار شدند:
  - o «صَوَّرُوا»: تصاویر و تندیس‌هایشان را ساختند؛ که هر دو خطرناک و مهلک است.
  - o «عَكَفُوا»: بر قبرهایشان جمع می‌شدند و طواف می‌کردند.
  - o «طَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ»: زمان طولانی پس از دوران پیامبری گذشت و از علم دین کاسته شـد، شرک اکبر روی داد؛ آن تندس‌ها را به جای الله عبادت کردند. پس علم و عمل باید همراه باشند تا چنـین مصیبت‌هایی رخ ندهد.

آسیب‌های غلو:

- غلوّ و زیاده‌روی در ستایش کسی، مقامش را بیش از آن‌چه هست بالا می‌بـرد و غلـو در نکـوهش او، سبب پایین آوردن مقامش می‌گردد.
- غلو در شخصیت افراد، سبب گرایش به عبادت آن‌ها می‌شود.
- مانع تعظیم و بزرگداشت الله تعالی است؛ زیرا نفس، یا به باطل می‌گراید و مشغول می‌شود یا به حقّ.
- غلوّ و زیاده‌روی در حق شخص زنده، اگر ستایش باشد سبب خودپسندی و غرور است و ار نکوهش باشد، سبب دشمنی و فتنه.

دیدگاه مردم در خصوص صالحان:

غلو در ستایش و مدح: مانند رفتار نصارا با عیسی علیه السلام.	غلو در نکوهش: مانند رفتار یهود با عیسی علیه السلام.	میانه‌روی: سلوک و عملکرد اهل سنت و جماعت.

دلیل سوم:

عمر میگوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْـدٌ، فَقُولُـوا: عَبْدُ الله وَرَسُولُهُ»، (مسلم و بخاری). در ستایش و مدح من، غلو نکنید؛ مانند نصارا که درباره‌ی پسرـ مریم غَلو کردند؛ من فقط بنده هستم؛ به من بگویید: بنده و فرستاده‌ی الله.

دلیل چهارم و پنجم:

ابن عباس نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِیَّاکُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ الْغُلُوُّ». از غلو دوری کنید؛ زیرا اقوام پیش از شما را غلو به علاکت رساند

مسلم به نقل از ابن مسعود می‌گوید که رسول الله ﷺ سه مرتبه فرمود: «هَلَكَ الْـمُتَنَطِّعُونَ».

- «لَا تُطْرُونِي»: إطراء یعنی مبالغه در مدح و ستایش؛ مانند غلوّ نصارا.
- «عَبْدُ الله وَرَسُولُهُ» : این دو ویژگی، صادقانه‌ترین و شریف‌ترین توصیف پیامبر ﷺ است.
- «الْغُلُوَّ»: زیاده‌روی در تمجید، عبادت و عمل.
- غلو در چه چیزی، آن‌ها را نابود کرد؟ [۱] در دین [۲] در جسم‌ها.
- غلوّ، انواع بسیاری دارد: در عقیده، عبادت، معاملات، آداب و رسوم؛ دین الله، راه میانه را در پیش دارد.
- «الْـمُتَنَطِّعُونَ»: «متنطِّع» کسی‌که از سر خودپسندی، بیش از حدّ و زیاده، در سخنی یا کاری فرو رود؛ غـور کردن و غرق شدن در دین، همانند غلو و از عوامل تباه شدن اجر و پاداش است.

مسائل:

یکم: درک این باب و دو باب پس از این، غربت اسلام را بر ما روشن می‌نماید و شاهد=د قدرت الله متعال و دگرگون نمودن دل‌ها هستیم.

دوم: نخستین شرکی که در زمین رخ داد، اشتباه و رفتار نادرست در خصوص صالحان بود.

سوم: نخستین چیزی که دین پیامبران را تغییر داد، شرک بود؛ و دلیل آن، غلو و زیاده‌روی درباره‌ی صالحان بود؛ با وجود این‌که همه می‌دانستند که آن‌ها، از سوی الله فرستاده شده‌اند.

چهارم: بدعت‌ها مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ با این‌که قوانین دین و فطرت پاک، آن‌را نادرست نمی‌داند.

پنجم: دلیل غلوّ، آمیخته شدن حق با باطل است. محبّت و علاقه به صالحان از یک سو و رفتار خیرخواهانه‌ی عالمان و دینداران از سوی دیگر، سبب شد تا نسل‌های بعدی، درک درستی از این دو مقوله نداشته باشند و به غلو روی آورند. زیان تقویت دین با بدعت، بیش از فایده‌ی آن است.

ششم: در تفسیر آیه‌ای سوره‌ی نوح بیان شد که مشرکان، یکدیگر را به عبادت نادرست و باطل صفارش می‌کردند.

هفتم: حقّ و حقیقت به تدریج از قلب انسان بیرون می رود و باطل جای آن‌را می گیرد؛ مگر برای کسی که الله تعالی بر او منّت گذارد و او را از حقیقت سرشار و از باطل تهی نماید.

هشتم: بنا بر قول سلف، بدعت سبب کفر می‌شود؛ احادیث و آیات این باب، تأییدی بر این قول می‌باشد. **البته عوامل دیگری نیز موجب کفر می‌شوند و بدعت یکی از آن‌هاست.**

نهم: شیطان می‌داند که بدعت را چگونه برای انسان تأویل کند وخوب جلوه دهد؛ هر چند نیت بدعت‌گذار، درست و خالص باشد.

دهم: نهی از غلوّ، یک قاعده‌ی کلی می‌باشد و هر آن‌چه به غلوّ بیانجامد، مشمول این نهی است.

یازدهم: جمع شدن و گردش پیرامون قبر، هر چند به قصد و نیت خوبی باشد، زیانبار است؛ زیرا به عبادت آن قبر می انجامد.

دوازدهم: اسلام برای پیشگیری از انحراف مردم از عبادت الله متعال، مسلمانان از ساخت تندیس و نصب تصویر، نهی می کند.

سیزدهم: ماجرای مذکور، برگ و مهم می‌باشد و با وجود نیاز شدیدی که به آن احساس می‌شود، مردم نسبت به آن غافلند.

چهاردهم: شگفت‌آور است که برخی افراد، آیه‌ی سوره‌ی نوح را در کتاب‌های تفسیر و حدیث قرائت می کنند و معنایش را می‌دانند، اما معتقدند که عملکرد قوم نوح، بهترین نوع عبادت است و آن‌چه الله متعال و فرستاده‌اش، ما را از آن نهی نمودند، کفری است که ریختن خون و گرفتن مال را حلال می کند.

پانزدهم: روشن است که مردم، به‌خاطر جلب شفاعت بت‌ها بود که برایشان قربانی می‌کردند و انواع عبادت‌ها را انجام می‌دادند؛ اما با این وجود، در مرداب شرک گرفتار شدند.

شانزدهم: مردم پنداشتد که دانشمندان، به‌خاطر جلب شفاعت بود که تصاویر صالحان را درست کردند؛ اما چنین گمانی، اشتباه بود و سرانجام ناخوشایندی در پیش دارد.

هفدهم: پیامبر فرمود: «درباره‌ی من؛ غلوّ نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی پسر مریم غلو کردند. صلوان و سلام الله بر او باد که این پیام آشکار را به مردم رسانید **و مردم را از غلوو زیادهگویی باز داشت؛ در حالی که بسیاری از مردم، در آن گرفتار شدند و حتی به بدتر از آن دچار شدند.**

هجدهم: این باب، ما را هشدار می‌دهد که به فرو رفتن و غرق شدن در چیزی گرفتار نشویم که هلاک میگردیم.

نوزدهم: سهل‌انگاری در علم دین، سبب انحراف مردم به شرک می‌شود؛ پس علم دین، امری ارزشمند است و از دست دادن آن، بسیار زیانبار می‌باشد.

بیستم: از جمله دلایل فراموشی علم و بی‌توجهی به آن، از میان رفتن علما است؛ البته در حضور علما نیز سهل‌انگاری و رویگرداندن از علم و بی‌توجهی به آن، می‌تواند از دلایل نابودی علم دین باشد.

[۲۰] باب: به کسی‌که عبادت الله را در کنار قبر صالحان انجام دهد، سختگیری شود؛ اگر صالحان را عبادت کند چگونه است؟

جاء المصنِّف بهذا الباب ليبيِّن لك غربة الدِّين وترك النَّاس للتَّوحيد، وما جاء من النَّهي عن عبادة الله تعالى عند قبور الصَّالحين حتَّى لا تكون وسيلةً إلى الشِّرك بالله تعالى.

الدّليل الاوّل:

مادرمان عایشه ف نقل می‌کند که مادرمان ام سلمه ف دربارەی کنیسه‌ای که در حبشه دیده بود و تصاویری که در آن وجود داشت، برای رسول الله ﷺ مطالبی گفت؛ پیامبر ﷺ فرمود: «أُولَئِكِ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، أَوِ الْعَبْدُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، أُولَئِكِ شِرَارُ الْـخَلْقِ عِنْدَ اللهِ» «وقتی مرد یا بنده‌ی صالحی از آنان می‌مرد، بر قبرش مسجدی می‌ساختند و آن تصاویر را در آن‌جا می‌کشیدند؛ آنان در نزد الله، بدترین آفریدگان هستند.»

چنین افرادی، گرفتار دو فتنه و بلا هستند: یکی قبر و دیگری نصب تندیس و تصویر.

- «چنین افرادی، گرفتار دو فتنه و بلا هستند»: این سخن ابن تیمیه رحمه الله می‌باشد؛ وی این کار را فتنه نامید؛ زیرا مانع عمل مردم بر طبق احکام صحیح دین می‌گردد.
- اصل بر این است که قبر، بیرون از ساختمان‌ها باشد تا راه و بهانه‌ای برای شرک وجود نداشته باشد.
- فتنه‌ی قبر، از تندیس و تصویر بدتر است؛ زیرا:
  - o قبر در هر جایی وجود دارد.
  - o قبر، مسائلی به‌همراه دارد که در جای دیگری یافت نمی‌شود؛ مانند ترس.

دلیل دوم:

مادرمان عایشه در روایت دیگری می‌گوید: (لَـمَّا نُزِلَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا، فَقَالَ - وَهُوَ كَذَلِكَ -: «لَعَنَةُ اللهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ «فرشته‌ی مرگ که بر پیامبر نازل شد، ایشان پارچه‌ای بر چهرهی خویش انداخت؛ با وجود آنپارچه که تنفس برایش دشوار شد، آن‌را برداشت و فرمود: لعنت الله بر یهود و نصارا که قبر پیامبرانشان را مسجد گرفتند.» وی مسلمانان را از عملکرد آنان هشدار داد و اگر ترس آن نبود که قبرش را مسجد قرار دهند، آن‌را در منظر همه، آشکار و بدون حصار بود.

دلیل سوم:

مسلم از جندب بن عبدالله روایت می‌کند: پنج روز پیش از وفات پیامبر ﷺ شـنیدم کـه فرمـود: «إِنِّي أَبْـرَأُ إِلَى اللهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ؛ فَإِنَّ اللهَ قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا، كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا؛ لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبور أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبور مَسَاجِدَ، فَإِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ». به الله پناه می‌برم از این‌که در میان شما، خلیل داشته باشم؛ الله مرا به‌عنوان خلیل برگزیده اسـت؛ آن‌گونـه کـه ابراهیم را خلیل برگزید؛ اگر از امتم کسی را خلیل می‌گرفتم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم. آگاه باشید که اقوام پیش از شما، قبر پیامبرانشان را مسجد می‌کردند؛آگاه باشید کهقبرها را مسجد نکنید و من شما را از آن بازمی‌دارم.

پیامبر در آخرین روزهای زندگی خویش، امت را از ساختن مسجد بر روی قبر، نهی فرمـود و کسـی را کـه چنـین کاری کند، لعنت نمود؛ اگر مسجد هم نباشد، نماز خواندن در کنار قبر، همـین حکـم را دارد. بـدین‌خـاطر گفـت: ترسیدند که قبرش مسجد شود؛ پس صحابه پیرامون قبرش مسجدی نمی‌ساختند.

هر جایی که در آن‌جا نماز بر پا شود، مسجد نام دارد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «جُعِلَـتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْـجِدًا وَطَهُـورًا» زمین برای من، محل سجده و پاکیزه آفریده شد.

- «لَـمَّا نُزِلَ بِرَسُولِ الله ﷺ»: وقتی فرشته‌ی مرگ، برای گرفتن روح پیامبر ﷺ فرود آمد.
- «خَمِيصَةً»: پوشش یا لباسی که بخشی از آن بلند است.
- «لَعَنَةُ اللهُ»: از رحمت الله دور باشند؛ این عبارت، خبری از جانب الله است؛ همچنین احتمال دارد کـه چیامبر ﷺ برایشان دعای بد کرده است.
- «اتَّخَذُوا قُبور أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: بر قبر پیامبرانشان سجده می‌کردند یا بر آن مسجد می‌ساختند.
- «لأُبْرِزَ قَبْرُهُ»: قبرش آشکار می‌شد و در جایی بیرون از خانه‌اش، مانند بقیع، دفن می‌گشت.

چرا پیامبر ﷺ درون خانه‌اش دفن شد و کسی حجره‌ی ایشان را نمی‌بیند چه رسد به قبرش؟

- زیرا خودش فرمود: ما قبض نبي إلا دُفن حيث قُبض؛ هر پیامبر، در همان‌جـایی کـه روح از بـدنش جدا شد، دفن گردید.
- «خَشِيَ»: پیامبر ﷺ ترسید که قبرش عبادت شود.
- «خُشِيَ»: صحابه ترسیدند که قبرش، معبود شود؛ تلاش آنان، برای عملی نمودن توحید بود.

می‌پرسند: چرا قبر پیامبر ﷺ داخل مسجد است؟

أ. پاسخ کوتاه: این سؤال، بیان یک امر متشابه است؛ حال آن‌که باید امور محکم را از قرآن و سـنت بگیریم.

ب. پاسخ کامل:

١. مسجد بر قبر وی بنا نگردید؛ بلکه در زمان حیاتشان ساخته شد.

٢. پیامبر ﷺ در مسجد دفن نگردید؛ بلکه در خانه‌اش که بیرون از مسجد بود، دفن شد.

٣. انضمام حجره‌های پیامبر به مسجد، بنا بر اتفاق‌نظر صحابه ﭫ نبود؛ بلکه پس از وفات بیشتر آنان و حتی با مخالفت عده‌ای از جمله سعید بن المُسیّب روبرو شد.

٤. قبر در مسجد نیست؛ بلکه در اتاقی جدا از آن است؛ مسجد بر روی قبر ساخته نشده و بلکه با سه دیوار احاطه شده است؛ دیوار نیز در سمت قبله نیست؛ تا کسی آن‌را قبله قرار ندهد.

٥. نماز در مسجد نبوی، سفر به آن و برخی دیگر از امور، یک مزیت و برتری برای آن به‌شمار می‌رود.

نکته: «خُلَّة» و «خلیل» بهترین و والاترین نوع محبت است و الله آن را فقط به دو مخلوقش عطا نمود؛ إبراهیم ﷺ و محمّد ﷺ . پس این سخن عوام، نادرست است: إبراهیم خلیل الله و محمّد حبیب الله هستند. انتخاب «حبیب» برای پیامبر ﷺ کاستن از حقّ و مقام اوست؛ زیرا عوام با این اعتقاد، مقام رسول الله ﷺ را از مقام ابراهیم پایین‌تر می‌آورند. اما الله میان او و دیگر مردم، تفاوتی نمی‌گذارد؛ وقتی الله محسنین و درستکاران را دوست دارد، نامیدن پیامبر ﷺ تنها با صفت حبیب، اشتباه است.

دلیل چهارم:

احمد با سند جیّد این حدیث مرفوع را از ابن مسعود رحمه الله نقل می‌نماید: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَالَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْقُبور مَسَاجِدَ». از جمله بدترین مردم، کسانی هستند که زنده هستند و قیامت فرا می‌رسد و کسانی که قبرها را مسجد قرار می‌دهند.(روایت ابوحاتم در صحیحش)

- «شِرَارِ النَّاسِ»: مردم در بد بودن و شرارت، در مراتب گوناگونی قرار دارند.

خلاصه‌ی باب:

باید از شرک و عوامل آن دوری کنیم؛ همچنین نسبت به کسی‌که در کنار قبر صالحان، به عبادت و نماز برای الله می‌پردازد، باید سخت‌گیری شود. کسی که گمان کند صدقه در کنار قبر، بهتر از جای دیگر است، همچون کسی است که قبر را مسجد قرار می‌دهد.

مسائل:

یکم: مطالبی از بیان رسول الله ﷺ درباره‌ی کسی گفته شد که با نیّت درست، بـر قـبر فـردی صـالح، مسجدی را برای عبادت الله تعالی می‌سازد؛ این کار، به نیت ربطی ندارد؛ زیرا فقـط انجـام ایـن کـار، به‌معنای همانندی با رفتار مشرکان است).

دوم: نهی از نصب تندیس و عکس و و سختگیری نسبت به آن؛ به‌ویـژه اگـر تصـویر افـراد بـزرگ در زمینه‌های دینی و غیردینی باشد؛ مثل عکس رئیس جمهور، پدر، اولیاء الله و صالحان.

سوم: نکته‌ی مهم آن‌جاست که رسول الله ﷺ در موارد گوناگون، مسلمانان را از مسجد کردن قبرهـا، هشدار میداد؛ هم در طول زندگی و هم پنج روز پیش از مرگش و هم اندکی پیش از رحلت.

چهارم: پیامبر، امتش را از نصب تندیس و عبادت و ... در کنار قبرش نهی نمود.

پنجم: از آداب یهود و نصارا این بود که قبر پیامبران را مسجد می‌کردند.

ششم: رسول الله ﷺ کسانی را که قبر را مسجدمی‌کردند، لعنت و نفرین نمود.

هفتم: از احادیث چنین برداشت می‌شود که رسول الله ﷺ ما را از رفتارهـای غـیر شرعـی بـا قـبرش، هشدار داده است.

هشتم: قبر رسول الله ﷺ بدین دلیل در انظار و دسترس عموم قرار ندارد که ایشان مـی‌ترسـید عبـادت شود و نیز بنا بر حدیث خودشان، هر پیامبری در هر جایی که قبض روح می‌شد، دفن می‌گردید.

نهم: مسجد کردن قبر بدین معناست که بر قبر، مسجد بسازند یا بر آن نماز بخوانند.

دهم: کسی‌که قبر را مسجد کند و کسی‌که هنگام قیامت زنده باشد، همانند هم هستند؛ پس راه گرفتار شدن در شرک را پیش از وقوعش بیان نمود.

یازدهم: رسول الله ﷺ در خطبه‌ای که پنج روز پیش از وفاتش بیان نمود، به اعتقاد دو گروه رافضیان و جهمیان که از جمله بدترین مردم هستند، پاسخ داد؛ برخی علما، این دو گـروه را از هفتـاد و دو فرقـه‌ی اسلام نیز خارج می‌دانند. این روافض بودند که شرک را در اسلام گستراندند و برای نخستین بـار، بـر قبرها مسجد ساختند و آن‌ها را عبادت کردند.

دوازدهم: رسول الله ﷺ هنگام وفات و بیرون شدن روح از تن، لحظات سختی را گذراند.

سیزدهم: بیان مقام والای «خلیل».

چهاردهم: وی تصریح نمود که «خلّة» بالاترین نوع محبّت است.

پانزدهم: روشن گشت که ابو بکر صدیق، در ایمان و عمل صـالح و نسـب، بـر سـایر صـحابه برتـری داشت و بدین دلیل، پیش از علی به خلافت رسید.

شانزدهم: رسول الله ﷺ به خلافت و جانشینی ابوبکر بعد از خود، اشاره نمود.

[۲۱] غلو و زیادروی در قبر صالحان، سبب عبادت آن‌ها به جای الله می‌گردد.

- **این سومین عامل وقوع شرک است که توسط غلوکنندگان روی می‌دهد؛ آنان قبرها یا صاحبان قبر را عبادت می‌کنند؛ غلو به‌معنای تجاوز از حد و مرز نکوهش یا ستایش است.**
- **عملکرد مردم درباره‌ی قبر، سه گونه است: برخی غلو کرده و به عبادت و ساخت گنبد می‌پردازند؛ برخی دیگر، بی‌توجه بوده و آن‌چه را که باید در رفتار با قبر انجام دهند، نمی‌پذیرند؛ گروهی نیز میانه‌رو هستند؛ نه غلو می‌کنند و نه بی‌توجهی.**

دلیل اول:

مالک در مؤطّا روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ، اشْتَدَّ غَضَبُ الله عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبور أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». ای الله! قبرم را همچون بتی که عبادت شود، قرار مده؛ الله بر مردمی که قبر پیامبرانشان را مسجد کردند، خشم گرفت.

دلیل دوم:

ابن جریر با سند خویش از سفیان، از منصور، از مجاهد روایت می‌کند: ﴿أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ﴾ آیا لات و عزّی را دیدی؟ وی می‌گوید: لات، شخصی بود که برای حاجیان سویق را خمیر می‌نمود؛ همین که به آخرت رفت، مردم پیرامون قبرش جمع شدند و طوافش کردند.

دلیل سوم:

أبو الجوزاء از ابن عباس روایت می‌کند: برای حاجیان، سویق را خمیر می‌کرد.

الدَّليل الرَّابع:

ابن عباس ﭬ می‌گوید: «لَعَنَ رَسُولُ الله ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبور، وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ» رسول الله ﷺ زنانی را که به زیارت قبر می‌روند و کسانی‌را که قبر را مسجد و چراغانی می‌کنند، لعنت و نفرین نمود. (روایت از صاحبان سنن).

- **«اشْتَدَّ غَضَبُ الله»: خشم الله، افزونگشت؛ این صفت، برای الله، حقیقی و ثابت است و خشم او، همانند خشم مخلوقاتش نیست و نظیری ندارد.**
- **«اتَّخَذُوا قُبور أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: قبر پیامبرانشان را مسجدکردند؛ چه با سجده کردن و چه با ساختن مسجد بر آن.**
- **پیامبر ﷺ دعا نمود که قبرش بتی برای عبادت نشود؛ آیا دعایش پذیرفته شد یا الله بنا بر حکمت خویش، حکم دیگری صادر نمود؟ ابن قیّم رحمه الله می‌گوید: الله تعالی درخواستش را پذیرفت؛ در جایی بیان نشده که قبرش بت شده و عبادت گردد؛ بلکه در میان سه دیوار، حفاظت می‌شود.**

فَأَجَابَ رَبُّ الْعَالَمِينَ دُعَاءَهُ □□□ وَأَحَـــاطَهُ بِثَلَاثَةِ الجُدْرَانِ

پس پروردگار جهانیان، درخواستش را پذیرفت و او را با سه دیوار، احاطه نمود.

البته برخی مردم دربارهٔ ایشان غلو می‌کنند؛ اما چندان که به بت تبدیل شود، به آن نمی‌پردازند.

- «أَفَرَءَيْتُمُ»: آیا مشاهده کردید که مناسبت و ارتباط این بت‌ها با نشانه‌های بزرگی که رسول الله ﷺ در شب معراج دید، چیست؟
- «السَّوِيقَ»: جو را شَعیرٌ یُحمَّص، ثمَّ یُطحن ثمَّ یُخلط بتَّمرٍ ویُقدِّمونه للحُجَّاج.
- «السُّرُجَ»: جمع سراجٍ به‌معنای چراغ؛ مکانی که شبانه‌روز، برای بزرگداشت و تعظیم صاحب قبر، آتش روشن می‌کنند.
- رفتن زنان برای زیارت قبر، مسجد کردن قبر و روشن کردن آن، از گناهان کبیره است که انجام‌دهنده‌ی آن، لعن شده است.

مسائل:

یکم: بت‌ها و معبودان دروغین، چیزهایی هستند که به‌جای الله تعالی عبادت می‌شوند؛ اعم از تندیس و قبر و …

دوم: عبادت به‌معنای خضوع و اظهار عجز و ناتوانی در برابر معبود است؛ این حالت، می‌تواند از روی ترس، محبت، امید و بزرگداشت باشد.

سوم: رسول الله ﷺ زمانی به الله پناه می‌برد که از وقوع چیزی هراس داشت.

چهارم: امت‌های پیشین، قبر پیامبرانشان را مسجد می‌کردند؛ از جمله یهود و نصارا در زمان بعثت.

پنجم: بیان این‌که الله متعال، از چه چیزی خشمگین می‌شود.

ششم: آگاهی از روش عبادت لات که از مهم‌ترین بت‌ها می‌باشد.

هفتم: لات، فرد صالحی بود.

هشتم: دلیل نام‌گذاری لات بیان شد.

التَّاسِعَةُ: پیامبر ﷺ زنانی را که به زیارت قبر می‌روند، لعنت و نفرین نمود.

دهم: پیامبر ﷺ کسی‌را که بر قبر آتش روشن می‌کند، لعن و نفرین نمود.

- نکته بسیار مهم: غلو و زیاده‌روی دربارهٔ قبر صالحان، آن‌ها را همچون لات، به معبود و بت تبدیل می‌کند.
- نکته: اگر زنی به روضة النبی برود تا در آن جا نماز بخواند، در حالی‌که به قبر نزدیک است، اندکی بایستد و سلام کند، مانعی ندارد؛ البته بهتر است که از شلوغی و ورود به میان مردان دوری جوید تا کسی‌که او را می‌بیند، گمان نکند که وی برای زیارت آمده است..

[۲۲] جانبداری و نگهداری رسول الله از توحید و بستن تمام راه‌های رسیدن به شرک

در این بخش می‌بینیم که رسول الله ﷺ به سختی و با پشتکار، از توحید و ملزومات آن حمایت می‌نماید و روزنه‌ای را برای ورود شرک باقی نمی‌گذارد و تمام راه‌های رسیدن به شرک را می‌بندد.

دلیل اول و دوم:

الله تَعَالَی می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ﴾ ابوهریره نقل کرد که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبورا، وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا، وَصَلُّوا عَلَيَّ؛ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». خانه‌هایتان به قبر تبدیل نکنید، پیوسته به زیارت قبر من نیایید، بر من صلوات بفرستید که هر جا باشید، صلوات شما به من می‌رسد؛ به روایت ابو داود و با اسناد حسن؛ راویان حدیث، همگی ثقه هستند.

- «لَقَدۡ جَآءَكُمۡ»: قطعا نزد شما آمده است؛ این بعارت، با سه روش تأکید شده است: قسم در تقدیر، لام تأکید و قد.
- «مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ»: انسانی از جنس خودتان است؛ با این تفاوت که بر او وحی می‌شود؛ عبارت «مِنْ أَنْفَسِكُمْ» با فاء مفتوح نیز روایت شده که بدین معناست: از بهترین و پرهیزکارترین شما.
- «عَزِيزٌ عَلَيۡهِ»: به هر سختی و مشکلی که دچار شوید، بر او نیز سخت و دشوار است؛ و بدین‌خاطر با دین یکتاپرستی و آسان برانگیخته شد.
- «حَرِيصٌ عَلَيۡكُم»: برای بهبود وضعیت شما و هدایتتان،بسیار تلاش می‌نماید.
- «بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ»: در این عبارت، «بالمؤمنین» باید در انتها می‌آمد؛ آوردن آن در آغاز، به معنای انحصار است؛ بدین معنا: فقط با مؤمنان مهربان و دلسوز است و با کافران، سخت‌گیر می‌باشد؛ ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ محمد، فرستاده‌ی الله است وکسانی که با او همراهند، بر کافران سخت‌گیر و با یکدیگر، مهربان هستند.
- «فَإِن تَوَلَّوۡاْ»: اگر روی بگردانند و توجه نکنند؛ الله تعالی نفرمود: اگر روی بگردانید؛ زیرا رویگرداندن ونپذیرفتن با این بیان، ناپسند می‌باشد و نیز برای آگاه نمودن قاری است.
- «فَقُلْ حَسْبِيَ اللهُ»: نپذیرفتن و روی گردادن آن‌ها نباید برایت مهم باشد؛ بدان بی‌توجه باش و با زبان و از صمیم قلب، بگو: حَسبيَ الله.

- «وَصَلُّوا عَلَيَّ»: بر من درود بفرستید؛ صلات و درودی که از جانب الله تعالی باشد، به‌معنای تمجید و تعریف از او در میان اهل آسمان است.
- «تَبْلُغُنِي»: به من می‌رسد؛ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ للهِ مَلائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِيَ السَّلامَ» «الله تعالی، فرشتگانی دارد که در زمین می‌گردند و سلام و درود را از امّتم، به من می‌رسانند.» بنا بر این حدیث، دلیل و نیازی برای ازدحام در برابر قبر پیامبر ﷺ وجود ندارد.

دلیل سوم:

روزی علی بن حسین مردی را دید که به حفره‌ای در کنار قبر پیامبر ﷺ می‌آمد؛ پس وارد آن شد و شروع به دعا کرد؛ وی، آن مرد را از این‌کار نهی نمود و گفت: حدیثی را به تو می‌گویم که از پدرم و او از جدّش و او از رسول الله ﷺ نقل کرد: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا، وَلَا بُيُوتَكُمْ قُبُورا؛ فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يَبْلُغُنِي أَيْنَ كُنْتُمْ» قبرم را پیوسته و از روی عادت زیارت نکنید؛ خانه‌هایتان را قبرستان نکنید؛ سلام و درود شما، هر جا که بشید، به من می‌رسد. (روایت در متن المختارة)

- «فَيَدْعُو»: دعا می‌کرد؛ پنداشت که دعا در کنار قبر بهتر است؛ اما این کار، به شرک می‌انجامد.
- «أَيْنَ كُنْتُمْ»: هر جا که باشید؛ نیازی نیست به کنار قبرم بیایید و آن‌جا، سلام و صلوات بفرستید.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیه‌ی برائت: ﴿لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٞ مِّنْ أَنفُسِكُمْ﴾.

دوم: پیامبر با روش‌های گوناگون، امتش را از حمایت و پرورش شرک، بسیار دور می‌گرداند.

سوم: پیامبر ﷺ برای هدایت امّت، بسیار تلاش می‌نمود و با مسلمانان، مهربان و دلسوز بود.

چهارم: پیامبر ﷺ امت را از زیارت قبرش در روز مخصوص و با آداب مخصوص، نهی نمود؛ البته زیارت قبرش، از کارهای بافضیلت است؛ یعنی بر او سلام دهیم و حقوقش را به جا آوریم.

پنجم: پیامبر ﷺ امت را از زیارت پیوته از قبرش، نهی نمود.

ششم: پیامبر ﷺ امّت را تشویق می‌نمود تا نوازهای نفل را در خانه بخوانند.

هفتم: پیامبر به امتش تأکید می‌نمود که در قبرستان نماز خوانده نشود.

هشتم: سلام و صلوات مسلمان، به رسول الله ﷺ می‌رسد؛ هر چند از قبرش دور باشد. پس نیاز نیست که حتماً به قبرش نزدیک باشد (عليّ بن حسین می‌گوید: تو و کسی که در اندلس است، برابر هستید).

نهم: رسول الله ﷺ در عالم برزخ به‌سر می‌برد و سلام و صلوات امّتش، به او می‌رسد.

پنجم: بطلان این ادّعا: شرک در این امّت یا در جزیرة العرب، روی نمی‌دهد (یک باب)

[۲۳] برخی از مردم این امّت، بت می‌پرستند.

- این باب، پاسخ به کسی است که اعتقاد دارد در این امّت، ممکن نیست شرک روی دهد؛ زیرا این امت، از شرک پاک و مبرّاست؛ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ أَيِسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ». شیطان امیدی ندارد که نمازگزاران در جزیرة العرب، عبادتش کنند.
- در پاسخی کوتاه باید گفت: چنین ادّعایی، پیروی از دلایل متشابه و بی‌توجهی به آیات و احادیث محکم است. در تفصیل باید گفت:
  1. خبر از ناامیدی شیطان، به معنای عدم وقوع شرک نیست.
  2. وی فقط از نمازگزاران که همان موحّدان هستند، ناامید می‌گردد نه از همه.
  3. چنین ادّعایی، با نصّ قرآن و سنت در تضاد است.
  4. صحابه ش در جزیرة العرب با مرتدّان که شرک ورزیدند، جنگیدند.
  5. واقعیت امروز، چیزی غیر از این ادّعاست؛ برای نمونه، در این سرزمین برای غیر الله ذبح صورت می‌گیرد.
  6. این حالت، در قلب شیطان رخ می‌دهد اما وی هم‌چنان در پی گمراه کردن بنی آدم است.
  7. شرک زمانی رخ داد که فتوحات گسترش یافت و مردم بسیاری، دین الله را پذیرفتند.
  8. علما مواردی را برمی‌شمارند که مردم این سرزمین هم ممکن است مرتد شوند.
- کسی که ادعا کند مسیلمه پیامبر است، کافر می‌گردد و گواهی او به وحدانیت الله، سودی به حالش ندارد؛ پس اگر کسی تیجانی را در مرتبه‌ی آفریننده‌ی آسمان‌ها بالا برد، کفر نورزیده است؟

چرا مؤلف آیاتی را آورده که دلیلی برای این باب، در آن‌ها نیست؟

- مفهوم این باب، از حدیث ابوسعید قابل درک است و آیات مذکور، با تفسیر این حدیث کاملاً مطابق است.

دلیل اول و دوم:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب داشتند؛ آن‌ها به جبت و طاغوت ایمان آوردند.

﴿قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ﴾ بگو: آیا شما را از قومی آگاه کنم که نزد الله، بدترین پاداش را دارند؟ کسانی که الله بر آنها نفرین و غضب نمود و بندگی طاغوت را کرد و الله، برخی از آن‌ها را به بوزینه و خوک مسخ نمود.

- «أَلَمۡ تَرَ»: آیا ندیدی؟ این پرسش برای تأکید و برانگیختن تعجب مخاطب است.
- «أُوتُواْ»: بخشی از کتاب به آنان داده شد نه همه‌ی کتاب؛ چون به‌خاطر گناه و سرکشی، از آن محروم گشتند.
- «يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ»: آن‌دو را تأیید کردند و بدان اقرار نمودند.

نکات آیه‌ی نخست:

١. جای تعجب است که بخشی از کتل الاهی به انسان داده شود و او به کفر و طاغون ایمان آورد.
٢. علم ودانش، عالم را از ارتکاب به گناه بازنمی‌دارد.
٣. عدم پذیرش و بد دانستن کفر و طاغوت، واجب است و جایز نیست کسی آن‌را بپذیرد.
٤. در میان مردم این امّت، مانند بنی اسرائیل، برخی به کفر و طاغوت ایمان می‌آورند و آن‌را می‌پذیرند.

- «قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم»: بگو ایا شما را باخبر کنم؟ این عبارت، خطاب به پیامبر ﷺ و پاسخی به یهود است که اسلام را به ریشخند گرفته‌اند. این پرسش برای تأکید و تشویق است.

برخی از نکات آیه‌ی دوم:

١. تقرير الخصم والاحتجاج عليه بما يستطيع إنكاره، یهود می‌دانند که برخی از آنان، مورد خشم و لعنت الله قرار دارند و به بوزینه و خوک مسخ شده‌اند؛ از آن‌جا که آنان این حقیقت را پذیرفته‌اند و باز هم مسلمانان را به سخره می‌گیرند، باید گفت: کسانی که از جانب الله مجازات می‌شوند شایستگی ریشخند را دارند.
٢. مردم از نظر قدرت ایمان، در نزد الله دارای درجه و مقام‌های گوناگون هستند.
٣. وضعیت ناخوشایند یهود که مورد لعنت الاهی قرار گرفتند و به حیوان تبدیل شدند.
٤. اثبات کارهای اختیاری برای الله متعال؛ مانند لعنت، خشم و قدرت‌نمایی؛ الله تعالی هر چه بخواهد انجام می‌دهد.
٥. پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَّ كُلَّ أُمَّةٍ مُسِخَتْ لَا يَبْقَى لَهَا نَسْلٌ» هر امّتی که مسخ شد، نسلی از آن باقی نماند. بوزینگان پیشتر وجود داشتند.
٦. مجازات، از جنس‌کردار است؛ یهودیان کاری را انجام دادند که برایشان حرام بود.
٧. یهودیان پیشتر کفر و طاغوت را عبادت می‌کردند و اکنون نیز چنین می‌کنند.

دلیل سوم:

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا﴾ وکسانی که بر کارشان تسلط داشتند، گفتند: بر آنان مسجدی قرار می‌دهیم.

- «قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ»: حاکمانشان، با سوگند و تأکید گفتند.

١. ما في قصَّة أصحاب الكهف من الآيات الدَّالَّة على كمال قدرة الله.
٢. از جمله دلایل ساخت مسجد بر قبر، غلو در حقّ صاحب قبر است.
٣. غلو درباره‌ی قبر، هر قدر اندک هم باشد، به گناه و فتنه‌ای بزرگ‌تر می‌انجامد.

دلیل چهارم:

ابو سعید رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَذْوَ الْقُـذَّةِ بِالْقُـذَّةِ، حَتَّـى لَـوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ الله، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ؟!» قطعاً روش اقوام پیش از خـود را مو به مو پیروی می کنید؛ حتی اگر به سوراخ سوسماری فرو روند، بدان وارد می‌شـوید. گفتنـد: ای رسـول الله! منظورتان یهود و نصارا است؟فرمود: پس چه کسی؟

دلیل پنجم:

مسلم از ثوبان رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللهَ زَوَى لِيَ الأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ: الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَـأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِـي أَنْ لَا يُهْلِكَهَـا بِسَـنَةٍ بِعَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّـهُ لَا يُرَدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ بِعَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا».

الله، زمین را برایم جمع نمود؛ پس مشرق‌ها و مغرب‌هایش را دیدم و مادشاهی زمین، آن‌دقر که الله برایم جمـع نمـود، برای امّتم فراهیم می‌شود. دو گنج به من داده شد: سرخ و سفید. از ربّ خویش خواستم که امّتم را با سنت عمومی هلاک نفرماید و دشمنی غیر از خودشان را بر آنان مسلّط نفرماید که همگی آنان را برخود مباح می‌داند. و صاحبم به من فرمود: ای محمد! اگر حکمی صادر کنم، برگشت نمی کند؛ و چنین به تو عطا کردم که امتت با سـنت عمـومی هلاک نشود و دشمنی غیر از خودشان را برآنان مسلّط نکنم که کشتن همگی را مباح می‌شمارد؛ هرچند از تمام زمین، علیه آنان جمع شوند؛ تا یکدیگر را نابود سازند و به اسارت ببرند.

برقانی با روایت همین حدیث در صحیح خود، چنین می‌افزاید: «وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الأَئِمَّةَ الْـمُضِلِّينَ، وَإِذَا وَقَـعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْـحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْـمُشْرِكِينَ، وَحَتَّى تَعْبُدَ فِئَامٌ مِنْ أُمَّتِي الأَوْثَانَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِـنْ أُمَّتِي عَلَى الْـحَقِّ مَنْصُورَةً، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»

درباره‌ی امّتم، از پیشوایان گمراهی هراس دارم. اگر شمشیری بر آنان فرود آید، تـا روز رسـتاخیز بـالا نمـی‌آیـد؛ و رستاخیز بر پا نمی‌شود تا فرد زنده‌ای از امّتم،به مشرکان بپیوندد و برخی از امتم، بت‌ها را عبـادت کننـد. . در امـتم، سب دروغ گو خواهند بود که همگی گمان دارند که پیامبر هستند؛ و قطعاً من آخرین پیامبرم و پیغمـبری پـس از مـن نیست؛ پیوسته گروهی از امت من هستند که بر حق یاری می‌شوند و کسی که قصد خوار کردن آن‌ها را دارد، زیانی به آنان نمی‌رساند تا وقتی دستور الله فرا رسد.

- «سَنَنَ» با سین مفتوح به‌معنای راه و با سین مضموم، به‌معنای روش است.
- «حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ»: قُذَّة به معنای پَر تیر است؛ کنایه از شباهت کامل می‌باشد.

۱. در این امّت، برخی بت می‌پرستند؛ زیرا این کار، راه و روش امت‌های پیش از ماست و ما نیز از آن‌ها پیروی می‌کنیم.

۲. باید از خطاها و انحرافات امت‌های پیشین باخبر شویم تا از آن دوری جوییم و به سرکشی و گناه دچار نشویم؛ این آگاهی‌ها، اغلب در قرآن و سنت وجود دارد.

۳. در نزد صحابه بسیار بزرگ و شگرف بود که وقتی قرآن و هدایت از جانب الله نزد شان آمده، از امت‌های پیشین پیروی کنند.

٤. هرچه فاصله‌ی میان انسان با دوران رسالت بیشتر می‌گردد، بیشتر از حقیقت دور می شود.

- «زَوَى»: جمع نمود و گرد آورد؛ «الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ»: طلا و نقره؛ گنجینه‌های کسری و قیصر.
- «وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي»: از الله متعال، سه درخواست برای امّتم نمودم که تنها دو مورد آن پذیرفته شد:

۱. امت با سنّت عمومی هلاک نشود: پس قحطی و خشکسالی بر تمام امّت مسلط نمی‌شود.

۲. کافران بر امّت اسلام مسلّط و چیره نشوند.

۳. امت به‌خاطر آن‌چه در میان خودشان است، کشته نشوند؛ این مورد از پیامبرﷺ قبول نشد.

- «الأَئِمَّةَ الْـمُضِلِّينَ»: پیامبر منحصراً از پیشوایان گمراهی، هراس داشت؛ امام دو گونه است:

۱. خیر: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ﴾.

۲. شر: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾.

- «وَقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ»: این نتیجه‌ی قتل عثمان رحمه الله است که تا این روزگار ادامه دارد.
- «وَحَتَّى تَعْبُدَ فِئَامٌ مِنْ أُمَّتِي الأَوْثَانَ»: گروه‌هایی از امّتم، بت‌ها را عبادت می کنند.
- «كَذَّابُونَ ثَلاَثُونَ»: دروغ‌گوییان، سی تا هستند؛ بیان این تعداد، یا به‌معنای تأکید بر زیاد بودن آن‌هاست و یا تعدادشان دقیقاً سی تا است.

مسائل:

یکم: آشنایی با تفسیر این آیه از سوره‌ی نساء: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾

دوم: آگاهی از تفسیر این آیه از سوره‌ی مائده ﴿وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ﴾

سوم: دانستن تفسیر این آیه از سوره‌ی توبه ﴿لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا﴾ همان‌گونه که امت‌های گذشته به بت پرستی روی آوردند، در این امت نیز برخی به پرستش بت‌ها و معبودان دروغین روی می‌آورند.

چهارم: ایمان به جبت و طاغوت، به چه معناست؟ آیا این اعتقاد، قلبی است؟ یا به‌معنای همراهی با برخی از طاغوتیان است؛ با این‌که از بطلان و نادرستی طاغوت آگاهند؟ [۱] کفر می‌ورزد؛ اگر معتقد باشد که طاغوت درست است و با پیروانش همراهی کند. [۲] کافر نیست؛ اگر به باطل بودن طاغوت ایمان دارد ولی با آنان همراه و هم‌پیمان می‌شود.

پنجم: برخی می‌گویند: کافرانی که کفرشان را می‌شناسند، بهتر از مؤمنان هستند. (چنین سخنی، کفرآمیز و مایه‌ی ارتداد است؛ زیرا کفر را برتر از ایمان می‌داند).

ششم: از این مطالب چنین برمی‌آید که بت‌پرستی در میان این امت قطعاً روی می‌دهد؛ و این یک هشدار است.

هفتم: پیامبر تصریح نمود که در این امّت، تعداد زیادی به پرستش بت‌ها می‌گرایند.

هشتم: بسیار جای شگفتی و تعجّب است که افرادی مانند مختار، شورش می‌کنند و ادّعای نبوت دارند؛ در حالی‌که شهادتین را بر زبان می‌آورد، اصرار دارد که از امّت اسلام است، رسول الله و قرآن، حقیقت و حق است و محمّد، آخرین پیامبر می‌باشد. اما در اعتقاد و رفتار وی تضاد و دوگانگی وجود دارد؛ مختار بن ابی عبید ثقفی در پایان عهد صحابه برشورید و مردم بسیاری به دنبالش روانه شدند.

نهم: مژده باد که حقّ، همانند گذشته، به‌طور کامل نابود نمی‌شود؛ بلکه گروهی هستند که تا رستاخیز، با حقّ پایدار می‌مانند.

دهم: مردان حق‌طلب و حقیقت‌جو، با وجودی آن‌که تعدادشان اندک است، مخالفت و تحقیر دیگران، به آن‌ها زیانی نمی‌رساند.

یازدهم: حق و پیروان آن، تا اندکی پیش از رستاخیز وجود دارند.

دوازدهم: برخی معجزات بزرگ بیان شد؛ مانند آن‌چه در مورد جمع شدن زمین و دیدن مشرق‌ها و مغرب‌هایش بیان نمود؛ البته برخی از جنوب و شمال اسم برده‌اند. همچنین امت را از اعطای دو گنج باخبر نمود و این‌که سه درخواست برای امتش داشت که فقط دو موردش پذیرفته شد. از شمشیری سخن گفت که اگر بر سر امت فرود آید، برداشته نمی‌شود؛ و این‌که امتش، یکدیگر را هلاک می‌کنند و به اساره می‌برند. درباره‌ی امّتش، از وجود پیشوایان گمراهی هراس داشت؛ از ظور افرادی خبر داد که ادعای پیامبری می‌کنند و مژده‌ی گروهی منصوره را داد که یاری می‌شوند؛ تمامی این رخدادها حقیقی است؛ هر چند بنا بر عقل، پذیرفتنی نباشد.

سیزدهم: یامبر درباره‌ی امّت خویش، بیش از هر چیزی، از پیشوایان و امامان گمراهی هراس داشت.

چهاردهم: پرستش بت‌ها و معبودان دروغین، فقط با سجده و رکوع نیست؛ بلکه پیروی از گمراهان، از آن جمله است.

آزمون بخش‌های چهارم و پنجم (۵ باب)

پرسش اول: ابواب این دو بخش و ارتباط آن با کتاب توحید را بیان کنید:

باب	عنوان باب	علّت آوردن باب
اول	....	....
دوم	....	....
سوم	....	....
چهارم	....	....
پنجم	....	....

پرسش دوم: پاسخ مناسب را با علامت ☒ مشخص کنید:

۱- غلو درباره‌ی صالحان، در گذشته و حال، اصل شرک است: ☐ درست ☐ نادرست

۲- غلـو یعنـی: .... و از جملـه زیـان‌هـای عبارتسـت از :................

۳- فتنه‌ی قبر، مانند فتنه‌ی قبر، بلکه بدتر از آن، است: ☐ درست ☐ نادرست

۴- زیباشازی قبر، چراغانی، سفیدکاری، نوشتن بر آن، سـاخت گنبـد، سـاخت دیـوار و پوشـش، خدمت کردن به زائران و پرداخت پول برای گذران امورش، ... است: ☐ واجب ☐ حرام

۵- از نظر مؤلف، زیارت قبر پیامبر ﷺ از بهترین کارهاست. ☐ درست ☐ نادرست

۶- دنباله‌روی و پرداختن به آثار برجای مانده از پیامبر ﷺ: ☐ مستحبّ است ☐ نیاز به توضح دارد ☐ حرام است

۷- پیامبر ﷺ درباره‌ی امتش، منحصراً از چه هراس داشت؟ ....

۸- چرا مؤلف رحمه الله در باب «برخی از افراد این امّت، بت‌پرست مـی‌شـوند»، آیـات سـه‌گانـه را آورد؟ ☐ دلیلی ندارد ☐ فقط با حدیث قابل تبیین است ☐ در بازنویسی اشتباه شده است.

۹- دیدگاه مردم در خصوص صالحان چند گونه است؟ ☐ افراط، تفریط، میانـه‌روی ☐ افـراط و تفریط

۱۰- محبّت داشتن با صـالحان، بـه شـکل دعـا، حمایـت و آمـوختن علـم از آنـان صـورت مـی‌گـیرد: ☐درست ☐ نادرس

۱۱- غلو درباره‌ی صالحان، تنها دلیل کفر نیست؛ البته خطرناکترین دلیل هست:

☐ درست ☐ نادرست

۱۲- آیا غلو دربارهی عبادات هم صورت میگیرد؟ ☐ بله ☐ خیر

۱۳- «عَبْدُ الله وَرَسُولُهُ» درستترین و ارزشمندترین توصیف پیامبر ﷺ است. ☐ درست ☐ نادرست

۱٤- «الإطراء» یعنی: .... مانند:

۱٥- «لَا تُطْرُونِي» غلو نصارا و دیگران مشمول این عبارت است. ☐ درست ☐ نادرست

۱٦- غلو در ..... صورت میگیرد: ☐ تعریف و تمجید ☐ عبادت ☐ عمل ☐ همهی موارد

۱۷- «أَهْلَكَ» منظور از این عبارت، هلاکت در چیست: ☐ دین ☐ جسم ☐ هر دو

۱۸- دین الله تعالی، روشی میانهرو بین غلو و بیتوجهی میباشد: ☐ درست ☐ نادرست

۱۹- متنطّعون چه کسانی هستند؟

۲۰- أَهْلَكَ» بهمعنای نابودی .... است: ☐ دین ☐ جسم ☐ هر دو مورد

۲۱- امّت اتفاقنظر دارند که حسین، فقط یک سر داشت؛ اما در جهان واقع، بیش از ٥ سر دارد.
☐ درست ☐ نادرست

۲۲- نخستین شرکی که در زمین روی داد، در قوم بود: ☐ آدم ☐ نوح ☐ إبراهیم

۲۳- نخستین چیزی که دین پیامبران را تغییر داد، شرک و دلیلش، غلو دربارهی صالحان بود:
☐ درست ☐ نادرست

۲٤- کسیکه بخواهد دینش را با بدعت تقویت کند، زیانش بیشتر از سودش است. ☐ درست ☐ نادرست

۲٥- هر چیزی که عید محسوب شود و هر هفته یا سال تکرار شود و مشروع نباشد، ..... است:
☐ بدعت ☐ جایز ☐ سنت

۲٦- بدعتها عامل کفر هستند: ☐ درست ☐ نادرست؛ زیرا کفر به الله، عوامل متعددی دارد.

۲۷- عامل فقدان و نبود علم ..... است: ☐ مرگ علما ☐ غفلت ☐ رویگرداندن و بیتوجهی به علم ☐ مشغول شدن به دنیا ☐ همهی موارد

۲۸- زیارت قبر، ..... است: ☐ شرعی ☐ بدعت ☐ شرك ☐ همهی موارد

۲۹- رفتن به قبرستان که برای پند گرفتن و رسیدن ثواب به مرگان باشد، بدعت است (☐ درست ☐ نادرست) و اگر برای سود بردن از مردگان باشد، شرعی است (☐ درست ☐ نادرست)

۳۰- هر عاملی که مانع هدایت مردم به دین شود، .... نام دارد: ☐فتنه ☐ بدعت ☐ خرافات

۳۱- عبارت: «لَعْنَةُ الله عَلَى الْيَهُودِ» به چه معناست:
☐ نفرین یهود توسط پیامبر ☐ الله تعالی آن ها را لعنت نمود ☐هر دو مورد

۳۲- مسجد کردن قبر، یعنی: ☐ سجده بر آن ☐ ساخت مسجد بر آن ☐ هر دو مورد

۳۳- در روایت مذکور، واژه‌ی «خُشِيَ-» به‌معنای ترس و خشیت، از چه کسی سر می‌زند:
☐پیامبر ﷺ ☐ صحابه

۳٤- قبر پیامبر در منظر عوام نیست؛ زیرا: ☐ترسیدند که قبرش عبادت شود ☐ ترسید که قبرش عبادت شود ☐ هر پیامبر، جایی که بمیرد دفن می‌شود ☐ همه‌ی موارد

۳۵- گفتن عبارت حبیب الله درباره‌ی پیامبر ﷺ چه‌حکمی دارد: ☐ جایز ☐ بیان کامل شایستگی او نیست ☐ مستحب است

۳٦- گفتن ابراهیم ﷺ خلیل الله و محمد ﷺ حبیب الله ...... است:
☐ جایز ☐ مستحب ☐ ناجایز

۳۷- خلیل بودن برای ...... ثابت شده است: ☐ ابراهیم ☐ ابراهیم ومحمّد ☐ همه‌ی پیامبران

۳۸- وقتی بر قبر مسجدی ساخته شود: ☐ قبر، نبش می‌شود ☐ مسجد تخریب می‌گردد و قبر می‌ماند

۳۹- نمازدر چه صورتی جایز نیست: ☐ به‌طرف قبر ☐ بر قبر ☐ در قبرستان ☐ همه‌ی موارد.

٤٠-

٤١- مردم در ..... متفاوتند: ☐ خوبی ☐ بدی ☐ خوبی و بدی

٤٢- بدترین مردام، کسانی هستند که:
☐ زنده‌اند و رستاخیز را می‌بینند ☐ قبر را مسجد می‌کنند ☐ هر دو مورد

٤٣- باید از .... دوری کنیم: ☐ شرک ☐ عوامل شرک ☐ هر دو

٤٤- صدقه در کنار قبر، اشکالی ندارد؛ زیرا فقط از نماز در این مکان نهی شده است. ☐ درست ☐ نادرست

٤٥- شبیه شدن به مشرکان، گناه کبیره است: ☐ البته وقتی قصد فرد، شبیه شدن است ☐ قصد و نیت هر چه باشد، فرقی نمی‌کند

٤٦- پیامبر ﷺ از مسجد کردن قبرها، در .... هشدار داد:
☐ دوران حیاتش ☐ پنج روز پیش از مرگش ☐ در طول زندگی ☐ همه‌ی موارد

٤٧- برتری در ایمان و عمل صالح، بسی بالاتر از برتری در نسب است. ☐ درست ☐ نادرست

٤٨- دعای «لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا»: ☐ پذیرفته شد ☐ الله تعالی، امری غیر از این را حکم نمود

٤٩- رفتن زنان به زیارت قبر، گناه کبیره است. ☐ درست ☐ نادرست

٥٠- پیامبر ﷺ: ☐ از توحید جانبداری و حفاظت نمود ☐ مانع تمام راه‌های منتهی به شرک شد ☐ هر دو مورد

٥١- «بُيُوتَكُمْ قُبُورًا» خانه‌هایتان را قبر نکنید؛ یعنی: ☐ مردگان را در آن دفن نکنید ☐ نماز را در آن ترک نکنید ☐ هر دو مورد

٥٢- زیارت قبر رسول الله ﷺ با وجود دلیل انجام می‌شود و هدف سفر نباید به قصد آن باشد:
☐ درست ☐ نادرست

٥٣- سلام و درود بر پیامبر ﷺ: ☐ در کنار قبرش صورت می‌گیرد و به مسافران مدینه سفارش می‌شود که بر او درود و سلام بفرستند ☐ در هر جایی صورت می‌گیرد

٥٤- شرک، در این امت رخ نمی‌دهد و از آن پاخ و مبرّاست. ☐ درست ☐ نادرست

٥٥- ﴿أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ بخشی از کتا به آن‌ها داده شد نه همه‌ی کتاب، و این به‌خاطر سرکشی و گناهشان بود. ☐ درست ☐ نادرست

٥٦- علم، شخص عالم را از گناه و معصیت در امانگاه نمی‌دارد. ☐ درست ☐ نادرست

٥٧- آیا خوک و بوزینه، همان مسخ‌شدگان هستند؟ ☐ آری ☐ خیر

٥٨- غلو درباره‌ی قبر، هر چند اندک باشد، نتیجه‌ی عظیم و ناخوشایندی را در پی دارد. ☐ درست ☐ نادرست

٥٩- هر معصیت و گناهی که در این امت روی می‌دهد، اصل و ریشه‌اش در امت‌های گذشته است.
☐ درست ☐ نادرست

٦٠- دانستن آن‌چه سلف از آن هشدار می‌داده‌اند، برای این‌که ما نیز از آن دور باشیم، ...
☐ شایسته است و ضرورت دارد ☐ ضرورتی ندارد

٦١- وقتی امت دچار تفرقه و پراکندگی شود و مردم یکدیگر را نابود کنند، الله تعالی دشمنی را بر آنان مسلّط می‌گرداند. ☐ درست ☐ نادرست

٦٢- اما و پیشوا در امور .... است: ☐ فقط خیر ☐ هم خیر و هم شرّ

٦٣- بزرگترین امری که درباره‌ی امت اسلام باید از آن هراس داشت، ... است: ☐ پیشوایان و امامان شر ☐ پیروی از روش یهود و نصارا

ششم: کارهای شیطانی (۷ بابٍ)

[۲٤] سحر و جادو

- سحر، تنها از طرق شرک روی می‌دهد؛ شیطین تنها بنا بر سود و منفعت خویش، در خدمت انسان قرار می‌گیرند؛ یعنی تنها برای نیرنگ بستن بر انسان و کشاندن او به شرک و گناه.

دلیل اول:

الله تعالیمی فرماید: ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ﴾ و دانستند که هر کس آن‌را بیاموزد، در آخرت بهره‌ای ندارد.

دلیل دوم:

﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ عمر می گوید: (جبت به‌معنای سحر و طاغوت به‌معنای شیطان است. جابر می گوید: طاغوت: فالگیر و غیبگو است که شیطان نزدش می‌آید و در هر انسان زنده‌ای، یکی وجود دارد.

- «ٱشۡتَرَىٰهُ»: آن‌را بیاموزد.
- «الطَّاغُوتُ: شیطان»: تفسیر طاغوت به شیطان، برای مثال است؛ زیرا طاغوت، تنها به‌معنای شیطان نیست و موارد دیگری را نیز در برمی‌گیرد.

آیا تمام بهره‌اش در آخرت نابود می‌شود یا بخشی از آن؟

دیدگاه اول: آیات وعید و عذاب، عملی می‌شود و با آیات وعد و پاداش، جمع نمی‌گردد تا از مقامش کم نگردد؛ مانند: (وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا) و فقط آن‌ها را برای ترساندن، با نشانه‌هایی فرستادیم.

دیدگاه دوم: نصوص وحید و هشدار، همانند وعد و بشارت می‌باشد؛ از بین رفتن پاداش اعمال با جادو، بدین قرار است:

- پاداش تمامی اعمال را از بین می‌برد: اگر به کمک شیاطین انجام شود.
- پاداش برخی اعمال را از بین می‌برد: اگر با استفاده از وسایل و ابزار انجام شود.

دلیل سوم:

ابوهریره نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْـمُوبِقَاتِ» از هفت کار مهلک دوری کنید؛ پرسیدند: ای رسول الله! آن‌ها کدام است؟ فرمود: «الشِّرْكُ بِاللهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْـحَقِّ، وَأَكْـلُ الرِّبَـا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْـمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْـمُؤْمِنَاتِ».

شرک ورزیدن به الله، سحر، کشتن انسانی که الله تعالی حرامش کرده مگر بنا بر حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان نبرد، متهم کردن زنان پاکدامن و مؤمن که (از چنان گناهی) بی‌خبرند.

- «اجْتَنِبُوا»: لذ حذر باشید و دوری کنید؛ شما در یک جانب و سو و آن کارها، در جانب و سوی دیگر باشد.
- «السَّبْعَ»: هفت کار؛ البته به همین هفت مورد منحصر نمی‌شود و کارهای مهلک دگری نیز وجود دارد.
- «وَأَكْلُ الرِّبَا»: گرفتن نزول و ربا؛ برای خوردن یا هر کار دیگری. ربا یعنی زیاد کردن در پیمان بستن برچیزی کـه باید مساوی باشد، و تأخیر دادن در چیزی که باید به موقع ادا شود. ربا دو گونه است: [۱] زیاد کردن [۲] تأخیر دادن.
- «وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ»: یتیم: پسر یا دختری که پیش از رسیدن به سن بلوغ، پدرش را از دست داده است.
- «وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ»: گریختن و برگشتن از صف جنگ، هنگام رویارویی با دشمن.
- «وَقَذْفُ الْـمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْـمُؤْمِنَاتِ»: متهم کردن زن مؤمن آزاد، به زنا.

«وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ» چهار مورد است:

- مؤمن: به‌خاطر ایمانش
- کافر ذمّی: جزیه می‌دهد و حکومت اسلامی، درباره‌اش موظّف است.
- هم‌پیمان: هم‌پیمان است که با یکدیگر نبرد نکنیم.
- پناهنده: برای تجارت یا شناخت اسلام، به او امان و پناه داده‌ایم.

«إِلَّا بِالْـحَقِّ» مگر بنا بر حقّ:

- قصاص
- زناکار متأهّل
- مرتد

برگشتن از نبرد، در سه حالت مجاز است:

﴿مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ﴾: مثل کسی‌که برای تجدید آمادگی یا تهیه‌ی سلاح یا تاکتیک جنگی برگردد.

﴿مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ﴾: برای پیوستن به گروه دیگری باشد؛ البته نباید به لشکر زیانی برسد.

وقتی کافران، دو برابر مسلمانان باشند.

دلایل چهارم تا هفتم:

در حدیث مرفوع از جندب آمده است: «حَدُّ السَّاحِرِ: ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ» مجازات ساحر، زدن گـردنش بـا شمشیر است. (روایت ترمذی؛ وی می‌گوید: درست این است که این حدیث، موقوف می‌باشد).

در صَحِيحِ بخاری از بَجالَة بنِ عَبَدَة روایت است که عمر بن خطاب چنین دسـتور داد: أَنِ اقْتُلُـوا كُـلَّ سَاحِرٍ وَسَاحِرَةٍ. هر مرد یا زن جادوگری را بکشید. وی می‌گوید: سه جادوگر را کشتیم.

در روایتی صحیح از حفصه رضي الله عنها آمده است که وی دستور یافت تا کنیزش را که او را جـادو کرده بود، بکشد؛ پس چنین کرد. این روایت از جندب نیز صحیح است. احمد می‌گوید: از سه تـن از اصحاب پیامبر ﷺ روایت شده است.

حکم ساحر چیست؟

دیدگاه اول: محمّدبن‌عبدالوهّاب رحمه الله: سحر، هرگونه باشد، کفر است؛ ساحر باید کشته شود؛ قبولی توبه‌ی او با الله تعالی است.

دیدگاه دوم شافعی رحمه الله: (شیخ ابن عثیمین رحمه الله همین دیدگاه را ترجیح داده است)

سحر با شیاطین: کسی‌که چنین کند، مرتد است و باید توبه کند؛ اگر توبه کرد، مسلمان است و به‌خاطر حدّش، باید کشته شود؛ اگر توبه نکرد؛ کافر و مرتد است و باید کشته شود.

سحر با دارو و ادویه: حکم انجام‌دهنده‌اش، همان حکم متجاوز به جان و مال مردم می‌باشد؛ چون مسلمان است، به‌خاطر حدّش باید کشته شود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی بقره: ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی نساء: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾

سوم: تفسیر جب و طاغوت و بیان تفاوتشان؛ جبت: هر آن‌چه شر و بد باشد؛ اعم از سحر و دیگر چیزها؛ طاغوت: هر چیزی که بنده از حدّ آن بگذرد؛ اعم از عبادت هر معبود یا پیروی از هر پیشوا و یا فرمانبرداری از هر فرمانده.

چهارم: طاغوت می‌تواند جن باشد یا انسان؛ اگر شیطان جنّی باشد، طاغوت نامیده می‌شود و اگر شیطان انسانی باشد، کاهن می‌نامند.

پنجم: آشنایی با هفت کار مهلک که باید از آن‌ها دوری کنیم و پیامبر، امتش را از آن‌ها بر حذر داشته است.

ششم: ساحر، به الله کفر می‌ورزد.

هفتم: وقتی حکم ساحر توسط حاکم شرع صادر شود، از درخواست توبه نمی‌کنند و حدّش اجرا می‌شود؛ اما از شخص کافر، درخواست توبه می‌شود.

هشتم: این رخدادها، در زمان عمر بوده است؛ دورانی که امردان باایمان بسیاری بوده‌اند؛ اکنون چگونه است؟!

حکم به کشتن جادوگر از سوی حاکم شرع، بر مبنای قوانین شرعی است؛ زیرا جادوگران، در زبان به فساد و خرابکاری می‌پردازند و این عملکردشان، از جمله بزرگترین فسادهاست؛ پس حاکم شرع باید به کشتنشان حکم دهد و نباید از این حکم سر بزا بزند؛ زیرا اگر ساحران با چنین عملکردی مجازات نشوند، در آن سرزمین و دیگر مکان‌ها، فساد و خرابکاری منتشر می شود. اما اگر کشته شوند، مردم از شر آن‌ها در امان می‌مانند و از پرداختن و رفتن به سوی

[۲۵] بیان برخی از انواع سحر

اکنون مؤلف، برای آگاهی مخاطب از انواع سحر و دوری از آن‌ها، به بیان برخی از انواعش می‌پردازد.

دلایل اول تا پنجم:

[۱] احمد می‌گوید: محمد بن جعفر از عوف از حیّان بن علاء از قَطَن بن قَبِیصَة از پدرش نقل می‌کند که از رسول الله ﷺ شنید: «إِنَّ الْعِيَافَةَ، وَالطَّرْقَ، وَالطِّيَرَةَ؛ مِنَ الْجِبْتِ» عیافه، طرف و سیره، از انواع جادو است. عوف می‌گوید: «عِیافة: فال گرفتن با صدا یا عبور و یا نام پرندگان، طَرْق: فال گرفتن با خطوطی که روی زمین می‌کشند» بنا بر قول حسن، جبت: «رَنَّةُ الشَّيْطَانِ» فریاد شیطان است. (اسناد آن، جیّد است؛ ابو داود و نسائی و نیز ابن حبّان در صحیحش نقل کرده‌اند.)

[۲] ابن عباس ﭭ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ النُّجُومِ فَقَدِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ؛ زَادَ مَا زَادَ» کسی که گونه‌ای از (علم تأثیر) ستارگان را بیاموزد، جادو را آموخته است؛ هر چه بیشتر باشد، آن نیز بیشتر می‌شود. (روایت ابو داود با اسناد صحیح).

[۳] نسائی، این حدیث ابو هریره رحمه الله را نقل می‌کند: «مَنْ عَقَدَ عُقْدَةً ثُمَّ نَفَثَ فِيهَا فَقَدْ سَحَرَ، وَمَنْ سَحَرَ فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وُكِلَ إِلَيْهِ» کسی که گره بزند و در آن بدمد، جادو کرده است و کسی که جادو کند، شرک ورزیده است و هر کس در پی چیزی باشد، به همان سپرده می‌شود.

[٤] از ابن مسعود نقل است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا هَلْ أُنَبِّئُكُمْ مَا الْعَضْهُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ؛ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ». ایا شما را از معنای عضه آگاه کنم؟ همان سخن‌چینی است؛ پراکندن سخن میان مردم (روایت مسلم).

[۵] بخاری و مسلم از ابن عمر ﭭ نقل می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» گونه‌ای از بیان و سخنوری، جادوست.

- «الْعِيَافَةَ»: فال گرفتن با پرنده؛ چه فال بد باشد و چه خوب.
- «وَالطَّرْقَ»:زدن بر شن و ماسه برای فالگیری و جادو.
- «الطِّيَرَةَ»: نحس دانستن چیزی با دیدن یک اتفاق، یا شنیدن خبر یا نحس دانستن زمان و یا مکان.
- «رَنَّةُ الشَّيْطَانِ»: وحي و القای شیطان.
- «الْعَضْهُ»: به‌معنای جدایی و پراکندگی است؛ این عمل را بدین خاطر از انواع سحر دانسته‌اند که جدایی و تفرقه، هدف هر سخن‌چین و جادوگر است؛ فساد و خرابی سخن‌چین، بیشتر از جادوگر می‌باشد.

ستاره‌شناسی دو گونه است:

علم التَّسییر	علم التَّاثیر
برای جهت‌یابی، تعیین اوقات و جهت قبله، مورد استفاده قرار می‌گیرد.	برای بررسی رخدادهای زمین، به وضعیت اجرام فلکی استدلال می‌شود.

واجب است	جایز است	شرک اکبر است	شرک اصغر است
وقتی انجام یک عمل واجب، تنها با ستاره‌شناسی ممکن باشد؛ مانند جهت‌یابی قبله در بیابان.	برای دانستن زمان و مکان استفاده شود: ﴿وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ﴾.	وقتی اعتقاد بر این باشد که خود ستاره، سود می‌رساند و زیان را دور می‌گرداند.	وقتی اعتقاد بر این باشد که ستاره، در رخدادهای جهان تأثیر دارد؛ در حالی که الله تعالی آن‌ها راعامل درک جهان غیب قرار نداده است.

- «الْبَيَانِ»: فصاحت کامل که عقل را جذب می‌کند و فکر را دگرگون می‌سازد؛ دو گونه است:
  ١. پسندیده: برای اثبات حق و نابودی باطل است.
  ٢. ناپسند: هدفش نابودی حق و اثبات باطل است.
- بیان و سخن فصیح، با سحر چه ارتباطی دارد؟ سخن فصیح که مفهوم بـاطلی را مـی‌رسـاند، در اصل خویش، با سحر و جادو مشترک است.

مسائل:

یکم: عیافه، طرق و طیره، از انواع جادو می‌باشد.

دوم: معنای عیافه و طرق بیان شد.

سوم: علم ستاره‌شناسی که به مفهوم تأثیر ستاره در رخدادها باشد، نوعی سحر است.

چهارم: گره زدن مو، نخ یا هر چیز دیگری که با دمیدن در آن باشد، نوعی جادو است.

پنجم: سخن‌چینی، نوعی سحر است؛ زیرا همانند سحر، سبب جدایی و تفرقه می‌باشد.

ششم: نوعی از فصاحت، جادو به‌شمار می‌رود؛ زیرا سخن و بیان بلیغ، همت‌ها و افکار را برمی‌انگیزد یا خاموش می‌کند.

[٢٦] فال‌گیر، غیب‌گو و ...

چیدمان این ابواب، بسیار مناسب به‌نظر می‌رسد؛ کؤلف پس از توضیح سحر و برخی از انواع آن، به معرفی فال‌گیر، رمّال و منجّم می‌پردازد و حکم رفتن نزد این اشخاص و چگونگی این کار، را بیان می‌نماید.

دلایل اول تا چهارم:

[١] مسلم در صحیح خویش، به نقل از برخی همسران پیامبرﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ؛ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» کسی که نزد غیب‌گو برود و درباره‌ی چیزی از او بپرسد و پاسخ را تأیید کند، به مدت چهل روز، نمازش پذیرفته نمی‌شود.

[٢] ابوهریره رحمه الله نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ» (روایت ابو داود) کسی که نزد فال‌گیر برود و سخنانش را تأیید و باور کند، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کافر می‌شود.

[٣] ائمه اربعه و نیز حاکم، که با شرایط بخاری و مسلم آن‌را صحیح می‌داند، نقل می‌کنند: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»

[٤] ابو یعلی با سند جیّد، حدیث موقوفی مانند آن‌را روایت نمود. کسی که نزد غیب‌گو یا فال‌گیر برود و سخنانش را تأیید کند، به آن‌چه بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است.

- «مَنْ أَتَى»: رفتنیا نزد فالگیر، تماس با او، فرستادن نامه یا شخصی نزد وی، تماشای شبکه‌های این افراد یا ورود به سایت‌های آنان یا خرید مجلات و نوشته‌های آنان، به‌ویژه نوشته‌هایی که در آن از برج‌های فلکی سخن می‌گویند، یا گوش دادن به سخنانشان، همگی زیانبار بوده و نتایج ناخوشایندی در پی دارد.
- «نمازش پذیرفته نمی‌شود»: پاداش نمازش در مقابل کار بدش قرار گرفته و از بین می‌رود.
- «فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»: منظور آیات قرآن است: ﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ بگو: هر آن‌کس که در آسمان‌ها و زمین است، غیب را نمی‌داند؛ به‌جز الله. فردی اعتقاد دارد که آگاهی از غیب، فقط در انحصار الله است و با این وجود، تأیید می‌کند و باور دارد که فالگیر، از غیب خبر می‌دهد، چنین کسی کافر است و کفر او، از نوع اکبر می‌باشد؛ اگر ناآگاه باشد و محتوای قرآن را دروغ نداند، کفرش اصغر است. گاه فردی سخن فالگیر را در همان زمان تأیید نمی‌کند؛ بلکه زمانی تأیید می‌نماید که اتفاقی برایش روی دهد.
- «عَرَّافًا»: فالگیر، غیب‌گو، رمال، منجم و ... که با سخنان بی‌اساس، ادعا می‌کند که از غیب خبر دارد.

دلیل پنجم:

عمران بن حُصَین رحمه الله از پیامبر نقل می‌کند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطُيِّرَ لَهُ، أَوْ تَكَهَّنَ أَوْ تُكُهِّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ، وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ». از ما نیست کسی که فال بگیرد یا برایش فال بگیرند یا غیب‌گویی کنند یا برایش غیب‌گویی کنند یا جادو کند یا برایش جادو کنند؛ و نیز کسی که نزد فالگیر برود و سخنانش را باور کند؛ چنین کسی، به آنچه بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است. (روایت بزّاز با اسناد جیّد)

دلیل ششم:

طبرانی این حدیث را در الأوسط با اسناد حسن از ابن عباس روایت می‌کند؛ البته عبارت: «وَمَنْ أَتَى ...» تا آخر حدیث را ذکر نکرده است.

بغوی می‌گوید: (عرّاف کسی است که با گفتن سخنان بی‌اساس ادعا می‌کند چیزهای دزدیده شده و ... را می‌داند.

می‌گویند: عرّاف، همان غیب‌گو است که درباره‌ی اتفاقات آینده سخن می‌گوید؛ برخی می‌گویند: عرّاف کسی است که از نیّت و درون افراد خبر می‌دهد.

ابوالعباس ابن تیمیه می‌گوید: عرّاف: همان فالگیر، رمّال، منجّم و کسانی هستند که ادعا دارند چنین مسائلی را می‌دانند.

- «مَنْ تَطَيَّرَ» کسی که برای خود یا دیگر فال بگیرد.
- «أَوْ تُطُيِّرَ لَهُ»: دستور دهد یا راضی باشه به این‌که برایش فال بگیرند.
- «برایش جادویی انجام می‌دهند»: برای مثال، کسی از همسرش شکوه دارد؛ فردی به او می‌گوید: من برایت جادویی انجام می‌دهم و تو هیچ کار نکن؛ شاکی می‌پندارد که گناهی بر او نیست.

دلیل هفتم:

ابن عباس درباره‌ی کسانی که ابجد می‌نوشتند و به ستارگان می‌نگریستند، گفت: (مَا أَرَى مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ عِنْدَ اللهِ مِنْ خَلَاقٍ). کسی که چنین کند، نصیب و بهره‌ای در نزد الله ندارد.

ابجد دو گونه است:

۱. مباح: یادگیری آن با هدف احتساب جمله‌ها و .. باشد؛ علما نیز با آن، تاریخ می‌نگاشتند.
۲. حرام: زمانی که آن‌را با حرکت ستارگان و طلوع و غروبشان مرتبط بدانند.

حکم سوال از فالگیر، غیبگو و ...:

سوال برای بیان عجز و دروغ او:	سوال برای آزمودن:	سوال و تأیید:	فقط سوال باشد:
این کار از شخصی که شایسته‌اش باشد، خواسته شده و یا واجب است.	جایز است؛ تا معلوم شود راست می‌گوید یا دروغ؛ نه برای این‌که از سخنش استفاده کند یا شایستگی او را بفهمد.	کفر اکبر است؛ زیرا به‌معنای تکذیب قرآن است.	گناه کبیره است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» نمازش به مدت چهل روز پذیرفته نمی‌شود.

برخی نشانه‌های ساحر:

۱- مخالفت با شروط جواز رقیه‌ی شرعی.

۲- گره زدن همراه با دمیدن.

۳- نوشتن حروف و واژه‌های نامفهوم.

٤- ایجاد دوستی یا نفرت میان دو نفر.

٥- نگاه به ستارگان.

٦- کف‌خوانی و فال قهوه.

۷- سوال از اسم مادر.

۸- ادعای اطلاع از غیب.

۹- فرد را به نماز نخواندن، ذبح بدون نام الله و دیگر کارهای غیرشرعی دستور دهد.

۱۰ـ بیمار را به جادو وابسته می‌کند نه به الله.

۱۱ـ از دوستان شیطان است.

مسائل:

یکم: تصدیق سخنان فالگیر و غیب گو با ایمان به قرآن، جمع نمی‌شود؛ این کار، از بزرگترین کارهای کفرآمیز است.

دوم: در نصوص دینی به صراحت بیان شده که این کار، کفر است.

سوم: کسی که برایش پیشگویی کنند، همانند پیشگو می‌باشد که پیامبر ﷺ از وی بیزاری جسته است.

چهارم: حکم کسی که برایش فال می‌زنند، بیان شد.

پنجم: کسی که برایش جادو می‌کنند، مجازاتش همانند جادوگر است.

ششم: حکم کسی که حروف ابجد را می‌آموزد، مفصّل است و بنا به نیت و کاربرد، تفاوت دارد.

هفتم: کاهن با عرّاف فرق دارد.

[۲۷] (نشرة) درمان سحر با سحر

مؤلف پس از بیان مطالبی پیرامون سحر، مناسب می‌بیند تا چگونگی علاج و نابودی سحر را بیان نماید؛ بی‌تردید، درمان و رفع سحر با روش مشروع، به قصد رضایت و خشنودی الله، فضیلت بزرگی دارد.

دلیل اول:

جابر می‌گوید که درباره‌ی درمان سحر با کمک سحر، از رسول الله ﷺ سؤال شد؛ پس فرمود: «هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» از کارهای شیطان است. رَوَاهُ أَحْمَدُ - بِسَنَدٍ جَيِّدٍ - وَأَبُو دَاوُدَ.

دلیل دوم:

از احمد نیز درباره‌ی آن سؤال شد؛ پس گفت: ابن مسعود آنرا مطلقاً مکروه و ناپسند می‌دانست.

- «النَّشْرَةِ»: درمان و رفع سحر با سحر دیگر است که در جاهلیت رواج داشت.
- «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»: نسبت دادن این کار به شیطان، بلیغ‌ترین و رساترین سخن برای بیان زشتی و نادرستی آن است.
- «يَكْرَهُ هٰذا»: کراهت در نزد متقدّمین، به‌معنای حرام بودن است.
- «يَكْرَهُ هٰذا كُلَّهُ»: منظور از آن، درمان جادو با جادو است که کاری شیطانی می‌باشد.

دلیل سوم:

بخاری از قتاده نقل می‌کند: به ابن مسیّب گفتم: رَجُلٌ بِهِ طِبٌّ أَوْ يُؤَخَّذُ عَنِ امْرَأَتِهِ؛ أَيُحَلُّ عَنْهُ أَوْ يُنَشَّرُ؟ مردی که سحر شده یا از همبستری با همسرش منع شده است، آیا جادویش برطرف شود؟ گفت: (لَا بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا يُرِيدُونَ بِهِ الإِصْلَاحَ، فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ فَلَمْ يُنْهَ عَنْهُ) ایرادی ندارد؛ قصدشان اصلاح و بر طرف کردن مشکل است؛ آن‌چه منفعت دارد، نهی نمی‌شود.

- «طِبٌّ»: جادو، طب به معنای درمان بیماری است؛سحر را بنا بر فال نیک و خوش گمانی، طب نامیده‌اند؛ همان‌طور که مارگزیده را سلیم (سالم) و شکسته را جبیر (محکم و راست) می‌نامند.
- «يُؤَخَّذُ عَنِ امْرَأَتِهِ»: محبوس می‌شود و نمی‌تواند با همسرش نزدیکی کند؛ این گونه‌ای سحر است.

دلیل چهارم:

از حسن روایت شده است: جادو را فقط جادوگر برطرف می‌کند.

ابن قیّم می‌گوید: (نُشْرَة: برطرف کردن و درمان سحر؛ دو گونه است:

نوع اول: درمان با سحری مانند خودش است؛ این نوع، از کارهای شیطان می‌باشد؛ سخن حسن به همین نوع اشاره دارد؛ درمان‌کننده و جادوشده، با انجام کاری که شیطان می‌پسندد، به او تقرّب می‌جویند. پس کارش را از شخص مسحور باطل می‌کند و جادو را برطرف می‌سازد.

نوع دوم: درمان سحر با رقیه، تعویذ، دعا و داروهای مباح؛ این نوع درمان، جایز است.

پاسخ به شبهه‌ی: سحر فقط با سحر نابود می‌شود:

١. درمان سحر با سحر، خلاف قرآن، سنت، روش صحابه و سلف ؒ است.

٢. چنین کاری سبب تضعیف و سهل‌انگاری در درمان با قرآن و دعاهای مسنون است.

٣. سبب تقویت و جای گرفتن سحر و ساحر در میان مردم می‌شود.

٤. سبب تزلزل در اعتقاد به آیای و ادعیه‌ای می‌شود که برای درمان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

٥. برای درمان سحر، ناشر (درمانگر) و منتشر (جادوشده) باید کارهایی را برای نزدیک شدن به شیطان انجام دهند؛ سپس او نیز سحر را باطل می‌کند و منتشر درمان می‌شود.

٦. بنا بر فرموده‌ی پیامبر ﷺ، اگر شخص مسحور صبر و بردباری پیشه کند، اجر و پاداش دارد.

٧. درمان سحر با سحر، بر جادوی شخص مسحور می‌افزاید و به‌طور کامل از آن پاک نمی‌شود.

٨. وقتی پیامبر ﷺ جادو شد، با رقیهی شرعی درمان گردید نه با جادو.

مسائل:

یکم: پیامبر از نُشرة (نابود کردن سحر با سحر) نهی فرموده است.

دوم: درمان جادو دوراه دارد؛ یکی شرعی و مجاز و دیگری باطل و نهی شده.

درمان سحر با رقیه شرعی، نعویذ مشروع، داروها و دعاهای مسنون، جایز است؛ اما از درمان سحر با سحر، منع شده است؛ والله أعلم.

[۲۸] تَطَیُّر و فال بد زدن

- تَطیُّر و بدشگونی، با توحید در تضاد است: [۱] زیرا کسی که فال بد می‌زند، بر غیر الله توکل و اعتماد دارد نه بـر الله تعالی. [۲] به امری پایبند شده که حقیقت ندارد؛ بلکه فقط خیال و وهم است؛ اما توحید، عبادت و کمـک خواستن حقیقی از الله می‌باشد.
- «تَطیُّر و فال بد زدن» از دیدگاه شرع: فال بد زدن به:

۱. امری دیدنی: دیدن پرنده‌ای سیاه و فال بد زدن به آن.
۲. امری شنیدنی: کسی گفتگوی دو نفر را می‌شنود که می‌گویند: حیف شد؛ چه زیانی؛ پس کـارش را شـوم می‌بیند.
۳. زمان و مکان مشخص: شوم دانستن برخی زمان‌ها یا مکان‌ها.

دلیل اول و دوم:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ بـدیُمنی و بـدبختی آن‌هـا، نزدِ الله است ولی بیشترشان نمی‌دانند.

و نیز می‌فرماید: ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ گفتند: شوم بودنتان، با خودتان است.

- «طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ»: به هر مشکلی که دچار می‌شوند، از جانب الله است؛ اوست که آن مشکل را برایشان حکـم نمود و به موسی ؑ و قومش ارتباطی ندارد؛ بلکه آن زمان، آن‌ها مایه‌ی خیر و برکت بودند.
- ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ بدشگونی شما، همراه خودتان و از اعمال شماست؛ خودتان علت شوم بودنتان هستید.
- میان دو آیه، منافاتی وجود ندارد؛ آیه‌ی نخست بدین معناست کـه ایـن وضـعیت، بنـا بـر حکـم و تقدیر الله می‌باشد؛ آیه‌ی دوم بیان می‌کنـد کـه عامـل ایـن حکـم، خودشـان هسـتند؛ در حقیقـت، بدشگونی و وضعیت بدشان، همراه و با خودشان است.

دلیل سوم و چهارم:

ابوهریره رحمه الله نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طِيَرَةَ، وَلَا هَامَةَ، وَلَا صَفَرَ» نه بیماری (بدون خواست الله) منتقل می‌شود، نه چیز نحسی وجود دارد، نه پرنده‌ای از روح مردگان حقیقت دارد و نه مار در شکم که سبب بیماری شود. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و مسلم در ادامه می‌افزاید: «وَلَا نَوْءَ، وَلَا غُولَ» و نه ستاره‌ی شوم وجود دارد و نه غول.

انس می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَأْلُ» نه انتقال بیماری حقیقت دارد و نه هـیچ چیز نحسی؛ و از فال خرسَند شدم. پرسیدند: فال چیست؟ فرمود: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ» سخن پاک.

- «لَا عَدْوَى»: أراد أن يبطل اعتقاد الجاهليّة في أنَّ المرض هو المؤثِّر بذاته، أوالمعنى: لا عدوى مؤثِّرةٌ بذاتها؛ بل هي سببٌ لانتقال المرض بإذن الله.
- «وَلَا هَامَةَ»: پرنده‌ای شبیه به جغد که برخی آن‌را همان جغد می‌دانند و گمان می‌کنند شوم است.
- «وَلَا صَفَرَ»: به سه معناست:
  ١. ماه صفر: اعراب این ماه را شوم و نحس می‌دانستند؛به‌ویژه برای ازدواج.
  ٢. نوعی بیماری در شکم شتر که دیگر شترها سرایت می‌یابد.
  ٣. به معنای «نسيء»؛ حرمت ماه را تا صفر به تأخیر می‌انداختند تا د رماه محرّم، نبرد کنند.
- «وَلَا نَوْءَ»: منازل و حالات ماه؛ هر ستاره، جایگاهی در آسمان دارد؛ اعراب برخی از این ستارگان را نحس و شوم می‌دانستند و می‌گفتند: فلان ستاره نحس است و فلان ستاره، خیر و خوش‌یُمن است.
- «وَلَا غُولَ»: در جاهلیت وقتی عرب به سفر می‌رفت، شیاطین در دلش ترس می‌انداختند و او از رفتن به جایی که می‌خواست، احساس اندوه و ترس داشت.
- الَّذي نفاه الرَّسول ﷺ هو تأثيرها، وليس المقصود بالنَّفي نفي الوجود، فالعبد ينطلق إلى ما يريد بانشراح صدر وتيسير واعتماد على الله، ولا تسيء الظن بالله.
- میان نصوص بیان شده و این فرمایش رسول الله ﷺ تعارضی وجود ندارد: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ...» (اگر نحس بودن در چیزی باشد ...) زیرا:
  ١. زیرا این حدیث، از متون متشابه است و آن‌چه درباره‌ی فال بد و شرک بیان شد، از نصوص محکم می‌باشد.
  ٢. فال بد زدن و بدشگونی، به هر سکلی که باشد، ناپسند و نکوهیده است؛ کسب سود و دفع ضرر، فقط در اختیار الله متعال می‌باشد.
  ٣. مشروع است که بنده با کمک اسباب و عوامل، از یک قدر و حکم الله به قدر و حکم دیگرش پناه ببرد؛ اما فال بد زدن، مشروع نیست.
  ٤. شوم و نحس که در حدیث آمد، برای کسی است که فال بد می‌زند نه کسی که بر الله توکل کند.
  ٥. ابن قیّم رحمه الله می‌گوید: کسی که از چیزی غیر از الله بترسد، همان چیز بر او مسلّط می‌شود. وقتی بنده، کسی غیر از الله را دوست بدارد، بدان اذیت و مجازات می‌شود؛ کسی که به غیر الله امید داشت، با آن حقیر و رسوا می‌گردد.

دلیل پنجم:

ابو داود با سند صحیح، از عُقْبَة بن عامر روایت می‌کند: درباره‌ی فال بد زدن، نزد رسول الله ﷺ سخن به میان آمد؛ فرمود: «أَحْسَنُهَا: الْفَأْلُ، وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ؛ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْـحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ» بهترین نوع فال زدن، سخن پاک و درست است و هیچ مسلمانی را دچار تردید نمی‌نماید؛ اگر چیز ناپسندی را دیدید، بگویید: یا الله! فقط تو هستی که خوبی‌ها را عطا می‌نمایی؛ و فقط تو هستی که بدی‌ها را دور می‌فرمایی؛ هر قدرت وتوانی، از آنِ توست.

تفاوت فال و تطیّر	
فال	تطیّر (نحس دانستن)
هر آن‌چه انسان را بر چیزی پسندیده، اعم از سخن یا کاری یا صدایی، برانگیزد.	شوم دانستن مکان، زمان، سخن یا صحنه‌ای
توکل انسان بر الله را زیاد می‌کند.	سبب تزلزل و ضعف توکل بر الله می‌شود.
مستحب است.	• اگر آن‌را سبب بداند، شرک اصغر است. • اگر خود آن‌را مؤثر بداند، شرک اکبر است.
سبب خوش‌گمانی به الله تعالی می‌شود.	سبب بدگمانی به الله تعالی می‌شود.
عملکرد موحّد است که حقیقت توحید را عملی می‌نماید.	عملکرد و سلوک منافق و کافر است.
بدون قصد و تلاش، روی می‌دهد.	با قصد و عمد انجام می‌شود؛ مثل عیافه.
محدودیتی برای رفتن یا برگشت ندارد؛ به آن‌چه بشنود یا ببیند، اتکا نمی‌کند و فقط بر تلاش و سرور می‌افزاید.	تکیه بر شنیده‌ها و دیده‌ها، سبب لزوم انجام یا برگشتن است؛ پس در تصمیم، مؤثر می‌باشد.
سبب تعلّق به الله می‌گردد.	پیوند با الله کم می‌شود و تعلّق به فال‌گیری بیشتر.

- مثال ۱: شخصی قصد ازدواج دارد؛ وقتی نام دختر را می‌پرسند، اگر نامی باشد که آن‌را بپسندد، ازدواج می‌کند و اگر نپسندد، برمی‌گردد؛ پس نحس دانستن، عامل اصلی تصمیم‌گیری است.
- مثال ۲: فردی تصمیم قاطع برای ازدواج با دختری دارد؛ نامش را می‌پرسد و می‌پسندد؛ این از باب فال خوب زدن است؛ یعنی فرد تصمیم ازدواج داشت و نام دختر هر چه باشد، وی قصد ازدواج دارد.
- برخی مردم برای فال گرفتن، قرآن را به طور تصادفی باز می‌کنند؛ اگر آیه‌ی عذاب را دیدند، آن کار را سوم و بد می‌دانند و اگر آیه‌ی رحمت دیدند، می‌گویند: نشانه‌ی خوبی است؛ این کار مانند رفتار مردم دوران جاهلیت است که با چوب‌ها، قرعه‌کشی می‌کردند و فال می‌زدند.
- «عُقْبَة بن عامر»: عروة بن عامر درست است.
- «وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا»: وقتی فال بد زدن و شوم دانستن چیزی، انسان را از انجام کارش باز دارد، پس او مسلمان نیست.
- «وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»: حرف باء (بِکَ) در این‌جا به چند معناست: [۱] در [۲] برای کمک گرفتن [۳] بیان علّت و سبب بودن چیزی.

دیدگاه مردم در خصوص فال گرفتن:

فرد را از انجام کارش باز نمی‌دارد و با توکل بر الله، کارش را انجام می‌دهد؛ **این عملکرد که مبنای دین است، عملکرد موحّد می‌باشد.**	به فال بدش اعتقاد دارد و دست از کار می‌کشد: **اگر معتقد باشد که این فال، سبب است، مرتکب شرک اصغر می‌ود؛ اگر معتقد ایت که خود فال مؤثر است، به شرک اکبر گرفتار می‌باشد.**	کارش را با نگرانی و اندوه انجام می‌دهد و ترس آن دارد که فال بدش، محقّق شود؛ **این فرد، گناهکار است.**

دلیل ششم:
در روایت مرفوعی از ابن مسعود آمده است: «الطِّيَرَةُ شِرْكٌ، الطِّيَرَةُ شِرْكٌ، وَمَا مِنَّا إِلَّا؛ وَلَكِنَّ اللهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ» فال بد زدن، شرک است؛ ففال بد زدن، شرک است؛ چنین کسی، از ما مسلمانان نیست؛ الله، آن‌را با توکل از میان برده است. (روایت ابو داود و ترمذی که آن را صحیح می‌داند).

- «وَمَا مِنَّا إِلَّا»: کسی‌که فال بد بزند، از ما نیست؛ این واژه را بیان نفرمود زیرا گفتنش زشت بود و می‌خواست از گفتن سخنان مربوط به شرک، دوری کند و فقط توحید را بر زبان آورد و عملی سازد؛ هر چند بیانکننده‌ی کفر، کافر نیست.
- توکل به معنای باور کامل به اعتماد بر الله در کسب سود و دفع زیان است و بهره بردن از عواملی که الله تعالی قرار می‌دهد.

دلایل هفتم و هشتم:
احمد این حدیث را از ابن عَمْرو نقل می‌کند: «مَنْ رَدَّتْهُ الطِّيَرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ؛ فَقَدْ أَشْرَكَ» کسی‌که فال بد، او را از کارش باز دارد، شرک ورزیده است؛ گفتند: کفاره‌اش چیست؟ فرمود: «أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ، وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ» بگوید: ای الله! هیچ خیری نیست، مگر خیر تو؛ هیچ فال خوبی نیست مگر از سوی تو و هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. وی در حدیث فضل بن عباس رحمه الله می‌آورد: «إِنَّمَا الطِّيَرَةُ مَا أَمْضَاكَ أَوْ رَدَّكَ».

راه درمان تطیّر و فال بد زدن

۱. عملی نمودن و تحقّق توحید؛ زیرا الله تعالی، با اصل توکّل، تطیّر و بدگمانیرا از میان می‌برد و بر تحمّل و بردباری فرد می‌افزاید.
۲. گفتن دعایی که رسول الله ﷺ به امّتش آموخت: «اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ...».
۳. فال خوب زدن و خوش‌گمانی؛ مسلمان نباید فال بد و شوم بودن چیزی را به دل راه دهد.
٤. مؤمن باید برای انجام کاری که مصلحت می‌داند، تلاش نماید و با سختی‌ها و شکست‌های آنی، رنجور نشود و آن‌قدر سعی کند تا الله تعالی راه گشایشی برایش قرار دهد.

قرعه	قسم دادن تیر
جایز است	گناه کبیره و نوعی شرطبندی است
با هدف شرعی انجام می‌شود	با هدف مشروع انجام نمی‌شود
برای تعیین حقّ میان دو طرف است	برای تعیین خوب از بد و شبیه ادعای غیب با اتّکا به شانس است
کردار موحّدان	کار مشرکان
قرعه برای صف اول نماز و اذان	کسب خیر و برکت با انداختند سنگ‌های معدنی
به صاحب حق اختصاص دارد و تقسیمش ممکن نیست	به کسی تعلق می‌گیرد که حقی در آن ندارد و شاید قسمت شود

مسائل:

یکم: آیه‌ی ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ با آیه‌ی ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ تعارضی ندارد.

دوم: نفی سرایت بیماری؛ یعنی خود بیماری انتقال نمی‌یابد؛ بلکه عامل انتقال است.

سوم: نفی فال بد زدن؛ این کار وجود دارد، ولی تأثیری ندارد..

چهارم: نادرست بودن اعتقاد به شوم بودن جغد یا پرنده‌ای شبیه به آن.

پنجم: ردّ اعتقاد به نحس بودن ماه صفر برای انجام برخی کارها؛ زمان، تأثیری در کارها ندارد و این بنا بر تقدیر و حکم الله می‌باشد؛ ماه صفر هم مانند دیگر زمان‌ها، رخدادهای خوب و بدی را به همراه دارد. اما برخی مردم که کاری را در ماه صفر پایان می‌دهند، آن‌را مناسبت قرار می‌دهند و می‌گویند: در ماه صفر پـرخیر و برکـت، انجـام شد؛ چنین اعتقادی، بدعت‌گزاری است و بر ناآگاهی می‌افزاید؛ ماه صفر، نه خوب است و نه بد.

ششم: فال نیک زدن، امری مستحب است.

هفتم: توضیح فال: هر آن‌چه انسان را به امری پسندیده مشتاق کند و روانه سازد.

هشتم: اگر با نیک‌اندیشی، امری ناپسند به دل راه یافت، آسیبی نمی‌رساند؛ بلکه الله آن‌را با توکل از میان می‌برد.

نهم: کسی که فال بد می‌زند و چیزی را نحس می‌شمارد، برای کفاره‌اش باید این دعا را بگوید: اللَّهُـمَّ لَا خَـيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ ...

دهم: نحس دانستن و فال بد زدن، شرک است؛ اگر خود آن چیز را مؤثر بداند، اکر است و اگر آن‌را سبب به شمار آورد، اصغر می‌باشد.

یازدهم: فال بد و نحس دانستن، آن است که انسان را از انجام کار باز دارد.

[۲۹] ستاره‌شناسی

- مؤلف بیان نکرده که ستاره‌شناسی نوعی شرک است؛ زیرا دو گونه‌ی تأثیری و محاسباتی می‌باشد.

دلایل اول تا سوم:

[۱] بخاری در صحیحش از قتاده نقل می‌کند: (خَلَقَ اللهُ هٰذه النُّجُومَ لِثَلَاثٍ: زِينَةً لِلسَّمَاءِ، وَرُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَعَلَامَاتٍ يُهْتَدَى بِهَا، فَمَنْ تَأَوَّلَ فِيهَا غَيْرَ ذَلِكَ أَخْطَأَ، وَأَضَاعَ نَصِيبَهُ، وَتَكَلَّفَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ) الله، ستارگان را به سه دلیل آفرید: زیبایی آسمان، سنگ زدن به شیاطین و نشانه‌هایی برای راهنمایی؛ کسی‌که تعبیر و تفسیری غیر از این کند، دچار اشتباه شده و پاداشش را از میان برده است و در آن‌چه بدان علم و آگاهی نداشته، به مشقّت افتاده است.

[۲] حرب نقل می‌کند که قتاده، آموزش حالات و منازل ماه را ناپسنده می‌داد و ابن عُيَيْنَه این کار را اجازه نمی‌داد.

[۳] احمد و اسحاق، یادگیری منازل و حالات ماه را مجاز دانسته‌اند.

- آن دسته از علمای سلف که آموزش ستاره‌شناسی را حرام می‌دانند، منظورشان حالتی است که ستاره‌ها را در رخدادهای دنیا مؤثر می‌دانند.
- علمایی که ستاره‌شناسی را مجاز دانسته‌اند، منظورشان کاربرد گاهشماری و محاسبات این علم است.

دلیل چهارم:

ابو موسی نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ، وَقَاطِعُ الرَّحِمِ، وَمُصَدِّقٌ بِالسِّحْرِ» سه نفر وارد بهشت نمی‌شوند: شراب‌خوار، قطع کننده‌ی پیوند خویشاوندی و تأیید کننده‌ی سحر. (روایت احمد و ابن حِبّان در صحیحش)

- «لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»: از جمله احادیث هشداردهنده است که با نصوص مژده، نسخ نمی‌شود؛ چنین حالتی، هشدار را شدیدتر می‌نماید.
- «مُدْمِنُ الْخَمْرِ»: کسی‌که شراب بسیار می‌نوشد؛ شراب چیزی است که به‌خاطر ایجاد لذّت و سرخوشی، قدرت تشخیص و تفکر را از بین می‌برد.
- «وَقَاطِعُ الرَّحِمِ»: الرَّحم به‌معنای خویشاوندی؛ چگونگی صله‌ی رحم در شرع مشخص نشده و به عرف هر منطقه بازمی‌گردد؛ البته مشروط به این‌که با قوانین شرع در تضاد نباشد.
- «وَمُصَدِّقٌ بِالسِّحْرِ»: بنا بر این شاهد حدیث، ستاره‌شناسی با دیدگاه تأثیر ستاره بر رویدادها و سرنوشت انسان، نوعی سحر است.

پيرامون كبيره

- تعريف كبيره: شيخ الإسلام $ مى گويد: «گناه كبيره، يعنى هر چيزى كه مجازات مشخصى برايش تعيين شده است» مثل لعنت، خشم، راندن از خود و يا بى گناه دانستن فرد مرتكب، كافر يا مشرک دانستن مرتكب، مؤمن ندانستن فرد مرتكب به كبيره، تشبيه كردنش به زشت‌ترين حيوانات...
- حكم مرتكب كبيره: بنا بر ايمانش، مؤمن است و چون مرتكب كبيره شده، فاسق است. و بنا بر خواست الله، يا مجازات مى‌شود و يا آمرزيده.
- آيا گناهان كبيره تعريف شده و داراى تعداد مشخصى خستد؟ تعريف شده‌اند ولى تعداد مشخصى ندارد.
- كبيره بزرگتر است يا شرک اصغر؟ ترتيب معصيت و گناه بدين شكل است:
- صغيره، كبيره، شرک اصغر و در نهايت شرک اكبر؛ زيرا: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ ابن مسعود رحمه الله مى گويد: «لأن أحلف بالله كاذبًا خيرٌ من أن أحلف بغيره صادقًا» اگر به دروغ، به الله سوگند بخورم، بهتر از آن است كه به غير الله، سوگند حقيقى بخورم. سوگند دروغ به الله، گناه كبيره است و سوگند به غير الله، هر چند حقيقت باشد، شرک اصغر است.
- آيا كبيره، پاداش كار خوب را از ميان مى برد يا بايد از آن توبه نمود؟ بايد توبه كرد؛ زيرا پيامبر ﷺ فرمود: «النَّائِحَةُ إِنْ لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا...» و «... إِذَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ...».
- آيا توبه از برخى گناهان، درست است؟ بله؛ البته بهتر است توبه از تمام گناهان صورت گيرد.
- آيا مرتكب كبيره، مورد محبت و لطف الله قرار مى‌گيرد يا مورد خشم او؟ به اندازه‌ى ايمانش، مورد لطف و محبّت و به‌اندازه‌ى گناهانش، مورد خشم قرار مى گيرد و هنگام ارتكابش، ملاک نيست.
- آيا كبائر با هم تفاوت دارند؟ بله؛ زيرا پيامبر ﷺ فرمود: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ عَلَى أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟».
- مرتكب كبيره، چه ناميده مى‌شود؟ بنا بر ايمانش، مؤمن است و بنا بر كبيره‌اش، فاسق؛ نه مانند مرجئة كه مى گويند: ايمانش كامل است؛ و نه مانند خوارج كه مى گويند: كافر است.

مسائل:

يكم: حكمت و دليل آفرينش ستارگان: زيبايى آسمان، دور كردن شياطين و نشانه‌هايى براى محاسبه و مسيريابى است.

دوم: پاسخ به كسانى‌كه ستاره را در رويدادها و سرنوشت انسان، مؤثر مى‌دانند.

سوم: بيان ديدگاه‌هاى مختلف در خصوص آموزش حالات و منازل ماه.

چهارم: هشدار و وعيد به كسى‌كه مى‌داند سحر، باطل است و آن‌را تأييد و باور مى كند.

[۳۰] باران خواستن از ستارگان

۱. شرک اکبر: باران را از طبیعت می‌خواهد و خود ستارگان را در برآوردن نیازهایش، مؤثر می‌داند.

۲. شرک اصغر: معتقد است که ستارگان، سبب هستند و الله، خالق و فاعل است.

دلیل اول و دوم:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ﴾ به‌جای شکرگزاری نعمت و روزی‌تان، شما تکذیب می‌کنید.

ابو مالک اشعری رحمه الله نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْـجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ: الْفَخْرُ بِالأَحْسَابِ، وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ، وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ، وَالنِّيَاحَةُ» چهار خصلت در امتم وجود دارد که از جاهیت است و آنرا کنار نمی‌گذارند: افتخار به نژاد و اصل، دشنام به نسب و خویشاوندان، خواستن باران از ستارگان و نوحه و زاری. همچنین فرمود: «النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا؛ تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ، وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ» اگر نوحه کننده پیش از مرگش توبه نکند، در روز رستاخیز، در حالی ایستاده می‌شود که لباسی از قیر یا مس گداخته بر تن دارد و بدنش را بیماری پوستی، پوشانده است. (روایت مسلم).

- «وَتَجۡعَلُونَ»: تکذیب می‌کنید که نعمت، از جانب الله است و آنرا به غیر او نسبت می‌دهید.
- «أَرْبَعٌ»: بیان این مقدار، به معنای انحصار نیست؛ زیرا کارهای دیگری هم در همین طراز قرار می‌گیرند؛ هدف پیامبر ﷺ تقسیم‌بندی و بیان تعدادی از این امور بود تا قابل فهم و حفظ باشد.
- «الْـجَاهِلِيَّةِ»: دوران پیش از بعثت: منظور، بیان انزجار و ناخرسندی از آن است؛ دورانی که سرتاسر جهل و زشتی بود.
- «لَا يَتْرُكُونَهُنَّ»: منظور، خبر دادن از حال امّت و هشدار است و به‌معنای تأکید و اقرار نیست.
- «الْفَخْرُ بِالأَحْسَابِ»: فخرفروشیدرباره‌ی شرف و سروری و مقام است؛ افتخار باید بـه تقـوای الله باشد تا انسان را از فخرفروشی و تکبر باز دارد؛ هرقدر نعمت‌های الاهی در حق انسان زیاد شود، تواضع و فروتنی او باید نسبه به خالق و مخلوق زیاد گردد.
- «وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ»: تمسخر و عیب گرفتن به اصل و نسب فرد.
- «وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ»: نسبت دادن ریزش باران، به ستاره.
- «وَالنِّيَاحَةُ»: شیون و زاری بلند بر مردگان برای نوحه‌سرایی.

«تُقَامُ» از قبرش برخیزد؛ «سِرْبَالٌ» لباس گشاد و پهن، «قَطِرَانٍ» قیر یا مس گداخته، «جَرَبٍ» بیماری پوستی، این بیماری، تمام بدن او را می‌گیرد؛ وقتی قیر یا مس گداخته با بیماری پوستی جمع شود، شدت عذاب بیشتر است؛ حکم عذاب این است که وقتی فرد، بر مصیبتش که او را فرا گرفته صبر نکند، به چنین مجازات فراگیری دچار گردد.

دلیل نامگذاری رستاخیز به «قیامة»:

ثیام و استادن مردم: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾	قیام و ایستادن شاهدان: ﴿وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ﴾	قیام و برپا کردن توازوی اعمال: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾

دلیل سوم و چهارم:

مسلم و بخاری از زید بن خالد رحمه الله روایت می‌کنند: رسول الله نماز صبح را در حدیبیه برایمان امامت نمود؛ هنوز هوا کمی تاریک بود؛ نماز که تمام شد، رو به مردم فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» می‌دانید پادشاه و مالکتان چه فرمود؟ گفتند: الله و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. فرمود: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ؛ فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا؛ فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». برخی بندگانم، به من ایمان دارند و کافر هستند؛ کسی که بگوید: باران با فضل و رحمت الله بر ما بارید، پس به من ایمان آورده و به ستاره کفر ورزیده است و کسی که بگوید: به‌خاطر فلان ستاره، باران بر ما بارید، به من کفر ورزیده و به ستاره ایمن آورده است.

بخاری و امسلم، همین حدیث را از ابن عباس هم روایت می‌کنند که در ضمن آن آمده است: برخی گفتند: لَقَدْ صَدَقَ نَوْءُ كَذَا وَكَذَا؛ فلان ستاره درست است. پس الله تعالی، آیات ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ﴾ را تا عبارت ﴿تُكَذِّبُونَ﴾ را نازل نمود.

- «فَلَآ»: لا برای آگاه نمودن و خبر دادن است؛ بدین معنا: آگاه باش؛ سوگند به جایگاه ستارگان.
- چرا الله تعالی که حقیقت‌گوی مطلق است و به سوگند نیازی ندارد، باز هم سوگند می‌خورد؟ زیرا:
  1. از اسلوب‌های بیان عربی برای تأکید بر امری، سوگند خوردن است.
  2. ایمان و یقین مؤمن را افزایش می‌دهد؛ استفاده از عبارات تأکیدی بیشتر برای زیاد نمودن ایمان بنده، مانعی ندارد.
  3. الله تعالی به اموربزرگی سوگند می‌خورد که دلیل بر کمال قدرت و علم و عظمت ذات اوست.
  4. بیان بزرگی چیزی که بدان سوگند می‌خورد؛ زیرا تنها به امور عظیم و بزرگ سوگند می‌خورد.
  5. توجه به مخاطب؛ زیرا مخاطبش نیاز به توجه و اثبات و تأکید دارد.
- «كَرِيمٌ»: بدین معناست: [۱] پسندیده و بی‌نظیر؛ چیزی بهتر و پسندیده‌تر از قرآن نیست. [۲] بسیار بخشنده؛ اهل خویش را از برکت‌ها و خوبی‌های دینی، دنیوی، جسمی و قلبی، برخوردار می‌نماید.

- «فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ»: لوح محفوظ یا برگه‌هایی که در دستان فرشتگان است.
- «لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ»: منظور فرشتگان است؛ البته بدین اصل اشاره دارد که هر کس قلبش عاری و پاک از گناه و معصیت شود، قرآن را درک می‌نماید.
- «تَنزِيلٌ»:

[١] قرآن برای تمام آفریدگان نازل شده است و پیام و رسالتش عمومی می‌باشد.

[٢] از طرف ربّ و پادشاهشان نزا شده است؛ پس هم حکم است و هم حاکم.

[٣] نزول قرآن، بر کمال ربوبیت الله دلالت دارد و رحمتی برای بندگان است.

[٤] قرآن، کلام الله است و مخلوق به‌شمار نمی‌رود.

- «مُّدۡهِنُونَ»: می‌ترسید؛ شایسته‌ی شما نیست که بترسید؛ کسی که قرآن همراه اوست، باید با شجاعت اظهار نماید.
- «وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ»: به‌جای شکرگزاری، تکذیب می‌کنید و دروغ می‌شمارید و این از نادانی شماست.

مسائل:

یکم: تفسیر این آیه از سوره‌ی واقعه: ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ﴾.

دوم: بیان چهار خصلت مردم عصر جاهلیت: افتخار به حسب و مال، طعنه و دشنام به نسب و اجداد، درخواست باران از ستارگان، نوحه‌سرایی).

سوم: برخی از رفتارهای جاهلیت، کفرآمیز بود؛ باران خواستن از ستاره، دشنام به نام و نسب و نوحه‌سرایی.

چهارم: برخی رفتارهای کفرآمیز، سبب خروج از اسلام نیست؛ هر گونه درخواست باران از ستاره، کفر است؛ اما در تمامی موارد، سبب خروج از امت نیست.

پنجم: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ» برخی از بندگانم، هم به من ایمان دارند و هم کفر می‌ورزند؛ این حالت، زمان برخورداری از نعمت روی می‌دهد. انسان که نعمتی برایش فراهم می‌شود، نباید آن‌را مطلقاً به اسباب و عوامل نسبت دهد.

ششم: آگاهی در چنین موقعیت‌هایی که برگرفته از ایمان است؛ یعنی باران را به فضل و رحمت الاهی نسبت دهد.

هفتم: اطلاع از این که نسبت دادن باران به ستاره، سبب کفر می‌گردد.

هشتم: آگاهی از این سخن: «فلان ستاره، درست است».

نهم: از شیوه‌های یاددهی و یادگیری، طرح پرسش برای یادگیرنده است؛ مانند این سخن رسول الله ﷺ: «أَتَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» (آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرمود؟) این روش، سبب حضور قلب و توجه مخاطب می‌گردد و از نشانه‌های آموزش صحیح رسول الله ﷺ است.

دهم: هشدار به نوحه‌گران؛ آنان در رستاخیز، لباسی از قیر یا مس گداخته بر تن دارند و تمام بدنشان را پیسی فرا گرفته است.

آزمون بخش ششم (۷ باب)

سوال اول: میان فال و تطیّر چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

فال	تَطیُّر
....	....
....	....
....	....
قرعه	**قسم دادن تیر**
....	....
....	....

سوال دوم: پاسخ درست را با ☒ مشخص کنید:

۱- نشانه‌های جادوگر عبارتند از: ۱- .... ۲- ....
۳- .... ٤- .... ٥- ....

۲- عمر واژه‌ی طاغوت را بنا بر مثال و الگو، به شیطان تفسیر نمود. ☐درست ☐ نادرست

۳- ﴿ٱشۡتَرَىٰهُ﴾ یعنی: ....، ﴿مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ یعنی: ....

٤- «اجتنبوا» واژه‌ای بلیغ‌تر و رساتر از «اترکوا» می‌باشد؛ زیرا اجتناب، یعنی رها کردن و دور شدن. ☐درست ☐ نادرست

٥- عبارت «السَّبْعَ المُوبقَاتِ» به‌معنای انحصار ☐هست ☐نیست.

٦- آیا در متون شرعی، عدد دارای مفهوم است؟..

۷- دلیل آوردن عدد چیست؟..

۸- کسانی که کشتنشان حرام می‌باشد، .... نفرند: ☐ ۳ ☐ ٤ ☐ ٥

۹- حرام است: ☐ فقط رباخواری ☐ رباخواری و مواردی دیگر

۱۰- یتیم، پسر یا دختری است که (☐ پدرش ☐ مادرش) را (☐ پیش ☐ پیش یا پس) از سن بلوغ، از دست داده باشد.

۱۱- محصَنات یعنی زنانی که: ☐ آزاد هستند ☐ از زنا پاک و مبرّا هستند

۱۲- حاکم شرع باید ساحر را بکشد: ☐ بدون درخواست توبه ☐ بعد از درخواست توبه

۱۳- جبت یعنی: ☐ سحر ☐ هر چیزی که در آن، خیر و خوبی نباشد؛ مانند سحر و ...

۱٤- طاغوت یعنی: ☐ شیطان ☐ هر چیزی که بنده، پا از حدودش فراتر گذارد؛ اعـم از معبـود و امام و فرمانروا

۱٥- عیافه من انواع فال بد زدن و تطیّر است. ☐ درست ☐ نادرست

۱٦- کسی که ستاره‌شناسی را یاد بگیرد، سحر را یاد گرفته است. ☐ درست ☐ نادرست

۱۷- حالات و تغییرات اجرام آسمانی، به اتفاقاتی که در زمین می‌افتد، ارتباط ☐ ندارد ☐ دارد.

۱۸- گنجاندن بحث سخن‌چینی در بحث سحر، ☐ اشتباه ناسخان است ☐ برای برقـراری پیونـد میان آنهاست.

۱۹- عبارت «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» چه مفهوم دارد: ☐ برای مدح است ☐ برای نکوهش است ☐ واضعیتی را بیان می‌نماید و سپس تأثیرش را مدّ نظر قرار می‌دهد

۲۰- «عرَّاف» یعنی: ☐ افلگیر ☐ اسم عام برای هر شخصی که ادّعای غیب‌گویی دارد

۲۱- باب «رمّال و فالگیر» برای بیان .... آمده است: ☐ معرفی آنان ☐ چگونگی رفتن نـزد آنـان ☐ حکم آنان ☐ همه‌ی موارد

۲۲- از دیدگاه ابن عبّاس ﷺ، یادگیری ابجد، به ..... نوع تقسیم می‌شود. ☐ دو ☐ یک.

۲۳- کسی که فالگیر و پیشگو را تأیید کند و در عین حال، اعـتراف دارد کـه فقـط الله از غیـب بـاخبر است، کفرش از نوع ☐ اکبر ☐ اصغر است.

۲٤- وقتی یک زن به دیگری بگوید: من برایشوهرت جادویی تهیه می‌کنم و ایـن‌گونـه بـر تـو گنـاهی نیست: ☐ هر دو در گناه جادو شریکند ☐ گناهی بر فرد دوم نیست

۲٥- رجلٌ به طِبٌّ یعنی: ☐ جادو از باب فال نیک زدن ☐ درمان بیماری

۲٦- نصوص و اقوال سلف بدین نکته اشاره دارد که جادو با جادو، رفع ☐ می‌شود ☐ نمی‌شود.

۲۷- جادو به کدام مورد برطرفمی‌گردد: ☐ حجامت ☐ خواندن آیة الکـرسيّ ☐ دعـایی ماننـد: «رَبَّ النَّاس أَذْهِب الْبَأْسَ...» ☐ همه‌ی موارد

۲۸- تطیّر و نحس دانستن، با توحید در تضاد است؛ زیرا تطیّر: ☐ مانع توکل بر الله و به‌معنای توکـل نمودن بر غیر الله است ☐ وابستگی به امری وهمی و خیالی است ☐ هر دو مورد

۲۹- الله متعال فال بد آل فرعون را با کدام آیه باطل اعلام نمود:
☐ ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ ☐ ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾

۳۰- این عبارت، گفتار کیست ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾: ☐ مردم ☐ پیامبران

۳۱- سرایت بیماری به فرمان الله، در کدام نوع از بیماری‌هاست؟
☐ حسّی ☐ معنوی و اخلاقی ☐ هر دو

۳۲- عبارت «لَا عَدْوَى وَلَا طِيَرَةَ وَلَا هَامَةَ وَلَا صَفَرَ» به‌معنای نفی ...... موارد مذکور در آن می‌باشد:

☐ وجود ☐ تأثیر

۳۳- گفتن عبارت: ماه صفر، ماه پر خیر و برکت است»: ☐ جایز است ☐ فـال خـوب زدن اسـت ☐ تقویت یک بدعت، با بدعت دیگر است.

٣٤- هنگام شنیدن صدای سگ یا الاغ، گفتن: «خیر است إن شاء الله» جایز: ☐ است ☐ نیست

٣٥- گفتن عبارت «این ستاره، مایه‌ی سعادت و خوش‌وقتی است» جایز: ☐ است ☐ نیست

٣٦- فال یعنی: ☐ عبارت پاک و درستی که فقط برای سخن گفتن است ☐ هر آن‌چه انسـان را بـه انجام کار پسندیده تشویق کند؛ اعم از یک سخن، کار، منظره‌ای که‌ببیند یا صدایی که بشنود

۳۷- کسی که چیزی را نحس بداند و از ترس تأثیرش، آن را با نگرانـی و نـاراحتی انجـام دهـد، (☐ اشکالی ندارد ☐ مرتکب شرک اصغر شده ☐ گناهکار است) و اگر از ترس، آن کار را انجـام ندهد، مرتکب ☐ شرک اصغر ☐ گناه کبیره شده است.

۳۸- فال نکوهیده، بدین معناست که فال پسندیده نیز وجود دارد. ☐ درست ☐ نادرست

۳۹- تنفّر از برخی اعداد، مکان‌ها یا راه‌ها،.... است: ☐ مباح ☐ فال بد زدن

٤٠- کسی که برای تصمیم ازدواجش، گلبرگ‌های گلی را با انجام ازدواج یا انصـراف از آن بچینـد، این کار: ☐ فال نیک گرفتن است ☐ فال بد گرفتن و تطیّر است

٤١- شخصی که برای سفرش تردید دارد و برای استخاره، قرآن را تصادفی می‌گشاید و با دیدن آیه‌ی رحمت، سفرش را آغاز می‌کند: ☐ فال خوب زدن است ☐ فال بد زدن است

٤٢- شخصی تصمیم سفر دارد؛ در میانه‌ی راه، کسی می‌گوید: الله به تو توفیق دهد؛ وی با این سخن، به سفرش تشویق می‌شود، این از باب .... است: ☐ فال خوب ☐ فال بد

٤٣- در دلش احساس بدی دارد اما نه نگران می‌شـود و نـه منصرـف مـی‌شـود: ☐ گنـاه‌کـار اسـت ☐ گناهی بر او نیست

٤٤- الله تعالی، برخی بیماری‌ها را مسری قرار داده است: ☐ درست ☐ نادرست

٤٥- انسان از هر چیزی غیر از الله بترسد، آن چیز بر وی مسلّط می‌شود و بـه سراغـش مـی‌آیـد؛ ایـن حالت، مجازات کسی است که برخی امور را نحس می‌داند. ☐ درست ☐ نادرست

٤٦- کسی زیاد می‌خندد و سپس می‌گوید: «الله یکفینا شرَّ الضَّحك» (الله تعالی مـا را از شر ایـن همـه خندیدن، در امان نگاه دارد) چنین سخنی: ☐ جایز است ☐ جایز نیست

٤٧- کسی برای انجام کاری، استخاره می‌نماید و در خواب، وحشت می‌کنـد، پـس آن کـار را انجـام نمی‌دهد: ☐ تطیر و فال بد زده است ☐ نتیجه‌ی استخاره است

٤٨- کسی که میان انجام دو کار، تردید دارد: ☐ دعا می‌کنـد ☐ مشـورت مـی‌نمایـد ☐ اسـتخاره می‌گیرد ☐ میان آن دو کار، قرعه مـی‌انـدازد ☐مـورد اول و دوم و اگـر تردیـد داشـت، نـماز

استخاره بخواند ☐ همه‌ی موارد

٤٩- کسی برای سفرش استخاره می‌نماید و در حین سفر، پیراهنش پاره می‌شود و از مسافرتش منصرف می‌گردد: ☐ تطیّر و فال بد زده است ☐ نتیجه‌ی استخاره‌ی اوست

٥٠- استخاره پس از تصمیم برای انجام یک کار است؛ زیرا: «فِي هَـٰذَا الْأَمْـرِ»: ☐ درست ☐نادرست

٥١- اعتقاد به این‌که ستاره دلیل باران است و الله، فاعل و انجام دهنده می‌باشد: ☐درست است ☐ شرک اصغر است

٥٢- دیدگاه‌های متفاوت علما درباره‌ی یادگیری منازل و حالات ماه، قابل جمع نمودن است؛ مانند اختلاف در علاج سحر با سحر: ☐ درست ☐ نادرست

٥٣- رَحِم یعنی: ☐ خویشاوندی ☐ خویشاوندان زن و شوهر

٥٤- سحر، در ذات و وجود اشیاءتأثیر دارد؛ مثلا چوب را به طلا تبدیل می‌کند. ☐ درست ☐ نارست

٥٥- بیان عدد و تعداد در نصوص شرعی، برای بیان تعداد و تقسیم‌بندی است؛ زیرا قابل درک بوده و در حافظه ماندگار می‌باشد. ☐ درست ☐ نادرست

٥٦- نسبت دادن برخی اعمال به دوره‌ی جاهلیت، برای ... است: ☐ بیان انزجار و نکوهش آن دوران ☐ بیان جهل و حماقت آن زمان ☐ هر دو

٥٧- گناهان کبیره، با اعمال صالح از بین نمی‌رود و باید توبه صورت گیرد. ☐درست ☐ نادرست

٥٨- صفت کریم برای قرآن، به چه معناست: ☐ عطا و بخشش فراوان ☐ بی‌نظیر و پسندیده ☐ هر دو

٥٩- منظور از «الْمُطَهَّرون» کدام است؟ ☐ فرشتگان ☐ قرآن را فقط فرد پاک لمس می‌نماید

سؤال سوم: عدد هر واژه از ستون (أ) را در کنار توضیح مناسبش از ستون (ب) بنویسید:

	أ	ب
١	هم‌پیمان	☐میان ما و او، امان‌نامه‌ای برای تجارت یا شناخت اسلام است.
٢	ذمّی	☐برای جادو و فالگیری، بر ماسه می‌زنند.
٣	جبت	☐میان ما و او، معاهده‌ی صلح است.
٤	پناه‌جو	☐در برابر جزیه‌ای که می‌چردازد، متعهّد هستیم.
٥	طیره	☐القطع والتَّفریق.
٦	عَضه	☐فصاحت کامل که عقل را می‌رباید و فکر را تغییر می‌دهد.
٧	گناه کبیره	☐اسمی که بر فالگیر و رمّال و ... گذاشته می‌شود.

٨	بیان	□هر چیزی که مجازات خاصی برایش تعیین شده است.
٩	طَرق	□زجر الطَّیر للتَّشاؤم أو التَّفائل، من التَّطیُّر بالفعل.
١٠	غیب گو	□شوم دانستن یم صحنع، سخن، زمان یا مکان.
١١	عیافه	□هر چیزی که هیچ‌خیر و خوبی در آن نباشد؛ اعم از جادو و ....

هفتم: اعمال و کارهای قلبی (۹ باب)

[۳۱] باب ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾

و برخی از مردم، شریکانی را به‌جای الله برمی گزینند که آن‌ها را همانند دوست داشتن الله، دوست دارند.

انواع محبّت:

محبّت همراه با الله:	محبّت برای الله:	محبّت طبیعی:
شرک اکبر است.	واجب و از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان است برای	جایز است؛ مانند مَحبّت فرزند.

دوست داشتن کار مشروعی که موجب خشنودی و رضایت الله تعالی باشد؛ مانند توحید.	دوست داشتن پیامبران، فرشتگان، صحابه و هر انسان یکتاپرست.	دوست داشتن زمان‌هایی که الله تعالی آن‌ها را دوست دارد؛ مثل شب قدر یک‌سوم آخر شب.	دوست داشتن مکان‌هایی که الله تعالی دوست دارد؛ مثل مکّه و مدینه.

دلیل دوم:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ﴾ تا ﴿أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾

دلیل سوم:

انس می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَـدِهِ وَوَالِـدِهِ وَالنَّـاسِ أَجْمَعِـينَ»

کسی از شما ایمان نمی آورد مگر این که در نزد او، محبوبتر از فرزندش و پدرش و و از تمام مردم باشم.

دوست داشتن و علاقه باید برای عبادت الله باشد؛ اگر این محبّت‌ها بر محبت و دوستی الله برتری و ارجحیت دارد، سبب مجازات الاهی می گردد.

حالت‌های نفی و رد یک چیز:

نفی وجود:
نفی اصل ایمان است؛ مثل: «بت‌پرست، هیچ ایمانی ندارد».
اگر بدین معنا نباشد، پس:

نفی درستی:
مثل: «هیچ نمازی، بدون پاکی و طهارت درست نیست». اگر بدین معنا نباشد، پس:

نفی کمال:
مثل: «لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ» با آماده شدن غذا، هیچ نمازی نیست.

- «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ»: در این جا کمال ایمان واجب، نفی شده است؛ مگر این که بدون وجود محبّت باشد.
- ظاهر حدیث، متناسب و مرتبط می‌باشد؛ زیرا محبّت داشتن به رسول الله ﷺ برگرفته از محبّت الله تعالی می‌باشد؛ رسول الله ﷺ را دوست داریم؛ زیرا:

۱ – فرستاده‌ی الله است؛ اگر الله در نزد مؤمن، محبوب‌ترین ذات‌است، پس فرستاده‌ی او نیز باید محبوب‌ترین بنده در نزدش باشد.
۲ – الله را عبادت می‌نمود و رسالت و پیام الاهی را می‌رساند.
۳ – الله تعالی، سجایا و ارزش‌های اخلاقی و کارهای شایسته‌ای به وی عطا نموده بود.
٤ – عامل و سبب هدایت و یادگیری دین الاهی و گام نهادن در مسیر درست گشت.
٥ – برای رساندن پیام الاهی، بسیار آزار دید و اذیت شد.
٦ – مال و جان خویش را برای اعلای کلمة الله و رساندن دین، فدا نمود.

محبّت به رسول الله ﷺ بعد از وفات ایشان، چگونه است؟

یادگیری سنّت و علم به آن، دعوت مردم به رعایت سنّت و دفاع از آن، ارجحیّت فرمایش رسول الله ﷺ بر سخن مردم و تمسّک جستن به هدایت و راهنمایی وی.

انواع مردم از نظر محبّت به غیر الله در کنار محبت به الله:

فقط الله را دوست دارد و کسی‌را در این محبّت شریک نمی‌کند؛ این، اخلاص است.	بت‌هارا به اندازه‌ی الله تعالی، دوست دارد؛ این، شرک اکبر است.	بت‌ها را بیشتر از الله تعالی دوست دارد؛ این، شرک اکبر است.	فقط بت‌ها را دوست دارد؛ این، بزرگترین و بدترین حالت شرک است.

دلایل چهارم تا ششم:

[٤] بخاری و مسلم آورده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لله، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ؛ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ» سه فرد هستند که لذّت ایمان در آن‌ها یافت می‌شود: آن که الله و فرستاده‌اش در نزد او، بیش از دیگران محبوب باشند، دیگران را فقز به‌خاطر الله دوست بدارد، ناپسند بداند که وقتی الله او را از کفر نجات داده، دوباره به آن باز گردد. و در روایتی آمده است: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الإِيمَانِ حَتَّى...» کسی لذت ایمان را درک نمی کند مگر این که ....

[٥] ابن جریر از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت می کند: «مَنْ أَحَبَّ فِي الله، وَأَبْغَضَ فِي الله، وَوَالَى فِي الله، وَعَادَى فِي الله؛ فَإِنَّمَا تُنَالُ وَلَايَةُ الله بِذَلِكَ، وَلَنْ يَجِدَ عَبْدٌ طَعْمَ الإِيمَانِ – وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصَوْمُهُ – حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ، وَقَدْ صَارَتْ عَامَّةُ مُؤَاخَاةِ النَّاسِ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا، وَذَلِكَ لَا يُجْدِي عَلَى أَهْلِهِ شَيْئًا» کسی که به خاطر الله دوست بدارد و به‌خاطر الله خشم بگیرد، به‌خاطر الله دوستی کند و به‌خاطر الله دشمنی کند، با این کار، ولایت الله به او می‌رسد و هیچ بنده‌ای، هر چند نماز و روزه‌اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌یابد مگر این که چنین عمل کند.

[٦] ابن عبّاس در تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾ می گوید: «منظور، مودّت ودوستی است».

محبّت به اعتبار عبادت:

در ذات ـ خود عبادت است: محبّت عبادی، تنها برای الله است که باید با فرمانبرداری از دستورات و تعظیم الله باشد.

در ذات خود، عبادت نیست:

- محبّت به‌خاطر الله و برای الله: محبّت ورزیدن به پیامبران و
- محبّت از روی دلسوزی و مهربانی: محبّت به فرزندان و کودکان.
- محبّت از روی بزرگداشت: محبّت به فرزند و استاد.
- محبّت طبیعی: علاقه به غذا و نوشیدنی.

- بهترین نوع محبّت، وع اولآن است و بقیه، مباح هستند؛ مگر زمانی‌که دستور شرعی و امر عبادی با آن همراه گردد که در این صورت، عبادت محسوب می‌شوند.
- «حَلَاوَةَ الإِيمَانِ»: شیرینی و لذّت ایمان؛ منظور آرامش، امنیت و گشایشی که در روح و قلب احساس می‌شود.
- «مَنْ أَحَبَّ فِي الله»: هر کس را که الله دوست دارد، او نیز دوست داشته باشد و کسی‌را که الله از او خشمگین باشد، او نیز از وی خشمگین باشد.
- «وَتَقَطَّعَتۡ»: تمام عواملی که مشرکان در پی آن هستند و به دوتی و مودّت بت‌ها می‌رسند، از میان برود.

ولايت:

من الله للعبد:

عامَّةٌ ولاية التَّدبير والتَّصريف، وتشمل المؤمن والكافر.

خاصَّةٌ ولاية العناية والتَّوفيق والهداية، وهي خاصَّةٌ بالمؤمنين.

من العبد لله:

هذه واجبةٌ شرعًا، قال تعالى: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی بقره: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی برائت ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ﴾

سوم: باید رسول الله ﷺ را بیش و پیش از خود و خانوده و دارایی‌مان دوست بداریم.

چهارم: نفی ایمان، همیشه به‌معنای خروج ا اسلام نیست؛ مگر زمانی که قلب از محبت رسول الله ﷺ کاملاً تهی گردد؛ که در این صورت، بدون شک اصل ایمان نفی می‌شود.

پنجم: ایمان، شیرینی و لذّتی دارد که انسان گاهی آن‌را درک می‌کنیم.

ششم: کارهای قلب چهار مورد است که تنها با داشتن آن‌ها ولایت الاهی به‌دست می‌آید و بدون آن‌ها، لذت ایمان درک نمی‌گردد: (أَحَبَّ فِي اللهِ، وَأَبْغَضَ فِي اللهِ، وَوَالَى فِي اللهِ، وَعَادَى فِي اللهِ).

هفتم: اصحاب چنین درک کردند که برادری عمومی، در آن زمان به خاطر دنیا بود؛ در زمان ما چگونه است؟

هشتم: بیان تفسیر ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾ منظور، مودّت و دوستی ودیگر اسباب و عوامل است.

نهم: برخی از مشرکان، الله را بسیار دوست داشتند و محبّت مؤمنان به الله بیش از محبت مشرکان به بت‌هایشان بود.

دهم: هشدار و مجازات برای کسی است که عوامل رسیدن به دنیا را بیش از دینش دوست بدارد.

یازدهم: کسی که برای اللهِ تعالی شریک بیاورد و او را همانند الله دوست بدارد، مرتکب شرک اکبر شده است.

[٣٢] باب ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾

شیطان فقط دوستانش را می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و اگر مؤمن هستید، از من بترسید.

مؤلّف رحمه الله باب خوف و ترس را پس از باب محبّت می‌آورد؛ زیـرا عبـادت الله بـر دو امـر اسـتوار است: محبّت با الله: سبب فرمانبرداری از دستورات اوست؛ تـرس از الله: سـبب دوری از هشـدارهای اوست.

انواع ترس:

ترس برای عبادت و فرمانبرداری و تعظیم و فروتنی: این ترس اگر از غیر الله باشد، شرک اکبر است؛ مردم در این باره، سه رفتار دارند: زیاده‌روی، سهل‌انگاری و میانه‌روی.

ترس طبیعی و غریزی (مباح است): (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ)، اگر این ترس منجر به ترک عمل واجب یا انجام کار حرام باشد، حرام است.

- «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: شیطان، هر کسی را که بخواهد وظایف شرعی خویش را انجام دهد، می‌ترساند.
- «فَلَا تَخَافُوهُمْ»: از آنان نترسید؛ بلکه هر آن‌چه به شما دستور دادم، انجام دهیـد و بـه چهـاد کـه بـر شـما واجب کردم، همّت گمارید؛ الله با هر کس باشد، هیچ کسی نمی‌تواند بر او چیره شود.

دلیل دوم:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ فقـط کسی مساجد الله را آباد می‌کند که به الله و روز آخرت ایمان دارد و نماز می‌خواند و زکات می‌دهد و فقط از الله می‌ترسد

- «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»: هر کس به الله ایمان آورد؛ الله تعالی، در بسیاری از موارد، ایمان بـه ذات خـویش را در کنار ایمان به آخرت متذکّر می‌شود؛ زیرا ایمان به الله، بر پایه‌ی امید است و ایمان به آخرت، بر پایه‌ی ترس.
- «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»: نماز را درست و بدون نقص ادا نماید؛ اقامه‌ی نماز، دو گونه است:

١. واجب: منحصر به نمازهای واجب است که با شرایط و ارکان واجباتش ادا می‌شود.
٢. مستحب: علاوه بر نمازهای واجب است و هم شامل مستحب است و هم واجب.

- «وَلَمْ يَخْشَ»: خشیت، خوف و ترس بر پایه‌ی آگاهی از عظمت و قدرت مطلق می‌باشد.

تفاوت خشیت و خوف:

۱. خشیت با علم و آگاهی از شخص مورد ترس می‌باشد؛ اما خوف، از روی عدم آگاهی می‌باشد.

۲. خشیت، به‌خاطر عظمت شخص مورد ترس است و خوف، به‌خاطر ضعف ترسو.

- «فَعَسَىٰٓ»: امید است که...؛ ابن عبّاس می گوید: کاربرد «عسی» درباره‌ی الله، واجب است؛ این عبارت، با اسلوب امید و ترجّی می‌آید تا انسان به خود مغرور نشود که بدان‌چه در آیه آمده، دست یافته است.

آباد یا خراب کردن مساجد: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ﴾: چه کسی ستمکار از آن کسی است که مانع می‌شود تا نام الله در مساجد یاد شود و در تخریب آن‌ها می کوشد.

حسّی: ساختن، ترمیم، فرش کردن و پاکیزگی مسجد و یا ناپاکی و تخریب آن.

معنوی: ادای نماز و ذکر و تلاوت قرآن؛ یا انجام کارهای شرک آمیز و بدعت در آن.

دلیل سوم:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ برخی از مردم، کسانی هستند که می گویند: به الله ایمان آوردیم؛ پس وقتی به‌خاطر الله اذیت می‌شوند، مجازات مردم را همانند عذاب الله قرار می‌دهند.

- پُر واضح است که گاهی انسان، به‌خاطر ترس از عذاب الله تعالی، دستوراتش را انجام می‌دهد. برخی از مردم، آزار و اذیت مردم را همانند عذاب الاهی می‌پندارند؛ پس به‌خاطر در امان بودن از آزارشان، با آنان هراه می‌شوند و از خواسته‌هایشان پیروی می کنند؛ گویا ترسشان از مردم، همانند ترسشان از الله است.
- آیه‌ی مذکور، انسان را هشدار می‌دهد که چیزی بر خلاف نیّت و قصد قلبی خویش نگوید.

دلیل چهارم:

در حدیثی مرفوع، از ابو سعید رحمه الله روایت است: «إِنَّ مِنْ ضَعْفِ الْيَقِينِ أَنْ تُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللهِ، وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ عَلَى رِزْقِ اللهِ، وَأَنْ تَذُمَّهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللهُ، إِنَّ رِزْقَ اللهِ لَا يَجُرُّهُ حِرْصُ حَرِيصٍ، وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةُ كَارِهٍ». این به‌خاطر ضعف و سستی در ایمان است که مردم را با ناراحت کردن الله، خوشنود کنی و به‌خاطر نعمتی که الله عطا نموده، از آن‌ها سپاسگزار باشی و به‌خاطر آن‌چه الله به تو نداده، آنان را نکوهش کنی؛ حرص هیچ شخص حریصی، سبب جلب روزی الله نیست و ناخرسندی هیچ فرد ناخشنودی، مانع نعمت الاهی نمی گردد

- «أَنْ تُرْضِيَ النَّاسَ»: چون ترسش از مردم، بیش از ترس از الله است و خیرخواه آنان نیست.
- «وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ»: حمد و سپاسش را فقط برای مردم انجام می‌دهد و عامل و مسبب نعمت را که الله می‌باشد، از یاد می‌برد.
- «وَأَنْ تَذُمَّهُمْ»: زیرا اگر الله آن‌را مقدّر نماید، اسباب و عوامل هم فراهم می‌شود؛ پس در هر صورت باید راضی و خشنود باشیم.

دلیل پنجم:

ابن حبّان در صحیحش از مادرمان عایشه ل روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنِ الْتَمَسَ رِضَا الله بِسَخَطِ النَّاسِ؛ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسَ، وَمَنِ الْتَمَسَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ الله؛ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِ وَأَسْخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ». کسی‌که خشنودی الله را با ناراحتی مردم کسب کند، الله تعالی از وی خشنود می‌شود و مردم را نیز از او خشنود می‌گرداند و کسی‌که با ناراحت کردن الله، به خشنودی مردم برسد، الله متعال از وی خشمگینشده و مردم را نیز از او ناراحت می‌گرداند.

- «مَنِ الْتَمَسَ»: به‌خاطر ترس از مردم، الله را ناراحت و خشمگین می‌کند تا مردم را راضی گرداند؛ ترس از مردم را بر ترس از الله ارجح می‌داند.

نکات برگرفته از حدیث:

۱. مؤمن باید در پی جلب خشنودی الله باشد؛ هر چند سبب ناراحتی مردم گردد؛ زیرا فقط الله است که پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند.
۲. جایز نیست که مؤمن برای خشنودی مردم، کاری را انجام دهد که خشم الله را برانگیزد.
۳. خشنودی و خشم الله، متفاوت با آن‌چه برای آفریدگان قابل تصور است، حقیقت دارد.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی آل عمران ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی برائت ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ﴾

سوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی عنکبوت ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾

چهارم: ایمان و یقین، گاه ضعیف می‌گردد و گاه قوی می‌شود.

پنجم: ضعف ایمان، دارای نشانه‌هایی است؛ از آن‌جمله: خشنود کردن مردم، هر چند با ناراحت کردن الله باشد، تعریف و تمجید از مردم به‌خاطر نعمتی که الله داده است، نکوهش مردم به‌خاطر آن‌چه الله تعالی عطا نفرموده است.

ششم: فرض است و باید، مؤمن فقط از الله تعالی بترسد.

هفتم: کسی‌که الله را خشنود کند، هر چند مردم از او ناخشنود باشند، پاداش دارد؛ الله متعال از او خشنود می‌شود و مردم را نیز از او خشنود می‌نماید.

هشتم: کسی‌که به خاطر خشنودی مردم، الله را خشمگین کند، مجازات می‌شود؛ الله تعالی از وی ناراضی گشته و مردم را نیز از او ناراحت و خشمگین می‌نماید.

[۳۳] باب ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾

- مؤلف $ پس از بیان دو مقوله‌ی محبت با الله و ترس از الله، اظهار می‌دارد که رسیدن بـه مطلـوب و نابودی مکروه، تنها با توکّل ممکن می‌شود؛ تحقق و عملی نمودن عبادت نیز تنهـا بـا توکّـل انجـام می‌گردد؛ توکّل، والاترین جایگاه را دارد و انسان باید در همه‌ی کارها، با توکّل همره باشد.
- «وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ»: عبارت «علی الله» که باید در پایان جمله می آمد، در سرآغاز آمـده اسـت؛ ایـن کار به‌معنای انحصار توکّل بر الله می باشد و نیز کسی‌که توکّل نداشته باشد، تهی از ایمان است؛ و چنانچه اعتماد و توکّل بر غیر الله باشد، شرک اکبر محسوب می‌شود.

توکّل: اعتماد راستین به الله تعالی و به‌کارگیری اسباب و عوامل مشروع؛ مؤمن باید به الله تعالی اعتماد راسخ و راستین داشته و برای رسیدن به اهدافش، از اسباب و عوامل مشروع بهره بگیرد؛ انواع توکّل:

واگذار نمودن تمامی کارها به الله تعالی با اعتقاد بر این اصل که کسب سود و خوشی و نیز در امان بودن از آسیب و زیان، فقط در قدرت الله متعال است چنین اعتقادی در خصوص غیر الله، شرک اکبر است.	اعتماد بر فرد زنده با وجود احساس نیاز؛ این عملکرد، شرک اصغر است؛ مانند کسی‌که برای رزق و روزی خویش، بر کسی دیگر تکیه دارد و به او نیازمند است.	وکالت: گفتن این عبارات درست نیست: بر فلانی توکّل کردم، بر الله و فلانی توکّل کردم؛ بلکه باید گفت: فلانی را وکیل قرار دادم و کار را به او سپردم؛ پیامبر ﷺ کارهای خصوصی و عمومی خویش را به دیگران می‌سپرد.

دلیل دوم و سوم:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ مؤمنان همان کسانی‌اند که وقتی الله یاد شود، دلهایشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر مالک خود توکّل می‌کنند* همان‌ها که نماز را ادا می‌کنند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ ای پیامبر! الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، کافی است.

- ایمان در این‌جا کامل است؛ فرد بدون این ویژگی‌ها نیز مؤمن می‌باشد؛ اما با داشتن آن، مؤمن مطلق است.
- فقط الله برای تو و مؤمنان همراهت کافی است؛ پس همگی بر او توکّل و اعتماد نمایید.

الله تعالی در این آیه و بعد از آن، پنج ویژگی برای ایمان کامل برمی‌شمارد:

﴿إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾	**به‌خاطر تعظیم و بزرگداشت الله، از او می‌ترسند؛ ترس از الله هنگام یاد کردن او، نشانه‌ی ایمان است.**
﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا﴾	**تأیید و فرمانبرداری آن‌ها بیشتر می‌شود؛ گاه انسان با قرائت برخی متون، بیشتر سود می‌برد.**
﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾	**فقط بر الله اعتماد و توکّل می‌نمایند و از اسباب و عوامل هم استفاده می‌کنند.**
﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾	**نماز را کامل و راستین، ادا می‌نمایند؛ نماز در این آیه، تمام انواع را اعم از فرض و نفل شامل می‌شود.**
﴿وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾	**يشمل الثَّنا ء من أنفق البعض ومن أنفق الكلَّ، ومن أنفق الكلَّ يدخل في الثَّناء إذا توكَّل على الله.**

دلیل چهارم:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ﴾. هر کس بر الله توکّل نماید، او برایش کافی است.

- الله تعالی برای مسائل مهمّش کافی است و کارش را به آسانی پیش می‌برد؛ اگرهم در انجام کارهایش اذیت و آزاری ببینند، قطعاً الله برایش بس است. پیامبر ﷺ سرور تمام آنان است که بر الله توکّل می‌نمایند؛ با این وجود، اذیت شد و آزار دید و باز هم به او زیانی نرسید.

دلیل پنجم:

ابن عبّاس رضي الله عنهما گفت: «حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ سخن ابراهیم ﷺ است که می‌خواست در آتش بیفتد؛ برخی به رسول الله ﷺ گفتند: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَٱخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَٰنًا وَقَالُواْ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ﴾» پس وی همین سخن ابراهیم ﷺ را فرمود. (روایت بخاری)

هذه القصَّة في نصِّ القرآن، ابو سفیان که از احد بازگشت، تصمیم گرفت تا دوباره به پیامبر ﷺ و سارانش حمله کرده و به خیال خود نابودشان کند؛ پس به کاروانی را رسید؛ پرسید: کجا می‌روید؟ گفتند: به مدینه. گفت: به محمّد و یارانش بگویید که قطعا به سراغشان می‌آییم و نابودشان می‌کنیم. کاروان که به مدینه رسید، همین پیغام را رسانید. پیامبر ﷺ و یارانش گفتند: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ سپس با حدود هفتاد سواره روانه شدند تا به حمراء الأسد رسدند؛ اما ابوسفیان از نظرش برگشت و به مکّه رفت؛ این حادثه، بدین معناست که الله برای پیامبر ﷺ و مؤمنان، کافی می‌باشد؛ چرا که بر ذات یگانه‌اش توکّل و اعتماد نمود.

نکته:

كون ابن عبَّاسٍ رضي الله عنهما ممَّن يروي عن بني إسرائيل هو قولٌ مشهورٌ عند علماء المُصطلح، لكن فيه نظرٌ؛ فإنَّ ابن عبَّاسٍ ﻫ ممَّن ينكر الأخذ عن بني إسرائيل.

آیا اخبار و اطلاعات منقول از بني اسرائیل را تأیید کنیم؟

۱. آن دسته از اخباری را که در دین تأیید شده بار و تأیید می‌کنیم.

۲. اطلاعاتی را که در دین جزو دروغ‌ها و اخبار ساختگی به شمار می‌روند، ردّ و تکذیب می‌کنیم.

۳. درباره‌ی اطلاعات و ماجراهایی که در دین، تأیید یا تکذیب نشده‌اند، سکوت می‌کنیم.

مسائل:

یکم: توکّل و اعتماد بر الله، فرض است؛ زیرا الله تعالی، ایمان را منوط به آن قرار داد.

دوم: توکّل و اعتماد، از شروط ایمان است.

سوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی انفال: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾

چهارم: بیان تفسیر این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ﴾

پنجم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی طلاق: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾

ششم: بیان عظمت و ارزش والای این عبارت که ابراهیم ﷺ و محمد ﷺ در هنگام مشکلات می‌گفتند: «حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

(انسان به هنگام سختی‌ها باید بر الله توکل نماید و اسباب و عوامل کارش را بجوید؛ پیروی از سنت پیامبرﷺ به همراه ایمان، سبب می‌شود تا الله برای بنده‌اش کافی باشد).

[٣٤] باب: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْخَٰسِرُونَ﴾

- این باب، شامل دو مقوله است: احساس امنیت از تدبیر الله و ناامیدی از رحمت الله؛ این دو نقیض یکدیگرند تا رهپویان راه الله را به دو خُلق ایمانی، آراسته نمایند؛ یکی خوف و دیگری رجا؛ از آیه چنین بر می‌آید:

١. باید هوشیار باشیم که کردارمان چنان نباشد که نعمت‌های الاهی، عامل استدراج و فرو رفتن در گناهان و عذاب الاهی گردد.

٢. بنده نباید از تدبیر و فتنه‌ی الله، احساس امنیت کند.

دلیل دوم:

﴿قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ﴾ گفت: و چه کسی جز گمراهان، از رحمت صاحبش ناامید می‌شود.

- فقط کسی از رحمت الله ناامید می‌شود که در مسیر هدایت نباشد و حقوق الله را نداند؛ در حالی که الله سبحان نزدیکترین است و ناامیدی، به‌معنای بدگمانی به الله می‌باشد؛ زیرا:

١. توهین به قدرت اوست؛ چون هر کس یقین دارد که الله تعالی بر هر چیزی تواناست، انجام هیچ کاری را از او بعید نمی‌داند.

٢. توهین به رحمت اوست؛ چون هر کس یقین دارد که الله، رحیم است، برخورداری از رحمتش را بعید نمی‌داند.

دلیل سوم و چهارم:

ابن عبّاس ﵄؛ نقل می‌کند که درباره‌ی کبائر، از رسول الله ﷺ پرسیدند؛ فرمود: «الشِّـرْكُ بِالله، وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ الله، وَالأَمْنُ مِنْ مَكْرِ الله» شرک به الله، ناامیدی از رحمت الله، احساس امنیت از مکر و تدبیر الله.

از ابن مسعود چنین روایت است: «بزرگترین گناه کبیره: شرک ورزیدن به الله، احساس امنیت از تدبیرالله، ناامیدی از رحمت الله، نومیدی از لطف الله» (روایت عبد الرزاق).

- «الشِّـرْكُ بِالله»: منظور هر دو شرک اکبر و اصغر است؛ شرک اصغر، از گناهان کبیره، بدتر و شدیدتر می باشد.
- «وَالأَمْنُ مِنْ مَكْرِ الله»: احساس امنیت از فتنه و مکر الله، بدین معناست که بنده از نعمت‌های الاهی برخوردار شود و رفته رفته در گناه فرو رود تا مجازاتش بیشتر گردد.
- «وَالْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ الله» ناامیدی از رحمت الله، بدین معناست که بنده، رحمت الاهی را از خود و رسیدن بـه هـدفش، دور و بعید بداند.
- «وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ الله» بدین معناست که بنده، رفع سختی‌ها و مشکلات را بعید بداند.

چکیده:

کسی که در راه الله گام می‌نهد، دو چیز بر او چیره می‌شود و از صاحب و مالکش دور می‌گرداند؛ یکی احساس امنیت از تدبیر الله و دیگری ناامیدی از رحمت الله. اگر بنده‌ای دچار مشکل شود یا چیزی دوست‌داشتنی و مهم را از دست بدهد، اگر الله لطف و نعمتش را به او عطا نفرماید، ناامیدی بر او چیره می‌شود و رهایی و حل مشکلش را بعید می‌داند و دست از تلاش می‌کشد. کسی که خود را از تدبیر و مکر الاهی در امان می‌داند، با وجود برخورداری از نعمت، سرکشی و گناه می‌کند؛ خودش می‌پندارد که در مسیر درست است؛ در حالی که به کار باطل و نادرستش ادامه می‌دهد. بی‌تردید، استدراج و فرو رفتن در عذاب الاهی، همین است.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی اعراف: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره حجرات ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ﴾

سوم: کسی که خود را از تدبیر و مکر الاهی در امان بداند، مرتکب گناه کبیره شده و هشدار شدیدی در پیش دارد.

چهارم: الله متعال، نسبت به ناامیدی، هشدار سختی داده است.

[۳۵] باب: صبر بر آن‌چه الله مقدّر نموده، از سر ایمان به الله است

انواع صبر:

صبر در انجام دستورات الله: مانند نماز و روزه.	صبر و بردباری از انجام گناه: مانند دوری از شرک و کارهای حرام.	صبر بر سختی‌هایی که الله مقدّر نموده است: مانند مرگ عزیزان.

«صبر بر انجام دستور الله» پیش از دیگر انواع صبر بیان شد؛ زیرا بنده باید به آن پایبند باشد و دستوری را انجام دهد؛ سپس «صبر از انجام گناه» که بنده باید دست از انجام گناهان بکشد؛ بعد از آن، «صبر بر مقدّرات الاهی» که بنده در آن نقشی ندارد. گاهی «صبر از انجام گناه» سخت‌تر از «صبر بر انجام فرمان الله» می‌باشد.

عملکرد مردم در سختی‌ها:

متسخِّطٌ (گناه کبیره؛ به کفر می‌انجامد)	صبر (بنا بر اجماع، واجب است)	خشنودی (مستحب)	شکر (بالاترین مرتبه)
بالقلب (يغضب) واللِّسان (الدُّعاء بالويل والثُّبور) والجوارح (اللَّطم والشَّقُّ والنَّتف).	صبر با قلب، زبان و جوارح. گرچه سخت و سنگین است، اما تحمل می‌نماید و صبر می‌کند.	بنده در هنگام آسانی و سختی، از الله خشنود است؛ زیرا هر رویدادی را از حکم و حمت صاحبش می‌داند.	مؤمن چنین معتقد است که این سختی‌ها، برای زدودن گناهان و افزایش پاداش و ایمان است و مشکلات بیشتر از این هم وجود دارد.

دلیل اول:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ﴾ «هر کس به الله ایمان دارد، (الله) قلبش را هدایت می‌نماید.» علقمه می‌گفت: منظور بنده‌ای است که مصیبت و سختی را از جانب الله می‌داند؛ پس خشنود است و آرام می‌گیرد.

- «يَهۡدِ قَلۡبَهُۥ»: آرامش نصیب او می‌نماید؛ قلب که آرام گیرد، جوارح نیز آرام و قرار دارند.

دلیل دوم:

مسلم از ابو هریره رحمه الله روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْـمَيِّتِ»دو رفتار در میان مردم وجود دارد که کفرآمیز است: دشـنام و تـوهین به نسب و نوحه‌سرایی بر مرده.

- «الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ»: یعنی عیب گرفتن به نسب یا نفی کردن صفت خوب از آن که رفتاری کفرآمیز است.
- «وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْـمَيِّتِ»: نوحه‌سرایی به‌دلیل نارضایتی و خشم از مصیبت است.

دلیل سوم و چهارم:

بخاری و مسلم، این حدیث مرفوع را از ابن مسعود نقل می‌کنند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْـخُدُودَ، وَشَـقَّ الْـجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْـجَاهِلِيَّةِ» کسی که بر صورت بزند، گریبان پاره کند یا مانند عصر جاهلیت رفتار کند، از ما نیست.

انس رحمه الله روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدِهِ الْـخَيْرَ؛ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَـةَ فِي الـدُّنْيَا، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ؛ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اگر بخواهد الله به بنده‌اش خـیر برسـاند، مجـازاتش را در دنیـا انجام می‌دهد؛ و اگر بخواهد به بنده‌اش شر و بدی برساند، دست از مجازاتش می‌کشد تا روز قیامت، او را به سزای کار بدش برساند.

- «بِدَعْوَى الْـجَاهِلِيَّةِ»:هر سخن یا رفتاری که از دوران جاهلیت باشد؛ ماننـد خـراب کـردن خانـه، شکستن ظرف، ریختن غذا یا هر کاری که فرد هنگام نصیبت انجام دهد.
- «إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدِهِ»: شر و بدی ذاتاً از الله نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمـود: «وَالشَّرُّ لَـيْسَ إِلَيْـكَ» بلکه شر و بدی که الله نصیب انسان می‌کند، بنا بر حکمت اوست که نوعی خیر محسوب می‌شود.
- منظور حدیث، آرام نمودن شخص مصیبت‌دیده است تا بی‌تابی نکند؛ کصیبت، گاهی مایه‌ی خـیر است؛ عذاب دنیا، از مجازات آخرت آسان‌تر می‌باشد؛ پس بنده باید الله را حمد و سـتایش کنـد کـه عذابش را به آخرت موکول نفرموده است.

دلیل پنجم:

پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ عِظَمَ الْـجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ، وَإِنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ؛ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ» پاداش بزرگ، با امتحان و بلای بزرگ همراه است؛ الله هر قومی را که دوست دارد، آنان‌را آزمایش می‌نماید و به بلایی دچار می‌کند؛ آن‌گه خشنود باشد، خوشنودی و بهشت الله را در پیش دارد و هر که خشم گیرد و نارضایتی کند، خشم الله را در پیش دارد. (ترمذی: حسن است).

- از این حدیث چنین برمی‌آید که:

۱. هر چه بلا و مصیبت سخت‌تر باشد و انسان صبر پیشه کند، پاداش او نیز بیشتر است.
۲. اگر الله گروهی را دوست بدارد، آنان را با آزمایش‌هایی در دین و دنیا، می‌آزماید.
۳. صفات محبّت، خشم و خشنودی، برای الله اثبات گردید؛ این ویژگی‌ها همانند آن‌چه در میان انسان‌ها سراغ داریم، نیست و چگونگی آن بر ما پوشیده است.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی تغابن ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ﴾

دوم: صبر کردن بر آن‌چه الله مقدّر می‌نماید، به‌خاطر ایمان به الله است.

سوم: توهین به نسب و نفی ویژگی‌های خوب از آن که کفر اصغر محسوب می‌شود.

چهارم: کسی‌که بر چورتش بزند، گریبانش پاره کند یا همچون عهد جاهلیت رفتار کند، هشدارسختی در پیش دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ **از چنین کسی اعلام برائت نموده است.**

پنجم: وقتی الله متعال مجازات بنده‌ای را در دنیا نصیبش کند، از خیرخواهی اوست.

ششم: اگر الله تعالی مجازات بنده‌ای را در رستاخیز نصیبش کند، از خشم اوست.

هفتم: الله تعالی، از روی دوستی و محبّت، بنده‌اش را به مصیبتی دچار می‌نماید.

الثَّامِنَةُ: اعلام نارضایتی و خشم از حکمو آزمایش الاهی، حرام است.

نهم: کسی‌که از مصیبت‌های الاهی خشنود باشد، الله از او خشنود می‌گردد.

[٣٦] ریا و دورویی

دلایل اول تا سوم:

[١] الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ﴾ بگو: من فقط انسانی مانند شما هستم که به من وحی می‌شود که معبودتان، فقط یکی است.

[٢] از ابو هریره روایت است: «الله تعالی فرمود: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ مَعِي فِيهِ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ» من بی‌نیازترین ذاتی هستم که به شریک نیازی ندارم؛ کسی که کاری انجام دهد و غیر مرا در آن با من شریک کند، او را با شرکش تنها می‌گذارم. (روایت مسلم).

[٣] از ابو سعید روایت است: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْـمَسِيحِ الدَّجَّالِ؟» آیا شما را از چیزی باخبر کنم که بیش از مسیح دجال درباره‌ی آن هراس دارم؟ گفت: آری ای رسول الله؛ فرمود: «الشِّرْكُ الْـخَفِيُّ؛ يَقُومُ الرَّجُلُ فَيُصَلِّي فَيُزَيِّنُ صَلَاتَهُ؛ لِـمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ» شرک پنهان است؛ مردی به نماز می‌ایستد و نمازش را به زیبایی ادا می‌کند تا در نگاه فردی، دیده شود(روایت احمد).

- «قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ»: به پیامبر ﷺ دستور داده شد تا به مردم اعلام نماید که او نیز یک انسان است؛ عبارت «مِّثۡلُكُمۡ» نیز تأکیدی بر این اعلام است؛ تنها تفاوتش با سایر مردم این است که بر او وحی می‌شود؛ پس باید از او اطاعت کنیم اما عبادت کردنش حرام است.
- «لِقَآءَ رَبِّهِۦ»: دیدار الله همراه با برخورداری از خشنودی و نعمت‌های او، تنها برای مؤمنان است.
- «عَمَلٗا صَٰلِحٗا»: کار شایسته‌ای که با اخلاص و درست باشد و از قوانین دین پیروی کند.
- «أَنَا أَغْنَى» من بی‌نیازترین هستم، دو معنا دارد:
  ١. ریا حرام می باشد و کاری که از روی ریا انجام شود، باطل و نادرست است.
  ٢. الله بی‌نیاز می‌باشد و بزرگترین حق او بر بندگان، این است که چیزی را با او شریک نکنند.
- «الْـمَسِيحِ الدَّجَّالِ»: فردی بسیار دروغ‌گو است و چشم راست ندارد.

پیامبر پیامبر ﷺ بیش از هراس از مسیح دجال، از ریا هراس داشت؟

١. زیرا فتنه‌ی دجّال، رویدادی آشکار است؛ اما ریا، امری پنهان می‌باشد. رهایی و در امان بودن از ریا، بسیار دشوار است.

٢. زیرا فتنه‌ی دجال در آخر الزمان روی می‌دهد؛ اما ریا در هر زمانی وجود دارد.

شرک دو نوع است:

١. خفيّ و پنهان: در قلب صورت می‌گیرد؛ مانند ریا؛ شرک سرائر هم نامیده می‌شود.

٢. جليّ و آشکار: با گفتار و کردار صورت می‌گیرد؛ مانند سوگند خوردن به غیر الله؛ با کردار رخ می‌دهد مانند خم شدن برای غیر الله.

ریا: کاری را برای شهرت یا دیده شدن انجام شود؛ ریا، رفتار منافقان است

در خود عبادت روی دهد:
آن عبادت باطل است.

ناگهانی:
با این توضیح:

پس از انجامِ امر عبادی صورت گیرد:
تأثیری در عبادت ندارد؛ مگر این‌که با دشمنی و بداخلاقی باشد؛ مانند منّت و آزار بعد از دادن صدقه.

آن‌را از خود دور کند:
عبادت را انجام دهد و آن عبادت، درست است.

آن‌را ادامه دهد؛
توضیح:

در تمام امر عبادی روی دهد:
مانند نماز، که تمامش باطل است.

در بخشی از عبادت روی دهد:
تنها همان بخش باطل است؛ مانند زکات.

علاج و راه خلاصی از ریا چیست؟

١. تعظیم و بزرگداشت الله با یادگیری توحید و عمل به آن؛ زیرا انسانی که الله را بزرگ بداند، به هیچ کسی توجه نمی‌کند.

٢. انجام ندادن آن کار به خاطر ترس از دچار شدن به ریا؛ زیرا شیطان، انسان را گرفتار ریا می کند یا از غیر الله می‌ترساند.

٣. دعا.

٤. انجام دادن کار به‌طور پنهانی.

٥. زیارت قبور؛ زیرا یادآور آخرت است؛ اما ریا به‌خاطر علاقه‌ی انسان به دنیا می‌باشد.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی کهف ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾

دوم: اگر امری غیر الاهی در کارهای انسان وارد شود، آن کار باطل می گردد.

سوم: از دلایل بطلان کاری که با ریا باشد، بی‌نیازی مطلق الله است.

چهارم: از جمله دلایل بطلان شرک، این است که الله، بی‌نیازترین ذات از شریک است.

پنجم: پیامبر ﷺ درباره‌ی یارانش از ریا هراس داشت؛ چه رسد به نسل‌های بعد از آنان.

ششم: پیامبر، ریا را چنین توضیح می‌دهد: مردی به نماز می‌ایستد، نمازش را به درستی و زیبایی ادا می‌کند؛ اما با این هدف که دیگران او را ببینند.

[۳۷] انجام کار صالحی که به قصد دنیا باشد، نوعی شرک است

- این باب درباره‌ی کسی است که با انجام کار عبادی، نه در پی مدح و تمجید است و نه ریا می‌کند؛ بلکه الله را خالصانه عبادت می‌نماید؛ اما به قصد مال و مقام و سلامتی و ... در دنیاست؛ وی از آخرت غافل است و در پی سود دنیوی می‌باشد.
- مانعی ندارد که انسان در نماز، از الله تعالی درخواست دنیوی داشته باشد؛ اما نمازش نباید به این قصد باشد. زیرا چنین کاری، بسیار سخیف و نادرست است که کار اخروی را با هدف دنیوی انجام دهد.
- نکته: گاه برخی مرد که درباره‌ی فواید عبادت سخن می‌گویند، فواید دنیوی را بیان می‌کنند؛ اما فواید دنیوی نباید در عبادت، اصل قرار گیرد؛ بلکه اصل عبادت، رضایت الله و کسب ثواب اخروی می‌باشد.
- این باب، از ریا خطرناک‌تر و مهمتر است؛ زیرا ریا ممکن است فقط در نماز صورت گیرد؛ اما دنیاطلبی ممکن است در تمام امور عبادی رخ دهد.

عملکرد مردم درباره‌ی دنیاخواهی در امور عبادی:

انجام کار دنیوی برای دنیا:	جایز است؛ مانند تجارت برای هرید خانه.
انجام کار دنیویبرای آخرت:	مستحب است؛ مانند کشاورزی برای صدقه
انجام کار اخروی برای آخرت	بالاترین مرتبه را دارد و بهشت گوارای او باد.
انجام کار اخروی، برای دنیا و آخرت:	اگر اصل با آخرت باشد، درست است: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾.
انجام کار اخروی برای دنیا:	شرک اصغر است؛ مانند نماز خواندن برای مال و مقام.

- هدف از انجام کار، چگونه درک می‌شود؟ کسی که در پی دنیا باشد، «إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ» اگر به مقصودش رسید، خوشحال است و اگر نرسید، خشمگین و ناخرسند.
- نکته: برخی مردم، تنها در هنگام نیاز و سختی به عبادت مشغول می‌شوند و همین‌که کارشان به نتیجه رسید، عبادت را رها می‌کنند.

دلیل اول:

الله تعالی فرمود: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا﴾

هرکس زندگی دنیا و زیبایی آن را بخواهد، کارهایشان را در آن به انجام می‌رسانیم.

این عبارات، مخصوص اسراء می‌باشد: (مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا) این امر، مشروط به خواست الله و در حق کسی است که الله بخواهد.

دلیل دوم:

از ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ، تَعِسَ عَبْدُ الْـخَمِيصَةِ، تَعِسَ عَبْدُ الْـخَمِيلَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ، تَعِسَ وَانْتَكَسَ، وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ، طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ، أَشْعَثَ رَأْسُهُ، مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ»

بنده‌ی دینار زیان کرد، بنده‌ی درهم زیان کرد، بنده‌ی ظاهر زیان کرد، بنده‌ی اثاث و وسایل، زیان کرد؛ اگر خواسته‌اش داده شود، خرسند است و اگر داده نشود، خشمگین و ناخشنود؛ زیان می‌کند و به سختی می‌افتد؛ اگر خاری در پایش فرو رود، توان بیرون آوردن ندارد؛ پاداش بهشت برای بنده‌ای است که افسار اسبش را در راه الله گرفته است، سرش غبار گرفته و پاهایش غبارآلود است؛ اگر در حال نگهبانی باشد، به درستی نگهبانی می‌کند؛ اگر در انتهای لشکر باشد، وظیفه‌اش را انجام می‌دهد؛ اگر شفاعت کند، شفاعتش را نمی‌پذیرند.

- «تَعِسَ»: زیان کرد. دینار: پول طلا؛ دلیل نامگذاری به «عبدالدِّینار»: زیرا مانند برده‌ای که به اربابش وابسته است، به دینار و طلا وابسته می‌باشد. همّ و تلاش چنین شخصی، طلا و دارایی اوست و آن‌را بر فرمانبرداری از الله متعال، ترجیح می‌دهد.
- «الدِّرْهَم»: پول نقره.
- «الْـخَمِيصَةِ»، «الْـخَمِيلَةِ»: کسی که به ظاهر و وسایلش توجه می‌کند.
- «إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ»:خوشحالی و خشم او، فقط به‌خاطر مال می‌باشد و چنین کسی، برده‌ی مال است.
- «وَانْتَكَسَ»: کارها خلاف چیزی که انتظار دارد، روی می‌دهد و شرایط برایش دشوار می‌گردد.
- «وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ»: اگر حتی یک خار در پایش فرو رود، نمی‌تواند آن‌را بیرون آورد.
- سه جمله ممکن است خبر باشند یا معنای دعا از آن‌ها برداشت شود.
- «طُوبَى»: بهترین حالت انسان؛ گفته شده که نام درختی در بهشت است؛ اما دیدگاه نخست، جامع‌تر است و بیشتر رواج دارد.

- «فِي سَبِيلِ اللهِ»: با این شرط که جهاد برای اعتلای کلمه الله و توحید باشد نه از روی حس وطن‌دوستی و تعصب قومی.
- «أَشْعَثَ رَأْسُهُ»: غبار راه الله، بر سرش نشسته؛ هر چه در طاعت الله باشد، به حال و بدنش توجهی ندارد؛ پایش از رفتن در راه الله، غبارآلود است و آثار عبادت در آن پیداست؛ اگر با رنج و تکلّف نباشد، پاداش می‌یابد. رسول الله ﷺ در همین مفهوم فرمود: «لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ» بوی دهان روزه‌دار، دگرگون می‌شود.
- «السَّاقَةِ»: قسمت آخر لشکر؛ معانی برگرفته از حدیث عبارتند از:
  1. به موقعیتش اهمیت نمی‌دهد؛ مقامی بالاتر از آن، مثلا پیشاپیش لشکر، را نمی‌خواهد.
  2. اگر در حال نگهبانی یا در آخر لشکر باشد، حقّ را ادا کرده و مظیفه‌اش را انجام می‌دهد.
- «إِنِ اسْتَأْذَنَ»: در نزد مردم، مقام و شرافتی ندارد؛ اما در نزد الله از مقام و مرتبه برخوردار است.
- بنا بر حدیث، برخی از مردم، دنیا را عبادت می‌کنند و خشم و خرسندی آنان، به‌خاطر دنیاست؛ در این حدیث، مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند:

1. کسی که تنها در پی دنیا و مال‌اندوزی و خوشگذرانی است؛ دنیا و زیروش، قلب این فرد را در اختیار گرفته و آن‌را از یاد و عبادت الله، غافل کرده است؛ پس دنیا بر او مسلّط می‌گردد و از کوچک‌ترین آسیب و اذیتی، خلاص نمی‌گردد.
2. کسی که تمام تلاشش برای آخرت است؛ جهاد در راه الله، همین است. با این وجود، وظایفش را به‌طور کامل انجام می‌دهد و به کار خیر و درست، اهمیت می‌دهد و برای مردم شفاعت می‌کند.

مسائل:

یکم: برخی انسان‌ها، برای رسیدن به دنیا، از اعمال اخروی استفاده می‌کنند.

دوم: تفسیر این آیه از سوره‌ی هود: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا﴾

سوم: گاه برخی مسلمانان، عَبْدَ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ وَالْـخَمِيصَةِ نام می گیرند

چهارم: فردی که در پی دنیا باشد، اگر به خواسته‌اش برسد، خرسند می‌شود و اگر نرسد، خشمگین و ناسپاس می‌گردد.

پنجم: عبارت «تَعِسَ وَانْتَكَسَ» می‌تواند به معنای نفرین یا فقط یک خبر باشد.

ششم: «وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ»: یا خبر است یا دعا و نفرین.

هفتم: بیان ویژگی‌های مجاهد؛ این فرد، شایسته‌ی تعریف و ستایش است نه بندگان پول و مقام و قدرت.

[۳۸] باب: کسی‌که در حلال کردن حرام الله و حرام کردن حلال الله، از امیران و علما اطاعت کند؛ آنان را به‌جای الله، ارباب خود برگزیده است

انواع فرانبرداری از علما و امیران در سرپیچی از فرمان الله:

کفر اکبر	کفر اصغر (پرتگاه افتادن در کفر اکبر)	از روی نشاآگاهی از انان پیروی می‌کند و می‌پندارد که حکم الله است.
با خشنودی و رضایت، از آنان پیروی می‌کند، آنان را بر الله ترجیح می‌دهد، از حکم الله، ناخرسند و ناراحت است. هر کس وحی الله را ناپسند بداند، حکم غیر الله را همانند حکم الله و بهتر بداند، کفر ورزیده است.	از آنان پیروی می‌کند؛ اما به حکم الله رضایت دارد و می‌داند که حکم الله برای بندگان، بهتر و برتر است؛ اما از هوا و هوس، حکم غیر الله را انتخاب می‌کند؛ کأن یرید وظیفةً، اگر حق مسلمانی را بگیرد، ظالم است.	۱- اگر خودش توان تشخیص حق را داشت، پس سستی و کوتاهی کرده و گناهکار است. ۲- نمی‌داند و نمی‌تواند بداند؛ از آنان تقلید می‌کند و می‌پندارد که حقیقت همین است؛ پس گناهی بر او نیست و معذور است.

دلایل اول و دوم:

ابن عباس می‌گوید: «یُوشِكُ أَنْ تَنْزِلَ عَلَیْكُمْ حِجَارَةٌ مِنَ السَّمَاءِ. (نزدیک است که سنگی از آسمان، بر شما فرود آید.) سخن رسول الله ﷺ است؛ اما دیگران می گویند: سخن ابوبکر و عمر است!».

احمد بن حنبل اظهار می‌نماید: «در گشفتم از کسانی که اسناد و درستی آنرا می‌دانند؛ دیدگاه سفیان را برمی‌گزینند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند، بترسند که مبادا بلایی به آنان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند. آیا می‌دانید منظور از فتنه و بلا چیست؟ شرک است؛ اگر با سخن الله مخالفت ورزد و اندکی کینه در دلش جای گیرد، هلاک می‌شود».

- «سخن ابوبکر و عمر است!»: ثابت نشده که ابوبکر و عمر، با بیان دیدگاه خود، با شرع مخالفت کنند.
- «يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ»: از دستورش روی می گردانند و بدان بی‌توجه هستند.

دیدگاه علما در خصوص تقلید:

واجب است	حرام است	جایز است (دیدگاه ارجح)
زیرا با مرگ امامان چهارگانه، باب اجتخاد، بسته شده است.	زیرا از سخنی بی‌دلیل و بی‌اساس پیروی می‌کنند.	وقت ضرورت و عدم توان تشخیص حکم، می توان از کسی که به دین و علمش اطمینان داریم، پیروی کنیم و در تمام مسائل، از دیدگاهش بهره ببریم.

دلیل سوم:

از عدی بن حاتم روایت است که این آیه را از پیامبر ﷺ شنید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ وی می گوید: به پیامبر گفتم: ما آن‌ها را عبادت نمی کردیم؛ فرمود: «أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، وَيُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَتُحِلُّونَهُ؟» آیا آن‌ها چیزی را که الله حلال نمود، حرام نکردند و چیزی را که الله حرام نمود، حلال ندانستند؟ گفتم: آری؛ فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ» این کار، عبادتشان است. (روایت احمد و ترمذی که آنرا حسن دانسته است).

- «أَحۡبَارَهُمۡ»: عالم بسیار دانا «وَرُهۡبَٰنَهُمۡ»: عابد زاهد.
- «إِنَّا لَسْنَا نَعْبُدُهُمْ»: نه برایشان سجده می‌کنیم، نه رکوع، نه قربانی و نه نذر. پیامبر ﷺ بیان نمود که اطاعت و فرمانبرداری، نوعی عبادت مقد است.

<u>مسائل:</u>

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی نور: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ﴾

دوم: تفسیر این آیه از سوره‌ی برائت: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا﴾

سوم: از معانی عبادت، اطاعت و فرمانبرداری است که عدی آنرا انکار می کرد.

چهارم: مثال ابن عباس از ابوبکر و عمرو مثال احمد از سفیان.

پنجم: اوضاع عوض می‌شود؛ تا جایی که بسیاری از مردم، عبادت راهبان را بهترین کار می‌دانند و آنرا ولایت نام می‌گذارند و عبادت عالمان را علم و فقه می‌شمارند. پس از مدتی، وضعیت چنان می گردد که افراد ناشایست و نادان، عبادت می‌شوند؛ پس باید از چنین اعمال برحذر باشیم و بدانیم که دین الله، باید حمایت و حفاظت گردد و از کسی که حلال الله را حرام می کند و حرام الله را حلال می‌داند، نباید اطاعت و پیروی کرد.

[۳۹] باب: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ﴿٦١﴾﴾

ترجمه: آیا نگاه نمی‌کنی به کسانی که به گمان خود به آن‌چه بر تو و پیش از تو فرستاده شده، ایمان آورده‌اند؟ می‌خواهند قضاوت را نـزد طاغوت ببرند در صورتی که دستور دارند که به طاغوت کافر شوند! و شیطان می‌خواهد که آنان را بسیار گمراه کنـد * و وقتی به آنها گفتند که به حکم الله و رسول باز گردید، منافقان را می‌بینی که بسیار از تو باز می‌دارند.

- این باب، با مطالب پیشین مرتبط است؛ در مبحث قبل، حکم اطاعت از افرادی مطرح شد که حـلال و حـرام را بـه خواست خود تعیین می‌کردند و به فرمان الله توجهی نداشتند؛ در این باب، نادرستی عمل کسانی مطرح می‌شود که برای داوری، نزد غیر الله می‌روند.
- «أَلَمۡ تَرَ»: الله متعال، پیامبر ﷺ را با این سوال خطاب نمود تا امری را تأکید نماید یا شگفتی وی را از امری برانگیزد.
- «يَزۡعُمُونَ»: الله نفرمود: «الَّذین آمنوا»؛ زیرا آن‌ها ایمان نیاوردند؛ بلکه به خیال خود، می‌پنداشتند که ایمان آورده‌اند؛ امـا در واقع تکذیب کردند.
- «وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ»: منظور از شیطان، هر شیطان انسان یا جن می‌باشد.
- «أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا»: آنها را رفته رفته، به گمراهی دور و درازی می‌کشاند و از حق بسیار دور می‌کند.
- «رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ» به‌جای استفاده از ضمیر، نامشان را آورد؛ زیرا:

۱. این‌ها که می‌پندارند ایمان آورده‌اند، منافق هستند.
۲. از ویژگی‌های مؤمن واقعی این است که بدون ممانعت و بی‌توجهی، فرمانبرداری می‌کند؛ اما منافق چنین نیست.
۳. می‌خواهد توجه و تمرکز مخاطب را جلب نماید؛ زیرا یکنواختی در کلام، سبب غفلت و بی‌توجهی می‌شود.

- شیخ الإسلام ابن تیمیه $ می‌گوید: این آیات، با رویکرد و رفتار کسانی که صفات الله را تأویل و تحریف می‌کنند، کاملاً منطبق می‌باشد؛ زیرا ادعا می‌کنند که به الله و فرستاده‌اش ایمان دارند؛ اما وقتی به آنان گفته می‌شود: به آن‌چه الله و فرستاده‌اش گفتند، رجوع کنید؛ انکار و سرکشی می‌کنند و می‌گویند: از فلانی و فلانی پیروی می‌کنیم. اگر کسی با آنان مخالفت کند، می‌گویند: در پی خوبی کردن و جلب توفیق هستیم و میان شنیده‌ها و دلایل عقلـی، جمـع‌بنـدی می‌کنیم.

دلایل دوم، سوم و چهارم:

الله متعال فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ﴾ و وقتی به آن‌ها گفته شد: در زمین فساد و خرابکاری نکنید؛ گفتند: ما فقط اصلاحگر هستیم.

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ و بعد از اصلاح زمین، در آن خرابکاری و فساد نکنید.

و نیز می‌فرماید: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ آیا قضاوت جاهلیت را می‌خواهند؟

- «وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ»: فساد و خرابکاری در زمین، دو گونه است:
1. مادی و ملموس: مثل تخریب خانه‌ها و راه‌ها.
2. معنوی: سرکشی و گناه؛ این، بدترین نوع فساد و خرابکاری در زمین است.
- «إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ»: این ادعای کسانی است که دعوت به الله را باطل و نادرست می‌خوانند؛ الله متعال در برابر ادعای مفسدان که فقط خود را اصلاح‌گر می‌دانند، فقط آنان را مفسد برمی‌شمارد نه دیگران را.
- «بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا»: بعد از این‌که اصلاح‌گران، آن‌را اصلاح نمودند و سامان دادند؛ خرابکاری بعد از این اصلاح، مانند این است که در برابر دعوت علما، سلف صالح و حکّام دیندار، بایستند.
- «أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ»: این پرسش، برای سرزنش و توبیخ است؛ بدین معنا: فقط داوری و حکم دوره‌ی جاهلیت را می‌خواهند؟ جاهلیت دو معنا دارد: دوران پیش از اسلام، هر آن‌چه بر مبنای ناآگاهی باشد.
- «وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا»: حکم و قضاوت هیچ‌کس، بهتر از حکم الله نیست؛ این عبارت، به‌معنای مبارزه‌طلبی و بطلان ادعای قضاوت غیر الله است.

دلیل پنجم:

از عبدالله بن عمرو روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ» زمانی ایمان می‌آورید که خواست و میل شما، پیرو وحی باشد که برایتان آورده‌ام. نووی می‌گوید: حدیث صحیح است و در «كِتَابِ الْحُجَّةِ» آورده‌ایم).

دلیل ششم:

شعبی می‌گوید: میان یک منافق و یک یهودی، جدال شد؛ یهودی گفت: برای قضاوت، نزد محمد می‌رویم؛ وی می‌دانست که ایشان، رشوه نمی‌گیرد. منافق گفت: نزد یهودیان برویم؛ چون می‌دانست که آنان رشوه می‌گیرند؛ پس توافق کردند که نزد کاهنی در جُهَینَه بروند و شکایت نزد او ببرند؛ پس چنین نازل شد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ﴾.

گفته شده که این آیه، درباره‌ی دو مردی نازل شد که با یکدیگر اختلاف داشتند؛ یکی گفت: نزد پیامبر ﷺ برویم؛ دیگری گفت: نزد کعب بن اشرف برویم؛ در نهایت، نزد عمر رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند؛ وی به کسی‌که قضاوت رسول الله ﷺ را نمی‌پسندید، گفت: چنین بود؟ او گفت: بله؛ پس عمر او را کشت.

- «لَا يُؤْمِنُ»: منظور، ایمان کامل است؛ زمانی که به‌طور کامل، میل و رغبت نداشته باشد.
- برخی از علما، این حدیث را ضعیف دانسته‌اند؛ اما مفهومش درست است.
- «مِنَ الْـمُنَافِقِينَ»: کسانی که در ظاهر مسلمان و در باطن، کافر هستند.
- «الْيَهُودِ»: کسانی که پایبند دین موسی ÷ هستند؛ دلیل نامگذاری آن‌ها به «یهود»:
  1. چون گفتند: «إنَّا هدنا إليك» ما نزد تو باز گشتیم.
  2. چون به پدرشان یهود منتسب بودند.
- «إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»: وی لفظ رسول را برای پیامبر ﷺ به کار نبرد؛ زیرا به رسالتش ایمان نداشت.
- «الرِّشْوَةَ»: مال یا چیزی که برای رسیدن به مقصودی، پرداخت شود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر بخشی از سوره‌ی نساء که به درک مفهوم طاغوت کمک می‌نماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی بقره: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ در این آیه بیان شد که مفاق، سبب فساد در زمین است؛ این عملکرد منافقان است و شامل هر گونه سرکشی می‌شود.

سوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی اعراف: ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾.

چهارم: بیان تفسیر ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ منظور از جاهلیت، هر رفتار و تفکّری غیر از دین است که از جهت زشتی و بطلان، جاهلیت نامیده می‌شود و اساس آن، ناآگاهی و گمراهی است.

پنجم: آشنایی با دیدگاه شعبی درباره‌ی شأن نزول آیه‌ی مذکور.

ششم: توضیح ایمان راستین و دروغین؛ ایمان صادقانه و راستین، مشروط است به پذیرش کامل و تسلیم شدن در برابر حکم الله و رسول الله ﷺ؛ ایمان دروغین، مخالف این رفتار است.

هفتم: بیان ماجرای عمر و فرد منافق.

هشتم: ایمان زمانی کامل می‌شود که میل و خواست انسان، پیرو رفتار و سخنان رسول الله ﷺ باشد.

آزمون بخش هفتم (۹ باب)

سؤال پنجم: گزینه‌ی درست را با ☒ مشخص نمایید:

۱- باب نخست از بخش هفتم، پیرامون محبّت است: ☐درست ☐ نادرست

۲- برخی مردم، بعضی از اولیا و قبرها را همانند و یا بیشتر از الله دوست دارند و بزرگ می‌شمارند: ☐درست ☐ نادرست

۳- اگر قلب کاملاً از محبّت رسول الله ﷺ خالی شود، ...است. ☐نقص در ایمان ☐نفی اصل ایمان

٤- محبّت به پیامبر ﷺ باید از محبّت به پدر و فرزند و تمامی مردم، بیشتر باشد: ☐ درست ☐نادرست

٥- از دلایل وجود لذت و شیرینی ایمان، محبت بهخاطر ☐ الله ☐ خویشاوندی است.

٦- کسی که بعد از بعثت پیامبر ﷺ معتقد باشد که دین یهود و نصارا در نزد الله پذیرفته و مایه‌ی خرسندی است، وی از اسلام خارج شده و قرآن را دروغ شمرده است: ☐درست ☐نادرست

٧- مسلمان نسبت به کافر، بی‌توجه نیست و او را نصیحت می‌کند و برایش روشن می‌سازد که در مسیر گمراهی و برخلاف آیین موسی و عیسی می‌باشد: ☐ درست ☐ نادرست

٨- بغض و دشمنی با دشمنان الله به‌معنای نقض پیمان آن‌ها نیست: ☐ درست ☐ نادرست

٩- این سخن کیست: وقتی یک نصرانی را می‌دیدم، چشم به زمین می‌دوختم؛ چون دوست نداشتم دشمن الله راببینم: ☐ امام احمد ☐ شیخ الاسلام ابن تیمیه

١٠- این سخن کیست: فرد مؤمن باتقوا، دوست الله است: ☐ ابن تیمیه ☐ ابن قیِّم

١١- ولایت عامّ الله بر بندگان، شامل مؤمن، کافر و تمام آفریدگان می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست

١٢- اگر فردی نماز بخواند و روزه بگیرد اما با دشمنان الله دوستی کند، به ولایت الله نمی‌رسد: ☐درست ☐ نادرست

١٣- مؤلّف، باب محبّت را پس از باب خوف آورد؛ زیرا عبادت، بر این‌دو متمرکز است: ☐ درست ☐ نادرست

١٤- مردم در ترس از الله، به سه گروه افراطی، بی‌توجه و میانه‌رو تقسیم می‌شوند: ☐ درست ☐نادرست

١٥- ترس متعادل، انسان را فقط از انجام محرمات باز می‌دارد؛ اما اگر زیاد شود، انسان را از رحمت و مهر الله متعال ناامید می‌گرداند: ☐ درست ☐ نادرست

١٦- آن کسی که به نشر و گسترش فحشا و منکرات کمک می‌رساند، از دوستان شیطان است:

☐درست ☐ نادرست

۱۷- کسی‌که از الله بترسد، همه چیز از او می‌ترسند؛ و کسی‌که از الله پروا کند، همه‌چیز از او پروا می‌کنند؛ اما کسی‌که از غیر الله بترسد، از همه چیز هراس دارد: ☐ درست ☐ نادرست

۱۸- آباد کردن مسجد از نوع : ☐ حسّی ☐ معنوی ☐ هر دو مورد است.

۱۹- الله متعال در بسیاری از موارد، ایمان به ذات خود را در کنار ایمان به آخرت بیان نموده است زیرا مفهوم فرمانبرداری را دارد و مستلزم آن است: ☐ درست ☐ نادرست

۲۰- منظور از «أقام الصَّلاة» اقامه و خواندن نماز: ☐واجب ☐مستحب ☐ هر دو مورد است.

۲۱- توکّل، نصف دین است: ☐ درست ☐ نادرست

۲۲- کدام عبارت درست است: ☐ بر تو توکّل کردم ☐ تو را وکیل و کارساز قرار دادم ☐بر الله و سپس بر تو، توکّل کردم ☐ گزینه دوم و سوم

۲۳- توکل .... نوع است. ☐ ۳ ☐ ٤ ☐ ٥

۲٤- اعتماد و توکّل بر صالحانی که مرده یا غایب هستند، شرک .... است: ☐ اکبر ☐ اصغر

۲٥- اعتماد و توکّل بر کسی برای کسب رزق و روزی، اعتماد از روی نیاز می‌باشد؛ این کار ☐درست ☐ شرک اصغر، است

۲٦- پیامبر ﷺ سرور توکّل کنندگان بود؛ با این وجود ☐ گاه دچار مشکل می‌شد ☐ دچار مشکل نمی‌شد و زیان ☐ می‌دید ☐ نمی‌دید؛ زیرا الله برایش کافی بود.

۲۷- ابن عبّاس از کسانی‌بود که ☐از بنی‌اسرائیل روایت می‌کرد ☐منکر روایت از بنی‌اسرائیل بود.

۲۸- کسی‌که از رحمت الله ناامید شود: ☐ گراه است ☐ هدایت نشده است ☐ سرگردان است و وظیفه‌اش در قبال الله را نمی‌داند ☐ همه موارد

۲۹- احساس امنیت از تدبیر الله، پرتگاهی بر لبه‌ی (☐ بیم از عذاب الاهی ☐ امید به رحمت الاهی) است و ناامیدی از رحمت الله، پرتگاهی بر لبه‌ی (☐ بیم از الله ☐ امید به الله) است.

۳۰- گناهان کبیره (☐ معدودةٌ ☐ محدودةٌ) و در یک سطح قرار (☐دارند ☐ ندارند)، شرک اصغر، از این گناهان بزرگتر (☐ است ☐ نیست)، مرتکب کبیره (☐ مؤمن است ولی با ایمان ناقص ☐ به خاطر ایمانش مؤمن است و به خاطر گناهش، فاسق ☐ مؤمن است ☐ کافر است ☐ گزینه یک و دو)، مرتکب کبیره (☐ محبوب است ☐ مورد خشم است ☐ به اندازه‌ی ایمانش محبوب و به‌اندازه‌ی گناهش مورد خشم است)، گناه کبیره با انجام کار خوب، از بین (☐ می‌رود ☐ نمی‌رود)، همنشینی با مرتکب گناه کبیره که در حال ارتکاب به آن می‌باشد (☐ جایز است ☐ ناجایز است)، آیا از برخی گناهان کبیره، می‌توان توبه کرد؟ (☐بله ☐ خیر).

۳۱- صبر چند نوع است ☐ ۳ ☐ ٤ ☐ ٥.

۳۲- بالاترین نوع صبر، خویشتن‌داری و صبر از نافرمانی الله است: ☐ درست ☐ نادرست

۳۳- ثمره و نتیجه‌ی حفظ باب صبر، خواندن آن در هنگام مصیبت و برای مصیبت‌دیده است: ☐درست ☐ نادرست

۳٤- اگر دو ویژگی افراد کافر، در فرد مؤمن دیده شود، لزوماً کافر است:☐ درست ☐ نادرست

۳٥- کافری که دو ویژگی افرادمؤمن را دارد، لزوماً مؤمن نیست: ☐ درست ☐ نادرست

۳٦- آمدن واژه‌ی «کفر» به‌صورت نکره، به معنای خروج از اسلام ☐ است ☐ نیست.

۳۷- مردم درهنگام مصیبت، چند مرتبه دارند: ☐ ٥ ☐ ٤ ☐ ۳

۳۸- گاهی نارضایتی و ناخشنودی، به کفر می‌انجامد: ☐ درست ☐ نادرست

۳۹- نارضایتی با .... صورت می‌گیرد: ☐ قلب، زبان و جوارح ☐ زبان و جوارح

٤۰- تفاوت یان صبر و رضایت، در حکم و سختی مصیبت است: ☐ درست ☐ نادرست

٤۱- گاهی ایمان انسان، با مصیبت‌ها زیاد می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست

٤۲- الله متعال، شرّ را بنا بر حکمت خویش اراده می‌نماید و در این حالت، خیر محسوب می‌شود: ☐درست ☐ نادرست

٤۳- روز رستاخیز را «قیامت» نام نهادند؛ به‌خاطر قیام: ☐ و برخاستن مردم از قبرهایشان ☐و ایستادن شاهدان ☐ و برپایی عدل ☐ همه‌ی موارد

٤٤- مجازات شدن در دنیا، بهتر از مجازات آخرت است: ☐ درست ☐ نادرست

٤٥- جزای خاری که فرو رود، همانند شکست است: ☐ درست ☐ نادرست

٤٦- در هر صفت الله متعال، ...... واجب است: ☐ اثبات ☐ دوری از بیان مثال و کیفیت ☐همه‌ی موارد

٤۷- طعنه و توهین به نسب، ..... است: ☐ عیب گرفتن به آن ☐ نفی آن ☐ هر دو مورد

٤۸- نشانه‌ی محبّت الله به بنده‌اش، آزمایش اوست: ☐ درست ☐ نادرست

٤۹- حکم شرک برای ریا، از نوع .... است: ☐ اصغر ☐ اصغر که گاه به اکبر نیز می‌رسد

٥۰- ریا یعنی کسی کاری را انجام می‌دهد تا مردم او را ببینند؛ اما کسی که کاری را انجام دهد تا به گوش مردم برسد، ریا نکرده است. ☐ درست ☐ نادرست

٥۱- از راه‌های مبارزه با ریا و علاج آن، یاد کردن از مرگ و سختی‌های آن است: ☐ درست ☐ نادرست

٥۲- فردی می‌فهمد که مردم از عبادتش باخبر شده‌اند، پس شادمان می‌شود؛ این کار، ریا محسوب می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست

٥٣- خوشحالی انسان از طاعت و فرمانبرداری از الله، ریا است: ☐ درست ☐ نادرست

٥٤- فردی به‌خاطر خشنودی الله، صدقه می‌دهد و الله متعال نیز محبّت و تمجید او را در قلب مؤمنان جای می‌دهد؛ چنین فردی: ☐ ریاکار است ☐ مخلص است

٥٥- به‌خاطر زیاد شدن اموالش، در راه الله صدقه می‌دهد: ☐ با کار اخروی، دنیا را می‌خواهد ☐با انجام کار اخروی، در پی آخرت است

٥٦- اگر مؤمن بترسد که با انجام کار عبادی، گرفتار ریا می‌شود، انجام ندادن آن کار: ☐جایز است ☐ شرک اصغر است.

٥٧- نامگذاری فرد به «بنده دینار» به چه معناست: ☐ دینار را عبادت می‌کند ☐ به‌خاطر دینار، به چیزی خشنود می‌شود یا خشم می‌گیرد؛ گویا آنرا عبادت می‌کند

٥٨- دنیاخواهی با انجام کار اخروی، خطرناکتر از ریاست: ☐ درست ☐ نادرست

٥٩- آن‌چه را که یکی از طریفین شکایت به قاضی می‌دهد، ..... محسوب می‌شود: ☐ هدیه‌ی کارکنان ☐ رشوه ☐ هر دو

٦٠- میان ریا در «لا إله إلّا الله» و ریا در صدقه، تفاوتی نیست: ☐ درست ☐ نادرست

٦١- درهم پول .... است: ☐ طلا ☐ نقره

٦٢- ثروتمندان و صاحب‌منصبان، شایسته‌ی مدح و تمجید هستند: ☐ درست ☐ نادرست

٦٣- کسی که با برخورداری از مال دنیا، خوشحال می‌شود و با فقدان مال، ناراضی و ناسپاس می‌گردد، دنیاخواه است: ☐ درست ☐ نادرست

٦٤- عالمان و امیران، به ترتیب چه وظیفه‌ای دارند: ☐ الزام و اجرا نمودن حکم/ راهنمایی وارشاد ☐ راهنمایی و ارشاد/ الزام و اجرا نمودن حکم.

٦٥- ثابت نشده که ابوبکر و عمر، بنا بر دیدگاه خویش، با نصّ شرعی مخالفت کنند: ☐درست ☐نادرست

٦٦- تقلید کورکورانه و تعصب مذهبی، امری .... است: ☐ پسندیده ☐ ناپسند

٦٧- راهب و حَبر به‌ترتیب یعنی: ☐بسیار عالم/ عبادت‌گزار زاهد ☐عبادت‌گزار زاهد/ بسیار عالم.

٦٨- حدیث عَديٍّ رحمه الله با عبارت حرام کردن امر حلال، شروع شده است؛ زیرا بزرگتر از حلال کردن امر حرام محسوب می‌شود؛ البته این هر دو کار، حرام است: ☐ درست ☐ نادرست

٦٩- پیروی از عالمان و امیران، در چه صورت به معنای انتخاب آنان به عنوان رب و صاحب می‌باشد؟ ☐ مخالف شریعت الله باشد ☐ موافق شریعت الله باشد ☐ هر دو مورد.

٧٠- کراهت و ناپسند دانستن وحی الله، کفر ...... است: ☐ اکبر ☐ اصغر

٧١- «صدور حکم به آن‌چه الله نازل نفرموده، جایز است»؛ این اعتقاد، کفر ..... می‌باشد: ☐ اکبر

□ اصغر

۷۲- «حکم غیر الله مانند حکم الله یا بهتر از آن است»؛ این اعتقاد، کفر .... است: □ اکبر □اصغر

۷۳- این توصیف کیست: اعتقاد دارد که حکم الله، بهترین است؛ اما از سر کینه‌ای که به شخص متّهم دارد، حکمی می‌دهد که الله دلیلی بر آن نازل نفرموده است: □ کافر □ ظالم □ فاسق

٧٤- ﴿وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ﴾ منظور از شیطان، شیاطین.... است: □ انسان □ جنّ □ انسان و جنّ

۷۵- می‌پندارند که: □ ایمان آورده‌اند اما در واق تکذیب می کنند □کردارشان خلاف گفتارشان است □ هر دو مورد

٧٦- مصیبت و مشکل، در امور .... است: □ شرعی □ دنیوي □ شرعی و دنیوی

۷۷- کسی که فرمانبردار الله و رسول الله ﷺ نیست و مانع اجرای دستور آنان می‌شود: □ مؤمن □ منافق

۷۸- بزرگترین فساد و خرابکاری در زمین، ..... است: □ حسی و ملموس □ معنوی

۷۹- فساد و خرابکاری بعد از اصلاح، بزرگتر و شدیدتر از خود فساد است؛ هر چند که هدف اصلاح بعد از فساد باشد: □ درست □ نادرست

۸۰- جاهلیت یعنی: □ دوران پیش از بعثت □ جهل و ناآگاهی □ هر دو مورد

۸۱- رشوه حرام است؛ هر چند برای رسیدن به حقّ یا دور کردن باطل و ستم باشد: □ درست □ نادرست

هشتم:
[٤٠] باب جحد و انکار اسماء و صفات

انکار دو گونه است:

دروغ دانستن و تکذیب (قطعاً کفر است): فمن أنکر اسمًا لله أو صفةً من صفاته الثَّابتة في الکتاب والسُّنَّة فهو کافرٌ بالإجماع؛ لأنَّ تکذیب الله ورسوله کفرٌ مُخرِجٌ من الملَّة بالإجماع.

تأویل: انکار نمی‌کند ولی آنرا خلاف ظاهرش تفسیر می‌کند:

تأویلش از نظر زبان‌شناسی، درست می‌باشد و کفر نیست؛ ولی امری خطرناک است.

مانند تفسیر ید در آیه‌ی ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ به معنای نعمت؛ زیرادر زبان‌شناسی نیز کاربرد دارد؛ اما در پاسخ باید گفت:

تأویلش از نظر زبان‌شناسی هم نادرست است و کفر محسوب می‌شود؛ برای نمونه، دست را به‌معنای آسمان‌ها تفسیر می‌کند. این امر، کفر است؛ زیرا نه در زبان‌شناسی و در شرع، پایه و اساس ندارد؛ این شخص، منکر است و صفت الله را تکذیب می‌کند.

١. با ظاهر نص شرعی و اجماع سلف، در تضاد است و دلیلی ندارد.
٢. برای دست، ویژگی‌هایی بیان شده که نعمت و قدرت را با آن ویژگی‌ها توصیف نکرده است؛ مانند مثنی و جمع بودن، به هم آوردن و باز کردن.
٣. الله تعالی بر آدم منّت نهاد و او را با دو دست خویش آفرید؛ اگر دست به‌معنای نعمت یا قدرت باشد، این آفرینش برای آدم فضیلت محسوب نمی‌شد و بر سایر آفریدگان، برتری نداشت.

- توحید اسماء و صفات: یگانه دانستن الله در آن‌چه خود را به آن نامیده یا توصیف فرموده و در قرآن یا بر زبان فرستاده‌اش محمد ﷺ .حی نموده است؛ به دو صورت اثبات و نفی صفات و اسم‌هایی که قابل تحریف، ردّ، بیان کیفیت و مثال زدن نیستند.

چرا به‌جای «تحریف» واژه‌ی «تاویل» را به کار نبرد؟

۱. زیرا در قرآن نیز به همین صورت بیان شده است و خلاف آن بیان نمی‌کنیم.
۲. به عدالت نزدیک‌تر است؛ زیرا کافران در تحریف هستند نه تفسیر و تأویل.
۳. تا مردم هم از آنان بیزار و دور باشند؛ تحریف‌کننده‌گان و کافران، از این‌که اهل تأویل خوانده شوند، خرسند می‌گردند.
٤. هر تأویلی، ناپسند نیست؛ اگر مستدلّ باشد، درست و مقبول است؛ اگر هم دلیلی بر آن نباشد، نادرست و مردود؛ اما هر تحریفی، ناپسند و مردود است.

چرا تمثیل و مثال زدن، مردود است؛ اما تشبیه، رد نشده است؟

۱. تمثیل و مثال آوردن، بنا بر نصّ قرآن، کاملاً ردّ و باطل است؛ اما تشبیه چنین نیست.
۲. نفی کردن و باطل دانستن تشبیه، به طور کامل، درست نیست؛ زیرا میان موجودات، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی وجود دارد.
۳. مردم درباره‌ی عنوان تشبیه اختلاف‌نظر دارند؛ برخی برای اثبات صفات، از تشبیه استفاده می کنند.

اسم: برگرفته از:

۱. «سُمُو» به‌معنای بلندی است؛ آن‌چه را که اسم برایش قرار می‌دهیم (مُسمّا)، بر بلندی قرار دارد و ظاهر و آشکار است.
۲. «سِمة» و نشانه است؛ اسم، نشانه و علامت مسمّا می‌باشد.

تفاوت میان اسم و صفت:

- «اسم»، چیزی است که الله بدان نامیده می شود و «صفت» چیزی است که الله با آن توصیف می گردد.

چرا توحید اسماء و صفات را می‌آموزیم؟

۱. تا توحید را محقّق نموده و عملی سازیم؛ فرد موحّد باید الله را در انواع سه‌گانه‌ی توحید، یکتا بداند.
۲. زیرا مایه‌ی زنده بودن قلب است و بلکه بزرگترین چیز برای حیات آن می‌باشد؛ والاترین دانش‌ها برای شناخت الله متعال می‌باشد.
۳. سبب ورود به بهشت است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «لله تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» الله، نود و نه اسم دارد؛ کسی‌که آن‌ها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود.
٤. زیرا اصلی می‌باشد که سلف نیز بدان پایبند بودند.
٥. تا همانند گروه‌های گمراه، دچار اموری مانند تمثیل و تعطیل و ... نشویم.
٦. تا با آن‌ها دعا کنیم و الله را فرا بخوانیم؛ زیرا الله تعالی فرمود: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ الله، اسم‌های پسندیده‌ای دارد؛ او را با آن‌ها فرابخوانید.

تحریف: تغییر دادن چیزی که بایدبرای الله اثبات گردد

در معنا: مثلاً کسی می‌گوید: دست الله، به‌معنای نعمت اوست.

در لفظ: مانند تحریف لفظ جلاله‌ی «اللهُ» (مرفوع) به «اللهَ» (منصوب) در آیه‌ی ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ منکر صفت کلام برای الله هستند و می‌پندارند که این کلام، از موسی بوده است؛ در پاسخشان باید پرسید: ﴿وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ﴾ به چه معناست؟ چون پاسخی ندارند، سکوت می‌کنند و ادعایشان نادرست است.

تعطیل: انکار اسم یا صفتی از الله

تعطیل جزئی: مانند اشاعره که برخی از اسماءو صفات را انکار می‌کنند.

تعطیل کلّی: مانند جهمیه که تمام صفات الله تعالی را انکار می‌کنند.

تکییف: بیان کیفیت و چگونگی:

تعبیر با زبان: چیزی را با زبانش توصیف کند.

با دست: چیزی را ترسیم کند.

با قلب: چیزی را تصور و تخیّل کند.

مفاهیم و دلالت‌های اسم بر مسمّا:

مطابقه: بر تمام مسمّای خود، منطبق است.

تضمّن: بخشی از مسمّای خود را شامل می‌شود.

التزام: به‌معنای چیزی خارج از مسمّای خود است.

مثال: «خالق» به‌طور کامل بر ذات الله منطبق است، بنا بر صفت خلق کردن و آفریدن، دلالت تضمّن دارد، چون علم و قدرت الله را می‌رساند، دلالت التزام دارد؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا﴾ الله، ذاتی است که هفت آسمان و زمین را مانند آن‌ها آفرید؛ فرمان در میانشان فرود آمد تا بدانید که الله، بر هر چیزی تواناست؛ و این‌که الله، بر همه چیز علم و آگاهی دارد.

اسماء و صفات را چگونه بیاموزیم؟

۱. علم، نوعی عبادت است؛ پس باید مطابق روش پیامبر ﷺ و صحابه ش باشد.

۲. هدف از آموزش، باید تعظیم و بزرگداشت الله باشد؛ وقتی دربارهٔ استواء از اما مالک $ سوال کردنـد، سرش را پایین انداخت و عرق بر چهره‌اش نمایان شد؛ زیرا دربارهٔ امر عظیمی از وی پرسیدند.

۳. چیزهایی را که صحابه ش در آن کند و کاو نکردند، پرس و جو نمی‌کنیم.

٤. ابتدا استدلال و سپس اعتقاد؛ مخالفان اهل سنّت، ابتدا اعتقاد خود را شکل می‌دهند و سپس به دنبال دلیل می‌روند؛ و چون دلیلی نمی‌یابند، دروغ می‌پردازند و بدعت می‌سازند.

۵. مطابق روش امام شافعی $ عمل می‌کنیم: «آمنْ تهتدِ» ایمان بیاور، تا هدایت شوی؛ بـه الله و آن‌چـه فرمـوده، مطـابق منظور و هدف الله، ایمان بیاور؛ همچنین به رسول الله و آن‌چه از جانب او آمده، مطابق منظور و مـراد رسـول الله ﷺ ایمان بیاور.

برخی متعلّقات اسماءو صفات:

۱. اسماء الله تعداد مشخّصی ندارند: زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ» یـا آن‌چـه در علـم فیب، نزد خود برگزیدی. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ للهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْـمًا» الله، نـود و نـه اسـم دارد؛ ایـن فرمـوده به‌معنای انحصار تعداد اسم‌ها نیست؛ مثال: صد اسب را برای صدقه آماده کردم.

۲. اسماء الله، هم عَلَم هستند و هم صفت: اسم‌های الله، فقط اسم و نام نیستند؛ از آن جهت که به ذات الله اشاره دارنـد، اسم هستند و از آن جهت که ویژگی الله را توصیف می‌کنند، صفت هستند؛ اما نام افـراد، قـراردادی بـوده و چنـین ویژگی‌ای را ندارد.

۳. اسماء الله، مترادف و مجزّا هستند: چون همگی بر ذات الله اطلاق می‌شوند، مترادف هستند؛ زیرا همگی به یـک مسـمّا اشاره دارند؛ سمیع و بصیر و حکیم، همگی به الله باز می‌گردد؛ اما چون معانی آن‌ها متفاوت است، مجزّا هستند.

٤. اسماء الله، بر ذات و معنا دلالت دارند: باید به اسم‌های الله ایمان داشـته باشـیم، بـه ویژگـی و توصـیفی کـه آن اسـم دربرمی‌گیرد ایمان داشته باشیم و به تأثیر و جکمی که این صفت شامل میش می‌شـود، ایـمان داشـته باشـیم؛ البتـه در صورتی که آن اسم، متعدّی بوده و اثرش بر چیزی قرار گیرد؛ برای نمونه، سمیع؛ ایمان داریم که اسم الله است، ایمان داریم که الله صفت شنیدن را داراست، ایمان داریم که چیزی را می‌شنود؛ اما اگر اسم، متعدّی نباشد و اثرش محـدود به ذات باشد، مانند عظیم و حيٍّ و جلیل، فقط اسم و صفت برای الله اثبات می‌گردد و اثر و حکمی ندارد.

۵. صفات، بیشتر از اسماء هستند: زیرا هر اسمی، به‌معنای یک صفت است؛ اما هر صفتی، اسم نیست؛ الله متعال به دو ویژگی کلام و اراده، توصیف شده است؛ اما اسم متکلّم و مرید ندارد.

٦. هر آن‌چه الله خود را بدان توصیف نموده، حقیقت دارد؛ اما بیان مثال و کیفیت برای آن ممکن نیست.

دلیل اول:

الله تعالی فرمود: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ آنان، به نام «الرحمن» کفر ورزیدند.

- کفّار قریشٍ، این اسم را نپذیرفتند؛ اما به مسمّای آن که الله باشد، اقرار داشتند.
- از این آیه می‌توان استدلال نمود که انکار هر یک از اسماء الله تعالی، منجر به کفر می‌شود.

دلیل دوم:

در صحیح بخاری از علی روایت شده است: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، أَتُرِيدُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» با مردم،با آن‌چه می‌دانندسخن بگویید؛ آیا می‌خواهید که الله و فرستاده‌اش را تکذیب کنند؟

- دعوتگر باید به سطح درک مخاطبش نگاه کند و خود را هم‌طراز او در نظر گیرد تا بتواند متناسب با درکش سخن بگوید؛ باید دعوت را به آرامی انجام دهیم تا سخنمان را با اطمینان و آرامش بپذیرند وعمل نمایند.

دلیل سوم:

عبد الرزّاق از مَعْمَرٍ از ابن طاووس از پدرش از ابن عبّاس روایت می‌کند که مردی را دید که وقتی حدیثی از پیامبر ﷺ فدرباره‌ی صفات الله شنید، از روی اعتراض، به رعشه افتاد؛ پس پرسید: «مَا فَرَقُ هَؤُلَاءِ؟ يَجِدُونَ رِقَّةً عِنْدَ مُحْكَمِهِ، وَيَهْلِكُونَ عِنْدَ مُتَشَابِهِهِ» ترس این‌ها چیست؟ آیات محکم قرآن را با آرامش می‌پذیرند و در آیات متشابه (با تشبیه و تأویل) نابود می‌شوند.

- «مَا فَرَقُ»: ترس این بدعت‌گزاران گمراه، از اثبات صفاتی که برایشان تلاوت می‌شود، چیست؟ چرا همان‌طور که الله و پیامبر ﷺ، آن‌ها را برای ذاتش اثبات نمود، برای الله ثابت نمی‌دانند؟

برخی ویژگی‌های قرآن

- تمامی آیاتش محکم است: استوار و ثابت می‌باشد.
- تمام آیاتش، متشابه است: آیاتش مشابه هستند و یکدیگر را تأیید می کنند.
- برخی آیاتش محکم و برخی متشابه است:
  - مُحکم: معنایش واضح است.
  - متشابه:
    - نسبی: با قرائت وصل.
    - مطلق: با قرائت وقف.

۱. قرآن را مُحکم نامیده‌اند: یعنی در آن ایرادی نیست، در اخبارش دروغ نیست و در احکامش ستمی نیست؛ الله تعالی فرمود: ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ﴾ سخن پروردگارت، با راستی و عدالت انجام یافت.

۲. قرآن را متشابه نامیده‌اند: یعنی اصالت و کمال آیاتش، مانند هم است؛ آیه‌ها، یکدیگر را تأیید می کنند و تناقضی در آن نیست. الله تعالی فرمود: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا﴾ الله، بهترین سخن را به‌صورت کتابی متشابه نازل فرمود.

۳. برخی آیات قرآن را محکم و برخی را متشابه نامیده‌اند؛ محکم بدین معنا که مفهومش واضح و روشن است و متشابه، معنای واضحی ندارد. متشابه بر مبنای قرائت وصل یا وقف، دو گونه است: مطلق و نسبی. ﴿وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ﴾ تأویل و تفسیرش را فقط الله می‌داند:

- مطلق: فقط الله می‌داند؛ مانند کیفیت و چگونگی صفاتش و واقعیت و ماهیت بهشت.
- نسبی: صاحب‌نظران از آن آگاهند و برای دیگران، متشابه است.

در قرآن، چیزی که معنایش برای همه‌ی مردم متشابه و پوشیده باشد، وجود ندارد؛ اما اشتباه در فهم و برداشت روی می‌دهد. بدین خاطر است که ابن عبَّاسٍ ﭭ می گوید: «من از صاحب‌نظرانی هستم که تأویلش را می‌دانند» این سخن، به‌معنای مدح و خودپسندی نیست. مردم باید بدانند که در قرآن، چیزی که معنایش قابل درک نباشد، وجود ندارد؛ در این صورت، تمام امت اسلام، از رسول الله ﷺ گرفته تا آخرین مسلمان، معنای قرآن را نمی‌فهمیدند و صفات و اسماء الله را درک نمی کردند.

دلیل چهارم:

وقتی قریش واژه‌ی «الرحمن» را از رسول الله ﷺ شنیدند، آن‌را انکار کردند؛ پس الله متعال درباره‌ی آن‌ها چنین فرمود: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ آنان الرحمن را انکار کردند.

مسائل:

یکم: انکار هر یک از اسماء و صفات، سبب نفی ایمان می‌شود.

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی رعد: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾.

سوم: دعوتگر باید متناسب با درک و فهم مخاطبش سخن بگوید.

چهارم: اگر سخن متناسب با درک مخاطب نباشد، به تکذیب الله و فرستاده‌اش می‌انجامد؛ هر چند انکار و تکذیب، عامدانه نباشد.

پنجم: ابن عبّاس بیان نمود که انکار برخی از اسماءو صفات الاهی، سبب هلاکت منکر می‌شود.

آزمون بخش هشتم (یک باب)

سؤال اول: گزینه‌ی درست را علامت بزنید و یا جای خالی را پر کنید:

۱- انکار اسماء و صفات، ☐ دو نوع ☐ سه نوع، می‌باشد؛ فتاوت میان اسم و صفت این است که اسم، چیزی می‌باشد که الله خود را با آن نامیده است و صفت، توصیفی می‌باشد که از خود بیان نموده است: ☐ درست ☐نادرست.

۲- انکار اسم یا صفتی که در قرآن و سنّت آمده، کفر ...... است: ☐ اکبر ☐اصغر.

۳- «اسم» از چه چیزی مشتق می‌شود: ☐ سُمُوّ و بلندی ☐ سِمَة و نشانه ☐ هر دو.

٤- اسماء الله ... هستند: ☐ عَلَم ☐ صفت ☐ علم و صفت.

٥- نام‌های بندگان، .... هستند: ☐ علم ☐ صفت ☐ علم و صفت.

٦- انواع دلالت‌ها و مصادیق اسم، .... است: ☐ مطابقه ☐ تضمّن ☐ التزام ☐ همه‌ی موارد.

۷- اسماء الله....... هستند: ☐ مترادف ☐ مجزّا ☐ مترادف و مجزّا.

۸- تعداد اسماء الله مشخص می‌باشد: ☐ درست ☐ نادرست.

۹- صفات الله، بیشتر از اسماء او هستند؛ زیرا هر اسم، یک صفت است: ☐ درست ☐ نادرست.

۱۰- الله تعالی صفات بسیاری دارد که جزو اسماء او محسوب نمی‌شود. ☐ درست ☐نادرست.

۱۱- القول بنفي التَّمثيل أحسن من القول بنفي التَّشبيه: ☐ صح ☐ خطأ.

۱۲- دلایل آموزش أسماء و صفات را بنویسید: ۱- .... ۲- .... ۳- .... ٤- .... ٥- ....

۱۳- آموزش أسماء و صفات چگونه است؟ ۱- .... ۲- ....

۳- .... ٤- ....

۱٤- سخنی که فراتر از درک مخاطب باشد، نباید بیان شود؛ هر چند مخاطب به آن نیاز داشته باشد. ☐ درست ☐ نادرست.

۱٥- ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ یعنی: ....

۱٦- صفات از نظر معنا، مُحکم است؛ یعنی معنایشان واضح می‌باشد؛ اما از نظر کیفیت، متشابه

مطلق می‌باشد و فقط الله متعـال از چگـونگی و کیفیـت آن‌هـا بـاخبر اسـت.☐ درسـت ☐ نادرست.

۱۷- ویژگی «مُحکم» اگر به تنهایی برای قرآن به کار رود، به چه معناست: ☐ چیزی که معنایش واضح و روشن است ☐ چیزی که در آن ایراد و نقصی وجود ندارد.

۱۸- ویژگی «مُتشابه» اگر به تنهایی برای قرآن به کار رود، یعنی آیاتش در اصالت و کمال، شبیه به یکدیگرند: ☐ درست ☐ نادرست.

۱۹- تشابه نبی آیات، به‌معنای پوشیده بودن معنا بر همه است و تشابه مطلق، به‌معنای پوشیده بودن معنای آیه بر برخی افراد: ☐ درست ☐ نادرست.

۲۰- معنای تمام آیات قرآن، قابل دسترسی می‌باشد: ☐ درست ☐ نادرست.

۲۱- دعوتگر باید به سـطح درک مخاطـب بنگـرد و خـود را در جایگـاه آن‌هـا قـرار دهـد ☐ درسـت ☐ نادرست.

۲۲- در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که معنایش بر همه پوشیده باشد (☐ درست ☐نادرست) برخی حقایق که الله متعال از غیب خبر می‌دهد، بر ☐ برخی ☐همه‌ی مردم، پوشیده است.

۲۳- چــرا ابــن عبّــاسٍ ﷺ مــی‌گویــد: (أنــا مــن الرَّاســخين في العلــم الَّــذين يعلمــون تأويلــه)؟

....

۲۴- از بدترین سخنان اهل بدعت این است که می‌گویند آیات صفات، قابل درک نیست؛ این سخن، پیامبر و صحابه را به ناآگاهی متهم می‌کند و قرآن را دروغ مـی‌شـمارد و سـخن‌پـردازی فلاسـفه است: ☐ درست ☐ نادرست.

۲۵- از نشانه‌های اهل باطل ایناست که محکم را می‌پذیرند و متشابه را انکار می‌کنند: ☐درست ☐ نادرست.

۲۶- سه مورد از قواعد بحث اسماء و صفات را بنویسید:

۱- ....

۲- ....

۳- ....

سؤال دوم: واژه‌های ستون أ را به توضیح مناسبش از ستون ب ارتباط دهید:

	أ	ب
۱	تحریف	به معنای انکار است؛ دو نوع می‌باشد: تکذیب و أأویل.
۲	تأویل	بیان با زبان، ترسیم با دست و تصوّر با قلب.

٣	تعطیل	در اصالت و کمال به هم شباهت دارند و یکدیگر را تأیید می‌کنند.
٤	محکم	تغییر چیزی که باید برای الله اثبات گردد؛ یا لفظی است یا معنوی.
٥	متشابه	انکار اسم یا صفتی که باید برای الله اثبات گردد (کلی و جزئی)
٦	تکییف	ایراد و نقص ندارد؛ نه اخبارش دروغ است و نه احکامش، ستم.
٧	جحود	اگر با دلیل باشد، مقبول و درست است و گر نه، باطل و مردود.

نهم: سخنان نهی شده و شرک‌آمیز (۲٦ باب)

- این، بزرگترین بخش کتاب است؛ زیرا روش مؤلف چنین است که ابتدا به بیان کلیات و سپس جزئیات می‌پردازد.
- در این بخش، برخی سخنانی نهی شده و شرک‌آمیز و کارهای شرک‌آمیز بیان می‌شود. محور کار مؤلف، شرک اصغر است؛ زیرا امری پنهان می‌باشد و نیز بیشتر به بحث کفران نعمت میپردازد؛ زیرا مصادیق بسیاری دارد.

[٤١] باب ﴿ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾ (کفران نعمت، رفتار شرک‌آمیز است)

مُجَاهِدٌ در مفهوم این آیه می‌گوید: «مثلا فردی می‌گوید: این دارایی من است که از پدرانم به ارث برده‌ام»، عون بن عبدالله بیان می‌نماید: «برخی می‌گویند: اگر فلانی نبود، چنین و چنان نمی‌شد» ابن قتیبه اظهار می‌دارد: «کفار می‌گویند: این به‌خاطر شفاعت معبودان ماست».

- نعمت، آزمایش است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗ﴾ وشما را با فتنه‌های خوب و بد می‌آزماییم.
- اگر نعمتی را که خالق عطا نموده به غیر او نسبت دهیم، به اصل توحید خدشه می‌زند: [۱] در توحید ربوبی: نسبت نعمت به مخلوق، بدین معناست که آن نعمت از طرف مخلوق است نه خالق. [۲] در توحید عبادی: این نسبت سبب می‌شود تا بنده، شکرگزار خالق نباشد.
- «می‌گویند: اگر فلانی نبود، چنین و چنان نمی‌شد»: اگر این سخن، بیان خبری راست و واقعی باشد، اشکالی ندارد.

نعمت، آزمایش است؛ چگونه در آن سربلند باشیم؟

پیش از برخورداری از نعمت:	پس از برخورداری از نعمت:
نعمت را باید از الله بخواهیم و تنها متوجه او باشیم؛ برخی مردم گمان می‌کنند که با معرفی شخص والامقامی به نعمتی می‌رسند؛ پس روزی را مانند بهشت، فقط از الله می‌خواهیم.	باید با قلب و زبان جوارح، شکرگزار الله باشیم.

رفتار مردم در نسبت دادن نعمت:

صحیح: آنرا به سببی نسبت می‌دهند که از شرع و حس، ثابت و درست باشد. این کار با دو شرط جایز است:	شرک اصغر: آنرا به سبب واضحی نسبت می‌دهند؛ اما آن سبب، از نظر شرعی و حسی ثابت نشده است.	شرک اکبر: به سبب پنهانی نسبت می‌دهند که هیچ تأثیری ندارد.

با این اعتقاد باشد که آن سبب، به خودی خود مؤثر نیست.	شکرگزاری از نعمت‌دهنده را از یاد نبرند.

دلیل دوم:

ابو العباس پس از حدیث زید بن خالد (الله تعالی فرمود: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ...») می‌گوید: «موارد بسیاری در قرآن و سنت وجود دارد که الله متعال کسی را نکوهش می‌نماید که نعمت را به مخلوق نسبت می‌دهد و به الله شرک می‌ورزد».

برخی از سلف گفته‌اند: «مانند این سخن: باد خوب و موافق بود، کشتی‌بان مهارت داشت؛ و چنین جملاتی که مردم به زبان می‌آورند».

مسائل:

یکم: شناخت نعمت و انکار آن؛ کافران، خوب می‌دانند که نعمت از جانب الله است؛ اما آنرا به غیر الله نسبت می‌دهند و با این کار، انکارش می‌کنند.

دوم: نسبت دادن نعمت به غیر الله، در سخنان مردم زیاد است.

سوم: انکار نعمت، به‌معنای انکار اعطای آن از وی الله است نه انکار خود نعمت؛ زیرا نعمت وجود دارد اما عطا کنندهی نعمت را غیر الله می‌دانند.

چهارم: دو امر متضاد، در قلب جای گرفته‌اند؛ شناخت نعمت و انکار آن.

[٤٢] باب ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ (تفسیر نِد)

- در عبادت الله، همتا و نظیری برایش قرار ندهید؛ درحالی‌که می‌دانید در ربوبیت و پادشاهی خود، نظیر و مانندی ندارد. این نخستین آیه است که انسان را به توحید فرامی‌خواند و از شرک باز می‌دارد.

ابن عباس می‌گوید: (انداد، شرکی پنهان‌تر از مورچه‌ی کوچک سیاه بر سنگی سیاه در تاریکی شب است. مثلا کسی می‌گوید: به الله و جانت سوگند، بـه جـانم قسـم. اگر این سگ نبود، دزدان به ما حمله می‌کردند، هر چه الله و تـو بخواهیـد، اگـر الله و فلانی نبودند؛این سخنان، شرک‌امیز هستند. (روایت ابن ابی حاتم)

- «أَخْفَى مِنْ...»: این بلیغ‌ترین و رسـاترین بیـان در توصـیف پنهـانی بـودن شرک می‌باشد؛ از الله متعال خواستاریم که ما را از چنین مصیبتی پناه دهد.

دلیل دوم:

از عمر بن خطاب روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «مَـنْ حَلَـفَ بِغَـيْرِ الله فَقَـدْ كَفَـرَ أَوْ أَشْرَكَ». کسی‌که به غیر الله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است. (ترمذی: حسن؛ حاکم: صحیح)

دلیل سوم:

ابن مسعود می‌گوید: « اگر سوگند دروغ به الله یاد کنم، برایم محبوب‌تر است از این‌که سوگند راسـت به غیر او یاد کنم».

- «كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»: اگر معتقد باشد که آن‌چه بدان سوگند خورده، در عظمت همانند الله، است، کفر و شرک او اکبر است؛ در غیر این صورت، اصغر می‌باشد.
- ابن مسعود رحمه الله هیچ یک از آن دو حالت را دوست ندارد؛ اما مجازات شرک، بسی بزرگ‌تر از مجازات دروغ است؛ زیرا شرک، بخشیده نمی‌شود.

دلیل چهارم:

از حذیفه رحمه‌الله روایت است که پیامبرﷺ فرمود: «لَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ وَشَاءَ فُلَانٌ، وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ شَاءَ فُلَانٌ» نگویید: آن‌چه الله و فلانی خواستند؛ بلکه بگویید: آن‌چه الله خواست و سپس آن‌چه فلانی خواست. (روایت با سند صحیح از ابو داوود).

دلیل پنجم:

درباره‌ی ابراهیم نخعی گفته‌اندکه وی ناراحت می‌شد کسی بگوید: «أَعُوذُ بِاللهِ وَبِكَ» به الله و به تو پناه می‌آورم. جایز است که بگوید: «بِاللهِ ثُمَّ بِكَ» به الله پناه می‌برم و سپس به تو. می‌گفت: مردم باید بگویند: اگر الله نبود و سپس فلانی نبودند؛ نباید بگویند: اگر الله و فلانی نبودند.

- «وَلَكِنْ قُولُوا»: وقتی دین اسلام، امری را حرام می‌ماید؛ در کنارش امر دیگری را جایز قرار می‌دهد؛ تا مردم امر حرام را به راحتی رها کنند و مقام والای دین اسلام را درک نمایند.

مسائل:

یکم: تفسیر آیه‌ی سوره‌ی بقره درباره‌ی انداد.

دوم: صحابه ﷺ در تفسیر آیه‌ی شرک اکبر، آن‌را شامل شرک اصغر نیز می‌دانند؛ زیرا نِد، به‌معنای نظیر و مانندی است که تمام یا بخشی از یک چیز را شامل می‌شود.

سوم: سوگند به غیر الله، شرک است؛ سخنانی مانند: سوگند به جانت، سوگند به پیامبر، سوگند به شرافتم، سوگند به کعبه، اگر چنان کند، یهودی یا کافر باشد.

چهارم: سوگند راست به غیر الله، بسیار بزرگتر و شدیدتر از آن است که سوگند دروغی به الله یاد کند.

پنجم: میان «واوِ» و «ثُمَّ» تفاوت وجود دارد. «واو» به‌معنای تساوی است و شرک محسوب می‌شود؛ اما «ثمَّ» ترتیب و سلسله مراتب را بیان می‌کند و شرک به حساب نمی‌آید. مانند: الله و تو برایم کافی است، غیر از الله و تو، کسی را ندارم، بر الله و تو توکل می‌کنم، الله را در آسمان‌ها و تو را در زمین دارم، از الله و تو، عذر می‌خواهم.

[٤٣] باب: کسی‌که به سوگند الله بسنده نکند، مرتکب کبیره است.

کسی‌که سوگند می‌خورد، بر بزرگی چیزی که بدان سوگند خورده، تأکید دارد؛ کسی‌که سوگند به الله را کافی نداند، در بزرگداشت و تعظیم الله، نقص آورده و این کار مخالف با کمال توحید است.

دلیل اول:

ابن عمر ﭭ می‌گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، مَنْ حَلَفَ بِاللهِ فَلْيَصْدُقْ، وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللهِ فَلْيَرْضَ، وَمَنْ لَمْ يَرْضَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ» به پدرانتان سوگند نخورید؛ کسی‌که به الله سوگند یاد کند، قطعا راست می‌گوید؛ کسی‌که برایش به الله سوگند می‌خورند، باید راضی و قانع گردد؛ اگر راضی نشد، پس جزو (مؤمنان به) الله نیست. (روایت ابن ماجه با سند حسن)

انواع رضایت به سوگند الله:

شرعی: شاکی باید به سوگندی که بنا بر شرایط شرع، به الله یاد می‌شود، رضایت دهد.

حسّی: کسی‌که برایش سوگند می‌خورند، ٥ حالت دارد:

١. از دروغش اطمینان دارد؛ پس لزومی به تأییدش نیست.
٢. احتمال دروغش زیاد است؛ لزومی به تأییدش نیست.
٣. راست و دروغش برابر است؛ باید تأیید کند.
٤. احتمال راستش زیاد است؛ باید تأیید کند.
٥. به راست‌گویی وی اطمینان دارد؛ باید او را تأیید کند.

مسائل:

یکم: نهی تحریمی از سوگند یاد کردن به پدران.

دوم: کسی‌که برایش به الله سوگند می‌خورند، باید به این سوگند اکتفا کند.

سوم: کسی‌که به سوگند الله رضایت ندارد، مورد هشدار قرار گرفته است.

چهارم: کسیکهسوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید؛ زیرا راستگویی بدون سوگند، واجب است و اگر با سوگند همراه گردد، قطعاً باید راست باشد.

[٤٤] باب: آن‌چه الله و تو بخواهید

دلیل اول:

از قُتَیله روایت است: فردی یهودی نـزد پیـامبر ﷺ آمـد و گفـت: شـما بـا گفـتن ایـن سـخنان، شرک می‌ورزید: آن‌چه الله و تو بخواهید، سوگند به کعبه؛ پس پیـامبرﷺ دسـتور داد کـه اگـر مـی‌خواهنـد سوگند یاد کنند، بگویند: سوگند به پروردگار کعبه؛ هم‌چنین بگویند: مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ شِـئْتَ؛ آن‌چـه الله بخواهد و سپس آن‌چه تو بخواهی. (به روایت و تصحیح نسائی).

دلیل دوم:

نسائی از ابن عباس روایت می‌کند که مردی به پیـامبر ﷺ گفـت: آن‌چـه الله و تـو بخواهیـد؛ فرمـود: «أَجَعَلْتَنِي لله نِدًّا؟! مَا شَاءَ اللهُ وَحْدَهُ» آیا مرا همانند الله قرار می‌دهی؟ فقط هر چه الله بخواهد.

- چرا قوم یهود را «یهود» نامیدند؟

[١] زیرا میگفتند: «هُدنا إليك» به سوی تو بازگشتیم. [٢] زیرا نام جدّشان یهوذا بن یعقوب بود.

- برخی از نکات حدیث اول:

١. فرد یهودی با این‌که قصد نکوهش داشت، اما پیامبر ﷺ از آن نرنجید؛ زیرا درست می‌گفت.

٢. عمل به حق و کار درست، مشروع می‌باشد؛ هر چند فردی آن‌را توصیه کند که اهل حق نباشد.

٣. بهتر است وقتی قصد تغییر و اصلاح داریم، به چیزی تغییر دهیم که نزدیکتر و شبیه‌تر است.

- چرا یک فرد یهودی چنین امری را متذکّر شد؟ شاید حکمتش این باشد که الله تعالی، یهود را بیازمایـد. آن‌ها بر مسلمانان انتقاد می‌کنند درحالی که خودشان مرتکب شرک اکبر می‌شوند و توجه نمی‌کنند.

- «مَا شَاءَ اللهُ وَحْدَهُ»: پیامبر پاسخی داد که آن مرد هرگز دچـار شرک نشـود و هـر بهانـه‌ای بـرای شرک ورزیدن را از او بگیرد؛ پس حتِ نگفت: «ما شاء الله ثمَّ شئت» بلکه فرمود: «مَـا شَـاءَ اللهُ وَحْـدَهُ» ایـن سخن، هم برای حمایت و حفاظت از توحیدشایسته‌تر است و هم در برابر الله متعال، بـه ادب نـزدیکتر می‌باشد.

انواع خواب:

خواب‌های پریشان.	رؤیای صادقه.	حدیث نفس.

دلیل سوم:

ابن ماجه از طُفَیل –برادر ناتنی عائشه از مادر– روایت می‌کند: در خواب دیدم که نزد گروهی یهودی رفته‌ام و گفتم: شما همان مردمی هستید که می‌گویید: عُزَیْر پسر الله است؛ گفتند: شما همان قومی هستید که می‌گویید: هر چه الله و محمّد بخواهند. سپس به سراغ جمعی از نصارا رفتم و گفتم: شما مردمی هستید که می‌گویید: مسیح پسر اللهِ است؛ گفتند: شما همان گروهی هستید که می‌گویید: آن‌چه الله و محمد بخواهند؛ هنگام صبح، اطرافیانم را از آن‌چه دیدم باخبر کردم؛ سپس نزد پیامبرﷺ رفتم و برایش نقل کردم؛ فرمود: «آیا کسی را از این خواب باخبر کرده‌ای؟»، گفتم: آری؛ فرمود: الحمد لله؛ سپس فرمود: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ طُفَيْلًا رَأَى رُؤْيا أَخْبَرَ بِهَا مَنْ أَخْبَرَ مِنْكُمْ، وَإِنَّكُمْ قُلْتُمْ كَلِمَةً كَانَ يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا أَنْ أَنْهَاكُمْ عَنْهَا، فَلَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ وَشَاءَ مُحَمَّدٌ، وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ وَحْدَهُ» طفیل خوابی دیده و برخی از شما را از آن باخبر نموده است. سخنی گفتید که شرم و حیا، مانع من شد تا شما را از آن باز دارم؛ نگویید: هرچه الله بخواهد و هر چه محمد بخواهد؛ بلکه بگویید: فقط هر چه الله بخواهد.

- «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا»: شرم و حیاء مانع رسول الله ﷺ از گفتن آن شده بود؛ این ممانعت، به معنای انکار و تحریم نبود؛ بلکه نوعی نهی به شمار می‌رفت که الله متعال هنوز فرمانی برایش نداده بود. مانند شراب که تا پیش از نزول آیه‌ی تحریم، از اظهار نظر خودداری فرمود و سکوت کرد.

مسائل:

یکم: یهودیان، می‌دانستند که شرک اصغر چیست.

دوم: انسانی که بنا بر هوس و غرضش در پی مطلبی باشد، آن‌را درک می‌کند و بدان پی می‌برد. مانند شخص یهودی که از روی هوای نفس و انتقاد بر اسلام، به خطای برخی مسلمانان اشاره کرد.

سوم: رسول الله ﷺ در پاسخ آن مرد فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لله نِدًّا؟!» آیا مرا همتای الله قرار می‌دهی؟ شاعری درباره‌ی پیامبر چنین سرود: «يا أكرم الخلق مالي من ألوذ به ... سواك عند حلول الحادث العمم». ای بهترینِ مخلوقات! آن‌گاه که رخداد سالیان بر سرمان آید، غیر از تو به که پناه ببرم. چنین تعبیری قطعاً کفرآمیز و غلو محسوب می‌شود.

چهارم: این عبارت به‌معنای شرک اکبر نیست: «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا» برخی چیزها، مانع من می‌شود.

پنجم: رؤیای صادقه، نوعی وحی است.

ششم: خواب و رؤیای صادقه، در زمان نبوت، سبب ایجاد برخی قوانین شد.

[٤٥] دشنام به حوادث روزگار، توهین و آزار به الله است

- «فَقَدْ آذَى الله»: اذیت همیشه به‌معنای آسیب زدن نیست؛ گاه انسان با شنیدن سخن زشت، اذیت می‌شود اما آسیب نمی‌بیند. الله متعال اذیت را در قرآن اثبات نمود؛ البته نه به‌معنای آسیب دیدن.

انواع دشنام به روزگار:

شرک اکبر	حرام	جایز
شرک اکبر: روزگار را فاعل بداند و دشنام دهد.	حرام: الله را فاعل بداند که حوادث را در بستر روزگار رقم می‌زند و بنده، روزگار را بدین خاطر دشنام دهد.	جایز: سخنش برای بیان یک خبر باشد نه توهین و دشنام؛ مثال: گرمای امروز، من را اذیت کرد؛ و: ﴿هَٰذَا يَوۡمٌ عَصِيبٞ﴾.

دلایل اول و دوم:

[١] الله تعالی فرمود: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ﴾ و گفتند: فقط همین زندگی دنیا را داریم؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و فقط روزگار است که نابودمان می‌کند.

[٢] در صحیح از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ: أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» انسان مرا اذیت می‌کند و روزگار را دشنام می‌دهد؛ در حالی که من، روزگار هستم و شب و روز را می‌گردانم. و در روایت دیگر: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ» روزگار را دشنام ندهید که الله، همان روزگار است.

- ﴿حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا﴾: زندگی، فقط در همین دنیاست و آخرتی وجود ندارد.
- ﴿وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ﴾: به‌خاطر دستور و اجل معین از سوی الله نابود نمی‌شویم؛ بلکه به‌خاطر سنّ بالا، بیماری و دیگر حوادث می‌میریم.
- «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ»: مرا اذیت می‌کند؛ اذیت برای الله تعالی ثابت‌شده است و بلکه الله آن‌را اثبات نموده است؛ اما نباید آن‌را با اذیت معمول در دنیا مقایسه کنیم؛ زیرا کیفیتش‌را نمی‌دانیم.
- «يَسُبُّ الدَّهْرَ»: روزگار را دشنام می‌دهد و سرزنش‌می‌کند؛ منظور از آن، زمان و وقت است.
- «وَأَنَا الدَّهْرُ»: من کسی هستم که روزگار و حوادث آن‌را اداره می‌کنم.

آیا دهر، یکی از اسماء الله است؟

دهر از اسم‌های الله نیست؛ زیرا:

۱. سیاق آیه، این ادّعا را رد می‌نماید؛ اگر چنین بود، پس اعتقاد مردم جاهلیت درست بوده است.

۲. سیاق حدیث هم این ادّعا را رد می‌کند.

۳. کسی که دهر و روزگار را الله بداند، پس مخلوق را همان خالق قرار می‌دهد.

٤. اسماء الله و معانیشان، همگی حسنی و در کمال حُسن و خوبی هستند؛ اما روزگار چنان خوبی و حسنی ندارد.

٥. تمامی اسماء الله مشتق هستند؛ اما دهر، جامد است.

٦. نهی از دشنام دادن حیوانات، باد و تب نیز در متون شرعی آمده است.

مسائل:

یکم: نهی کردن از دشنام به روزگار؛ مانند: لعنت به روزگار، چه زمانه‌ی بد و فریبکاری.

الثَّانِیَةُ: اثبات آزار به الله تعالی.

الثَّالِثَةُ: توضیح این عبارت: «فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ» الله کسی است که روزگار و رخدادهایش را اداره می‌نماید.

چهارم: برخی افراد، با زان دشنام می‌دهد و با قلب، چنان قصدی ندارند.

پنجم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی جاثیه: ﴿وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ﴾.)

[٤٦] باب: نهی از نامیدن افراد به القابی مانند قاضی القضاة و ...

- ممکن است خود شخص این لقب را برگزیند یا کسی آن‌را برایش انتخاب کند و خودش بدان خشنود باشد.

حکم نامیدن افراد به قاضی القضاة چیست؟

- اگر فقط قصد نام نهادن باشد، گناه کبیره است.
- اگر با این اعتقاد باشد که فرد، از تمام قاضیان، حتی از الله برتر است، شرک اکبر محسوب می‌شود.
- اگر آن‌را به گروهی از افراد یا به دوره‌ی زمانی خاصی یا سرزمینی محدود کنیم، جایز و بلکه بهتر است.

دلیل اول:

بخاری از ابوهریره رحمه الله روایت می کند که پیامبرﷺ فرمود: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ الله: رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاكِ، لَا مَالِكَ إِلَّا اللهُ» در روز قیامت، پست‌ترین فرد در نزد الله، کسی است که خود را ملک الأملاک می‌نامد؛ هیچ مالک و پادشاهی غیر الله وجود ندارد. سفیان می گوید: شاهنشاه به همین معناست. روایت دیگر: «أَغْيَظُ رَجُلٍ عَـلَى الله يَـوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَخْبَثُهُ» در روز قیامت، مغضوب‌ترین و بدترین فرد در نزد الله ...

- «أَخْنَعَ»: وی خود را بهترین فرد نام گذاشت ولی با صفت متضادآن (یعنی بـدترین) مجـازات می‌شود. نامیدن خود با هر یک از ویژگی‌های الله، مانند جبروت و قدرت و عظمـت، همـین مجازات را در پی دارد.
- «أَغْيَظُ»: این واژه، خشم و غیظ را برای الله اثبات می کند؛ البته غیظ از غضب شدیدتر است.

مسائل:

یکم: نهی از نامیدن افراد به ملک الملوک و شاهنشاه.

دوم: استفاده از هر نام و لقبی که بدین معنا باشد، نهی شده است؛ مانند اسن القاب که سفیان بیان نموده است: قاضي القضاة، حاکم الحکّام و سلطان السّلاطین.

سوم: درک سخت گیری در چنین القاب و صفت‌ها؛ با اطمینان به این که قلب، نیت چنان معنایی را ندارد.

چهارم: پی بردن به این اصل که چنین اسم‌ها و صفاتی، فقط مخصوص اللهِ سبحانه و تعالی می‌باشد.

[٤٧] باب: احترام به أسماء الله و تغيير اسم به‌خاطر اين احترام

انواع اسماء الله:

مختص: مخصوص الله است و براى غير او استفاده نمى‌شود؛ اگر استفاده شد، واجب است تغيير كند؛ مثل: الله، الرَّحمن، ربُّ العالمين و ...

غير مختص: براى ناميدن غير الله نيز استفاده مى‌شود؛ مثل: الرَّحيم، السَّميع، البصير. اگر صفت برگرفته از آن اسم، در فرد باشد، نبايد اين نام برايش انتخاب شود؛ اما اگر چنان توصيفى در او نبود، ناميدنش با آن اسم، جايز است.

دليل اول:

روايت است كه پيامبر ﷺ به ابو شُرَيح كه كنيه‌ى ابو الحَكَم را داشت، فرمود: «إِنَّ اللهَ هُوَ الْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ» الله همان حَكَم و قاضى است و قضاوت با اوست. ابو شريح گفت: هرگاه قومم دچار اختلاف مى‌شدند، نزدم مى‌آمدند؛ من ميانشان قضاوت مى‌كردم و هر دو طرف اختلاف، راضى مى‌شدند؛ فرمود: «مَا أَحْسَنَ هَذَا، فَمَا لَكَ مِنَ الْوَلَدِ؟» كار خوبى است؛ آيا پسر دارى؟ گفتم: شُرَيْح، مسلم و عبد الله؛ فرمود: «فَمَنْ أَكْبَرُهُمْ؟» كدام بزرگتر است؟ گفتم: شُرَيْح. فرمود: «فَأَنْتَ أَبُو شُرَيْح» پس تو ابو شريح هستى. (روايت ابوداوود و ديگران).

كنيه نامى است كه در آغاز آن، واژه‌هاى «أب، أمّ، أخ، عم يا خال» (پدر، مادر، برادر، عمو و دايى) بياورند. كنيه‌ى «ابو الحكم» براى ابو شريح به خاطرويژگى قضاوت وى برگزيده شد و با اين دليل، مطابق نام الله محسوب مى‌شد؛ پس نام و عَلَم ابو شريح نبود؛ بلكه اين نام، بيانگر يكى از صفات الله متعال بود؛ بدين خاطر پيامبر ﷺ كنيه‌ى شايسته‌اى را برايش برگزيد و به انجام دوباره‌ى عقيقه دستور نداد.

مسائل:

يكم: رعايت احترام به صفات و اسماء الله؛ هر چند با كلامى كه قصد بى‌احترامى در آن نباشد. اعم از اسمى كه مختصّ الله باشد يا به‌خاطر وجود يک صفت، انتخاب شود.

دوم: تغيير نام‌هايى كه فقط شايسته‌ى الله است.

سوم: انتخاب نام فرزند بزرگ به عنوان كنيه؛ انتخاب كنيه مباح است.

[٤٨] درباره کسی‌که چیزی را مسخره کند که در آن مطلبی درباره‌ی اللهِ، قرآن و یا رسول الله باشد

- **کسی که الله، آیات قرآن، آرینش یا فرستادگان او را مسخره کند، دچار کفر اکبر شده است؛ زیرا این کار، کاملاً با قرآن در تعارض است؛ کفر دو گونه می‌باشد:**

کفر مقابله: بدترین نوع است؛ مانند کفر ابو لهب و ابوجهل.

کفر رویگردانی: نه وارد اسلام می‌شود و نه با آن مبارزه می‌کند.

- شخص مسخره‌کننده، مرتکب کفر مقابله است؛ کفرش بدتر و بزرگ‌تر از سجده کردن برای بت می‌باشد. چه بسا یک سخن، گوینده‌اش را ندانسته به هلاکت بیندازد؛ گاهی انسان از روی بی‌توجهی و سهل‌انگاری، سخنی را بر زبان می‌آورد که سبب خشم الله می‌شود و گوینده را به دوزخ می‌اندازد.

کسی که نماز، روزه، زکات و حج را تمسخر کند، به اجماع تمامی علما، کافر است؛ تمسخر آفرینش الاهی نیز همین‌گونه است؛ مثال: گرمای تابستان و سرمای زمستان، عاقلانه نیست؛ گفتن چنین سخنانی سبب خروج از اسلام می‌شود؛ زیرا تمامی کارهای الله متعل=ال، از روی حکمت است و ما گاه این حکمت را می‌فهمیم و گاه بدان پی نمی‌بریم.

- علما درباره‌ی پذیرش توبه کسی که الله، رسول الله یا قرآن را تمسخر کند، دو دیدگاه دارند:

توبه‌اش پذیرفته نیست و باید توسط حاکم شرع، کشته شود:

نماز جنازه بر او خوانده نشود، دعای رحمت برایش انجام نگیرد، جایی دور از قبرستان مسلمانان دفن شود؛ کردار این فرد چنان زشت و بد است که توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

توبه‌اش پذیرفته است با این شرط که:

۱- صداقتش اثبات گردد. ۲- از الله تمجید نماید.

۳- از آن‌چه گفته، اعلام برائت و بیزاری کند.

اما کسی که به پیامبر ﷺ دشنام دهد، توبه‌اش پذیرفته است؛ اما حاکم شرع باید بنا بر حق پیامبر ﷺ او را بکشد؛ غسل و کفن و نماز همانند دیگران برایش انجام می‌شود و در قبرستان مسلمانان دفن می‌گردد.

دلایل اول ودوم:

[۱] الله تعالی فرمـود: ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ﴾ اگـر از آنـان بپرسـی حتماً می‌گویند: تفریح و بازی می‌کردیم.

[۲] ابن عمر، محمد بن کعب،زید بن اسلم و قتاده، از یکدیگر نقل می‌کنند: مردی در غـزوه‌ی تبـوک، برای ناسزاگویی به رسول الله ﷺ و اصحابش و تمسخر آنان گفت: مردان زاهدمان را چنین حـریص، دروغگو و ترسو ندیده‌ایم. عوف بن مالک به او گفت: تکذیب کـردی؛ تـو منـافقی؛ ایـن را حـتما بـه رسول الله ﷺ می‌گویم. عوف برای خبر دادن به رسول الله ﷺ رفت؛ اما آیات قـرآن پـیش از او نـازل شد. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد وایشان بارش را بسته و بر شتر نشسته بـود. وی گفـت: ای رسـول الله! شوخی و مزاح می‌کریم تا راهی را طی کنیم و زمان بر ما بگذرد.ابن عمـر مـی‌گفـت: آن مـرد را دیدم که خود را بر دوال شتر رسول الله ﷺ آویزان کرده و پایش به سنگ می‌خورد. می‌گفت: شـوخی و مزاح می‌کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: ﴿ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴾ بگـو: آیـا الله و آیاتش و فرستاده‌اش را مسخره می‌کردید؟وی به آن مرد توجه نکرد و چیزی بیشتر نگفت.

- «زاهدان ما»: منظورش پیامبر ﷺ و اصحابش بودند.
- «تو منافقی»: چنین بر می‌آید که هر کس صحابه را دشنام دهد، کافر اسـت؛ زیـرا توهین به آنان، یعنی توهین به الله به دین الله و به رسول الله ﷺ.
- «دوال»: بند یا طنابی که بار را با آن می‌بندند.
- برخی برداشت‌ها از حدیث:

  ۱ – الله تعالی، از آن‌چه رخ داده و رخ خواهد داد، باخبر است.

  ۲ – پیامبر ﷺ بنا بر وحی الاهی حکم می‌دهد.

  ۳– تمسخر الله، آیات و فرستاده‌اش، از بدترین و بزرگترین انواع کفر است.

  ٤ – کسی‌که الله را مسخره می‌کند، کافر است.

  ٥ – از تندی و خشونت نیز باید در جای مناسب خودش استفاده نمود.

  ٦ – قبول شدن توبه‌ی شخص مسخره کننده، دارای شرایط است.

چند نکته:

۱. کسی‌که در مجلس ناسزاگویی و تمسخر شعائر دین حاضر باشد، مانند مرتکب آن است؛ مگر این‌که کارشان را زشت بداند یا از آن‌جا خارج شود. الله تعالی فرمود: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ﴾ و در قرآن بر شما نازل کرده است که هرگاه شنیدید به آیات الله کفر می‌ورزند و مسخره می‌کنند، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن بپردازند.

۲. خواندن قرآن و حدیث برای خنداندن مردم، جایز نیست و از چنین کاری باید هراس داشت.

۳. اگر در سخنی ناسزاگویی و تمسخر باشد، باید گوینده را متوجه کنیم تا توبه کند؛ در غیر این صورت، حکم مسخره‌کننده را دارد.

٤. باید از خودپسندی و غرور دوری جست؛ کار خوب، سبب ورود به بهشت است و کار نادرست، انسان را در آتش می‌اندازد. آن مرد، غرور آن داشت که با پیامبر ﷺ به تبوک رفته است و چنان نتیجه‌ای برای خود به بار آورد.

مسائل:

یکم: - کسی‌که الله، یات و فرستاده‌اش را مسخره کند، کفر ورزیده است.

دوم: آیه‌ی مذکور، درباره‌ی کسی است که مبادی دین را مسخره کند؛ چه منافق باشد و چه مسلمان.

سوم: میان خیرخواهی برای الله و فرستاده‌اش و میان سخن‌چینی، تفاوت است؛ هدف از خیرخواهی، احترام به شعائر الاهی می‌باشد.

چهارم: عفو و بخشش، که برای اصلاح است، مورد پسند الله متعال می‌باشد؛ سخت‌گیری و برخورد شدید با دشمنان الله متعال نیز باید صورت گیرد؛ بهترین روش، تلفیق این دو رفتار و استفاده‌ی از آن‌ها در موقعیت مناسبش می‌باشد.

[٤٩] باب: ﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِى﴾

مجاهد می‌گوید: یعنی: این به‌خاطر عملکرد خودم است و من شایسته‌ی آن هستم. ابـن عبـاس مـی گویـد: یعنی: این از طرف خودم است.

کسی که برخورداری از نعمت را فقط از عملکرد و تلاش خودش بدانـد، در ربوبیـت الله شرک ورزیـده و کسی غیر از الله را صاحب و مالک نعمت دانسته است. اگر آن‌را به الله نسبت دهد و خود را شایسـته‌ی آن بداند که الله متعال چنان نعمتی به او عطا فرموده؛ به‌گونه‌ای در عبودیت الله، برتری‌طلبی کرده است.

دلایل دوم و سوم:

[۲] الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ﴾ گفت: این نعمت، فقط به‌خاطر علمی به من داده شده که نزد من است. قتاده می‌گوید: «علم و دانش کسب و کار» برخی می‌گویند: «این علم و دانش کـه الله مـی‌دانـد مـن شایسته‌ی آن نعمت هستم» مجاهد در همین معنا می‌گوید: «به‌خاطر شرافت و جایگاهم به من داده شده».

[۳] از ابوهریره رحمه الله روایت است که شنید رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفر در بنی اسرائیل بودند که یکـی پیسـی داشت، دیگری کچل بود و سومی، نابینا؛ الله متعال خواست آنان را بیازماید؛ پس فرشته‌ای را نزدشان فرسـتاد؛ وی نزد کسی رفت که پیسی داشت؛ گفت: چه چیزی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: رنـگ و پوسـت زیبـا؛ و آن‌چـه سبب دوری مردم از من می‌شود، از من زدوده شود؛ فرمود: پس بر او دست کشید و آن بیماری از بین رفت و رنگ و پوست زیبایی به او داد. گفت: چه مالی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: شتر یا گاو (اسحاق تردید داشـت کـدام را فرمود) پس شتر ده ماهه‌ای به او داد و گفت: الله در آن به تو برکت دهد.

فرمود: سپس نزد فردی که بیماری کچلی داشت آمد و گفت: چه چیز برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: موی زیبـا و این که آن‌چه سبب دوری مردم از من شده، از بین برود. پس بر او دست کشید و بیماری‌اش از بین رفت و موی زیبا به او داد.. پرسید: چه مالی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: گاو یا شتر. پس گاو آبستنی به او داد و گفت: الله در آن به تو برکت دهد.

سپس نزد نابینا آمد و پرسید: چه چیزی برایت محبوبتر است؟ گفت: این که الله، بینایی مرا به من بازگرداند تا مردم را با آن ببینم. پس بر او دست کشید و الله، دوباره بینایی‌اش را به او باز گرداند. پرسید: چه مالی برایـت محبـوبتر اسـت؟ پاسخ داد: گوسفند. پس گوسفند آبستنی به او داد. پس چارپایان هر سه نفر، زاییدند؛ اولی محوطه‌ای از شتر داشت، دیگری محوطه‌ای پر از گاو و سومی، محوطه‌ای پر از گوسفند.

فرمود: سپس با چهره‌ی پیسی، نزد فردی آمد که قبلاً پیسی داشت. گفت: مرد بیچاره‌ای هستم و مسافری در راه مانده؛ کوه‌ها مرا از این سفر بازداشته‌اند. امروز فقط با الله و سپس با تو، به مقصدم می‌رسم. به‌خاطر آن ذاتی که رنگ زیبا و پوست زیبا و دارایی به تو عطا نموده، شتری از تو می‌خواهم تا به سفرم ادامه دهم. پاسخ داد: حقوق و مخارج زیاد است. به او گفت: گویا تو را می‌شناسم؛ تو همان نبودی که پیسی داشتی و مردم از تو دور می‌شدند و فقیر بودی و الله به تو مال عطا نمود؟ پاسخ داد: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. گفت: اگر دروغگو باشی، الله تو را به آن‌چه بودی برگرداند.

فرمود: سپس به شکل کچل، نزد فردی آمد که قبلاً کچل بود. سپس همان چیزهایی را که فرد اول گفت، به این نیز بازگو کرد و همان پاسخ‌ها را گرفت. پس به او گفت: اگر دروغگو باشی، الله تو را به همان شکل برگرداند. فرمود: و به شکل یک نابینا، نزد فردی آمد که قبلاً نابینا بود. گفت: مردی بیچاره و مسافری در راه مانده هستم؛ کوه‌ها مرا از این سفر باز داشته‌اند؛ امروز تنها با الله و سپس با تو، به مقصد می‌رسم. به‌خاطر کسی که بینایی به تو عطا نمود، گوسفندی از تو می‌خواهم تا با آن به سفرم ادامه دهم. پاسخ داد: من نابینا بوده‌ام و الله، بینایی را به من بازگرداند؛ هر چه می‌خواهی بردار و هر چه می‌خواهی بگذار؛ به الله سوگند که امروز به‌خاطر الله، هر چیزی را که برداری، با تو مخالفت نکنم. وی گفت: مالت را نگه دار که فقط آزمایش می‌شدید؛ الله از تو خشنود گشت و از دو یارت، ناخشنود» (بخاری و مسلم).

- از جمله فواید و پندهای این حدیث :

۱. داستان‌های موجود در قرآن و سنّت، برای پند و عبرت‌آموزی است.

۲. الله متعال می‌تواند با دست کشیدن فرشته، جذامی و کچل و کور را شفا دهد.

۳. فرشتگان می‌توانند به فرمان الله تعالی، به شکل انسان نیز ظاهر شوند.

٤. فرشته، فقط روح و معنا و نیرو نیست؛ بلکه دارای جسم نیز می‌باشد.

٥. راویان بسیار تلاش می‌نمودند تا واژگان حدیث را به همان صورتی که هست، نقل نمایند.

٦. لازم نیست که انسان از بلایی که سراغش آمده راضی گردد؛ بلکه باید از حکم و قضای الله راضی باشد. میان کار الله و چیزی که الله حکم نموده، تفاوت است. آن‌چه الله حکم می‌نماید، دو گونه است؛ یا مصیبت و بلا است که الزامی برای خشنودی از آن نیست؛ یا احکام شرعی می‌باشد که مسلمان باید از آن‌ها راضی باشد.

۸. جایز است که انسان، بدون اعتراف و پذیرش اتهام، از اتهام فرد مقابلش صرف نظر کند تا درگیری پایان یابد.

۹. خیر و برکت الله، بی‌کران است.

۱۰. چگونگی شکرگزاری از هر نعمت، بر حسب نعمت متفاوت است.

۱۱. جایز است که انسان شکل و وضعیت واقعی خویش، به گونه‌ای دیگر نشان دهد.

۱۲. آزمایش الاهی گاهی عامّ و آشکار است؛ داستان این سه نفر نیز مشهور است.

۱۳. بیان فضیلت و ارزش زهد و پارسایی؛ چنان که فرد را به سر انجام قابل ستایشی می‌رساند؛ مانند آن فرد نابینا.

۱٤. در امت‌های پیشین هم حکم ارث وجود داشته است.

۱۵. خشنودی، خشم و اراده، ا جمله صفاتی می‌باشد که الله متعال برای خود، آن‌گونه که شایسته‌ی اوست، ثابت نموده است.

۱٦. همراهی به معنای همانندی و مشاکله است و همیشه به مفهوم مقارنه و یکی شدن نیست.

۱۷. الله متعال، مردم را با نعمت‌هایش می‌آزماید.

۱۸. یادآوری و پند، گاه با سخن و گاه با کردار و گاه با تجسّم انجام می‌شود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه: ﴿ وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ ﴾

دوم: عبارت: ﴿ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي ﴾ بدین معناست: من شایسته و صاحب این حق هستم.

سوم: بیان مفهوم این عبارت: ﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ ﴾.

چهارم: پندها و عبرت‌های ارزشمندی در حدیث بیان شد. دو فردی کـه پیسـی و کچلـی داشـتند، در برابر نعمت الله متعال، ناسپاسی کردند و آن‌را پیشتر متعلق به الله ندانستند، اما نابینا، به نعمـت الاهـی اعتراف نمود و پیش از آن، نعمت را متعلّق به الله دانست، ابن قیم می‌گوید: از بیان عباراتی مانند: من، دارم و مال من است، باید بسیار دوری کنیم. ابلیس و فرعـون و قـارون، بـا چنـین واژگـانی آزمـایش شدند: ابلیس: ﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ﴾، فرعون: ﴿لِي مُلۡكُ مِصۡرَ﴾ قارون: ﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ ﴾ . بهـتر آن است که واژه‌ی «من» را بنده‌ای به کار ببرد که خطا کرده و مرتکب گناهی شده و اکنون درپی بخشش و مغفرت است. واژه‌ی «دارم» چنین به کار رود: گناه و اشتباهی دارم، نیـاز و مشـکلی دارم. عبـارت «مال من است»نیز بهتر است چنین استفاده شود: «اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي وَخَطَئِي وَعَمْـدِي، وَكُـلُّ ذَلِـكَ عِنْدِي» جدی، شوخی، اشتباه و عمد که همه از طرف من است را ببخش.

[٥٠] باب: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ﴾

وقتی به آن دو (فرزندی) شایسته داد، در آنچه به آن‌ها عطا نمود، برای او شریکانی قرار دادند.

شرک مورد نظر در آیه:

- **شرک اکبر:** اعتقاد دارد که فرزندش را فلان ولی و امام‌زاده به او داده است؛ آفرینش را به غیر الله نسبت می‌دهد
- **شرک اصغر:** سلامتی فرزند را به پزشک و دارو نسبت می‌دهد؛ سبب را یاد می‌کند و مسبّب را از یاد می‌بر.
- **شرک اصغر:** در عبودیت و بندگی رخ می‌دهد؛ فرزند را بیش از الله دوست دارد و از عبادت و طاعت الله غافل می‌شود. در محبت، فرزند را شریک الله قرار می‌دهد.

دلیل دوم:

ابن حزم می گوید: «علما اتفاق‌نظر دارند که نامیدن فرد با پیشوند «عبد» حرام است؛ مانند عبد الکعبه و عبد عَمرو؛ به جز عبدالمُطّلب».

- پیشوند «عبد» برای غیر الله جایز نیست؛ سؤال این‌که رسول الله ﷺ فرمود: «أَنَا ابْنُ عَبْدِ المُطَّلِبْ» من پسر عبد المطلب هستم؛ در پاسخ باید گفت:

۱. این از جمله احادیث متشابه است که با نصوص یقینی و محکم، پاسخ دارد.
۲. این حدیث برای بیان خبر است نه امر کردن و تأکید نمودن بر صحت چیزی.
۳. پیامبرﷺ کسی را بدین پیشوند نام نگذاشت و صحابه را بدان توصیه نفرمود.
٤. پیامبرﷺ با این نام مشهور بود؛ اگر می گفت: «ابن عبد الله» مردم او را نمی‌شناختند.
٥. پیامبرﷺ درباره‌ی چیزی سخن گفت که رخ داده و گذشته بود؛ عبدالمطّلب حضور نداشت و از دنیا رفته بود.
٦. عبد المُطَّلب لقب است نه اسم؛ نامش شیبة الحمد و پدرش هاشم بود. هاشم پسر خردسالش را به مدینه نزد دایی‌هایش بنی نجار فرستاد تا چیزهایی بیاموزد و آزموده گردد؛ عمویش مُبیلب که به مدینه آمد، شیبة الحمد را با خود برد؛ وقتی به مکّه رسیدند، رنگ چهره‌اش از سفر طولانی تغییر یافته بود؛ مردم گفتند: این برده کیست؟ گفتند: عبد المُطَّلب (نامیدن برده با عبد، اشکالی نداشت)

دلیل سوم:

ابن عباس دربارهی این آیه می‌گوید: «آدم که با همسرش همبستر شد، وی باردار گشت؛ ابلیس نزدشان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت بیرون کردم؛ باید از من فرمانبرداری کنید و گرنه بـرای نـوزادت دو شـاخ گوزن قرار می‌دهم تا شکمت را بشکافد و بیرون بیاید؛ حتماً چنین می‌کنم؛ حتماً چنین می‌کنم؛ آن‌دو را ترساند تا نـام «عبدالحارث» بر او بگذارند؛ اما آن‌دو سرپیچی کردند و فرزندشان مرده متولّد شد. دوباره باردار شد و او نزدشان آمد و همان سخنان را گفت؛ آن‌دوسرپیچی کردند و دوباره مرده متولد شد؛ و باز هم باردار شد و نزدشـان آمـد و چنـان گفت. این‌بار به‌خاطر محبّت فرزندشان، نامش را «عبدالحارث» گذاشتند؛ پس الله تعـالی فرمـود: ﴿جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ ﴾» (روایت ابن ابی حاتم).

وی با سند صحیح، این سخن را از قتاده نقل می‌کند: «منظور، شریکان در اطاعت و فرمانبرداری است نه عبادت» با سند صحیح نقل می‌کند که مجاهد دربارهی این آیه گفت: ﴿لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا ﴾ «ترسیدند که انسان نباشـد» وی دیدگاه هایی را در همین مفهوم، از حسن، سعید و برخی دیگر نقل می‌نماید.

- «عَبْد الْـحَارِث»: این نام ابلیس بود که می‌خواست بر فرزند آدم بگذارد تا عبادتش کنند.
- این ماجرا، از چند جهت نادرست است:

۱. در این باره، حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ وجود ندارد. ابن حزمٍ می‌گویـد: ایـن دیـدگاه، دروغ و جعلی می‌باشد.
۲. الله تعالی از این‌که خطای آدم و حواء را بیان کنـد، خـودداری مـی‌نمایـد و توبـه‌ی آن‌دو را یـادآور نمی‌شود.
۳. بنا بر اتفاق علما، پیامبران از ارتکاب به شرک، مبرّا و دو هستند.
٤. در روز رستاخیز، مردم نزد آدم می‌آیند؛ وی به‌خاطر خوردن از درخت ممنوعه که کاری اشتباه بود، پوزش و معذرت می‌خواهد؛ اگر مرتکب شرک می‌شد، شایسته و بلکه اولویت بود که بـه‌خـاطر شرکش عذرخواهی کند.
۵. ابلیس گفت: «من همان کسی هستم که ...» کسی‌که قصد فریبکاری دارد، چنین نمی‌گوید.
٦. آن‌دو باور نداشتند که شیطان بتواند برایش دو شاخ قرار دهد؛ زیرا شرک در ربوبیت است.
۷. در آیه عبارت «یُشرکون» آمده که برای جمع (بیشتر از دو نفر) استفاده می‌شود؛ اگر منظورش آدم و حوّا بود، باید می‌گفت «یُشرکانِ».
۸. تفسیر این آیه، به بنی آدم باز می‌گردد که در واقع و حقیقت دچار شرک شـدند؛ برخـی انسـان هـا مشرک گشتند و برخی موحّد؛ اما پیامبران قطعاً موحّد بودند.

مسائل:

یکم: هر نامی با پیشوند «عبد» برای غیر الله حرام است؛ حتّی عبد المُطَّلب.

دوم: بیان تفسیر: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ﴾

سوم: این شرک، تنها به‌خاطر نام‌گذاری روی می‌دهد نه این‌که آن فرد، در واقع نیز عبادت شود. به هر حال، این کار شرک محسوب می‌شود؛ اما از بنی آدم سر زد نه از آدم وحوّاء.

چهارم: پسر یا دختری را که الله متعال به انسان عطا می‌نماید، نعمت است؛ در حالی‌که برخی گمان می‌کنند پسر نعمت است و دختر مصیبت.

پنجم: سلف بیان نمودند که میان شرک در طاعت و شرک در عبادت، تفاوتی وجود دارد. آدم و حوّاء از شیطان اطاعت کردند و او را عبادت نکردند و این برداشت، از دلایل صحت داستان می‌باشد.

[٥١] باب: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾

و الله، نام‌های زیبایی دارد؛ پس او را فرابخوانید و کسانی را که نامهایش را انکار می‌کنند، رها کنید.

ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل می کند: ﴿يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾: «شرک می‌ورزند» و نیز می گوید: «نام بت لات را از اله و عُزّی را از عزیز گرفتند» از اعمش نقل است: «چیزی را که حقیقت ندارد، جزو آن اسم‌ها قرار می‌دهند».

- این باب، پاسخ کسی است که ادعا دارد کتاب التّوحید فقط شامل توحید در الوهیت است.
- ﴿وَلِلَّهِ﴾: این عبارت از نظر قواعد باید در پایان جمله بیاید؛ قرار دادن آن در ابتدای جمله، بیانگر تأکید و انحصار می‌باشد و به‌معنای توحید و یگانگی الله متعال در آن امر می‌باشد.
- ﴿ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾: در بالاترین درجه‌ی حسن و خوبی قرار دارد و هیچ ایرادی در آن‌ها نیست.
- ﴿فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾: درخواست و دعا از الله با نام‌هایش، دو معنا دارد:

برای عبادت: الله را بنا بر مفهوم اسم‌هایش عبادت کنیم؛ مثلا الله بصیر و بیناست؛ پس او را آن‌گونه عبادت کنیم که کرداری ناشایست از ما نبیند.

برای درخواست: این اسم‌ها را پیش از بیان درخواستمان، بیان می‌کنیم و با آن‌ها به الله متوسّل می‌شویم؛ مثال: «فاغفر لي مغفرةً من عندك وارحمني؛ إنَّك أنت الغفور الرَّحيم» من را با بخششی از جانب خود، ببخشای و بر ن رحم کن که تو قطعاً بخشنده و مهربانی.

الحاد: بی‌توجّهی و رویگردانی از چیزی که باید بدان اعتقاد داشت:

الحاد در اسماء و صفات الاهی:

١– انکار همه یا برخی از اسماء الله؛ مانند جهمیه.

٢– قبول اسم و انکار صفت؛ مانند: سمیع و شنوا، بدون داشتن صفت سمعٍ و شنیدن.

٣– اسماء و صفات را به‌معنای تشبیه می‌دانند؛ مانند طائفه‌ی ممثّله.

٤– نام‌گذاری بت‌ها از اسماء الله. مثل عُزّی از عزیز.

٥– نامی که در اسماء الله نیست، بر الله می‌گذارند؛ مانند: الله ثالث ثلاثه، قادر بر اختراع.

الحاد در ایات قران:

١– آیات مربوط به شرع و قانون‌گذاری: مانند: قرآن مخلوق است.

٢– آیات مربوط به آفرینش: مانند: جهان را طبیعت آفریده است.

مسائل:

یکم: اثبات اسمهایی برای الله؛ **برخلاف اعتقاد جهمیه و معتزلان تندرو.**

دوم: اسماء الله، در نهایتِ حسن و خوبی قرار دارند.

سوم: موحّد باید **برای عبادت و درخواست، به اسماء الله متوسّل باشد.**

الرَّابِعَةُ: دوری جستن از جاهلان و ملحدان؛ نه بدین معنا که که آن‌ها را دعـوت نـدهیم و روشـنگری نکنیم؛ بلکه به این مفهوم است که همانند آن‌ها رفتار نکنیم؛ **معنای تهدید نیز از آیه برداشت می‌شود.**

پنجم: توضیح مفهوم الحاد.

ششم: بیان هشدار کسی‌که مرتکب الحاد شود.

آزمون اول بخش نهم (۱۱ باب)

سوال اول: گزینه‌ی درست را علامت بزنید یا جای خالی را تکمیل کنید:

۱- بخش نهم، طولانی‌ترین بخش کتاب است: ☐ درست ☐ نادرست.

۲- مؤلف بر شرک اصغر تمرکز نمود؛ زیرا امری پنهان است: ☐درست ☐نادرست.

۳- ﴿نِعۡمَتَ ٱللَّهِ﴾: ☐ یک نعمت و مفرد است اما به‌معنای جمع ☐ یکی است.

٤- برخورداری از نعمت یعنی: ☐داشتن خواسته‌ها ☐رفع مشکلات ☐هر دو.

٥- ﴿ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾: ☐ منکر وجودش هستند ☐ منکر نسبتش به الله هستند.

٦- دست زدن برای خلبان برای تشکر از او: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.

۷- نسبت دادن نعمت به غیر الله، کفر ...... است: ☐ اکبر ☐ اصغر.

۸- شرک در قلب بنی آدم .... است:

☐ پنهان‌تر از حرکت مورچه بر سنگی سیاه در تاریکی شب ☐ واضح و آشکار.

۹- سوگند دروغ به الله .... است: ☐شرک اصغر ☐گناه کبیره ☐حرام ☐نیازمند توضیح.

۱۰- سوگند راست به غیر الله .... است: ☐شرک اصغر ☐گناه کبیره ☐حرام ☐نیازمند توضیح.

۱۱- الله تعالی، شرک را نمی‌بخشد؛ هر چند از نوع اصغر باشد: ☐درست ☐نادرست.

۱۲- برای ابن مسعود، سوگند دروغ به الله، بسی آسان‌تر از سوگند راست به غیر الله بود (☐ درست ☐ نادرست) البته ابن مسعود، هیچیک را دوست نداشت (☐ درست ☐ نادرست).

۱۳- گفتن: «به چه سوگند یاد کنم تا باور کنی؟» .... است. ☐ جایز ☐ ناجایز.

۱٤- کسی‌که می‌گوید«هرچه الله و فلانی بخواهند» و معتقد باشد که فلانی، بزرگتر از خالق یا همانند اوست؛ وی مرتکب شرک (☐ اکبر ☐ اصغر) می‌شود و اگر معتقد باشد که فلانی، کمتر و خُردتر از خالق است، مرتکب شرک (☐ اکبر ☐ اصغر) می گردد.

۱٥- گفتن: «امانتی است بر تو» یا «این امانت است» ...... است. ☐شرک اصغر ☐گناه کبیره ☐جایز.

۱٦- باید شرک را آموخت تا به آن دچار نشد: ☐ درست ☐ نادرست.

۱۷- صحابه رضي الله عنهم در تفسیر آیه پیرامون شرک اکبر، آن‌را شامل شرک اصغر نیز می‌دانند: ☐ درست ☐ نادرست.

۱۸- سوگند غموس یعنی سوگندی که با نام الله ...... : ☐ دروغ بگوید ☐ مال مسلمانی را بگیرد.

۱۹- حرف عطف «و» بیانگر ☐ ترتیب ☐ همانندی است پس در آیه‌ی مذکور، ☐شرک ☐جایز محسوب می‌شود.

۲۰- ار کسی که به الله سوگند می‌خورد، مورد اطمینان و راستگو نباشد (☐ باید ☐ نباید) سوگندش را رد کرد.

۲۱- سوگند به پیامبر ﷺ به جان مادر، به فرزندان، به جان خود و به شرافت:
☐ بلا و فتنه می‌گستراند ☐ شرک اصغر است.

۲۲- «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا» یعنی: ....

۲۳- چرا فرد یهودی چنین سوگندی را یادآور شد؟...

۲٤- یهودی یعنی شخصی که منسوب به دین (☐ عیسی ؏ ☐ موسی ؏) است و دلیل این نامگذاری، (☐ گفتن: ﴿إِنَّا هُدۡنَآ إِلَيۡكَۚ﴾ ☐ جدشان یهودا ☐ هر دو گزینه) می‌باشد.

۲۵- وقتی پیامبر ﷺ فرمود «أَجَعَلْتَنِي لله نِدًّا»، با استدلال به شرک اکبر، شرک اصغر را نیز مدنظر داشت (☐ درست ☐ نادرست) و صحابی را به (☐ بیزاری از هر چیزی که منجر به شرک شود، و لو بسیار اندک و دور باشد، ☐ ترک شرک) سفارش نمود.

۲٦- اگر فردی هنگام سلام کردن، خم شود، (☐ کارش را درست می‌دانیم ☐ اشکالی ندارد ☐ اگر مانعهان، شرم و حیا باشد، ایرادی ندارد)، اگر آن‌را بد ندانیم، پس (☐ طاغوت ☐ مُوحِّد) هستیم.

۲۷- بزرگداشت پیامبر ﷺ با عباراتی که به‌معنای برابری با خالق است:
☐ شرک است ☐ به نیت فرد برمی گردد؛ اگر تنها قصد بزرگداشت باشد، ایرادی ندارد.

۲۸- یهود ایرادات و کردار ناپسند بسیاری دارند؛ اما سخن ﴿عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ بزرگترین و مشهورترین اعتقاد نادرستشان است: ☐ درست ☐ نادرست.

۲۹- «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا» این و آن، مانع من می‌شود: ☐ شرم و حیا، مانه انکار باطل ☐ نهی نمودن از آن بدون فرمان الله.

۳۰- کدام درست می‌باشد: ☐ اول استدلال بیاوریم و سپس معتقد شویم ☐ اول اعتقاد داشته باشیم و سپس استدلال بیاوریم.

۳۱- شرافت و بزرگی پیامبر ﷺ به این است که .... می‌باشد: ☐ بنده و فرستاده‌ی الله ☐ محمّد بن عبدالله.

۳۲- رؤیای صادقه: ☐بر مبنای درستی و صلاح است ☐منظم و منطقی روی می‌دهد ☐هر دو.

۳۳- اگر رؤیای صادقه، منظّم و قابل درک نباشد، خواب‌های پریشان است: ☐درست ☐نادرست.

۳٤- خواب‌های ناخوشایند و بد، از طرف شیطان است (☐ درست ☐ نادرست) و سنّت است که (☐ برای افراد آگاه و تعبیرکننده، بیان شود ☐ فرد سه مرتبه به سمت چپ، رطوبت دهان بیاندازد و از شیطان به الله پناه ببرد).

۳۵- اگر رؤیا با قوانین شرع در تضاد باشد: ☐ معتبر و قابل استدلال است ☐ معتبر نیست.

۳٦- این سخن مرد به همسرش، چه حکمی دارد: «بدترین روزم در زندگی، ازدواج با توست»:
☐جایز ☐ ناجایز.

۳۷- هر آزاری، آسیب ☐ نمی‌رساند ☐ می‌رساند.

۳۸- اسم‌های الله، خوب و پسندیده هستند و «دهر» اسم جامدی است که تنها معنای آن، بیانگر زمان می‌باشد: ☐درست ☐نادرست

۳۹- «وَأَنَا الدَّهْرُ» یعنی:...

٤۰- سخن: «روزگار و زمانه، فریبکار است»: ☐ حرام می‌باشد ☐ جایز می‌باشد؛ زیرا از جملهٔ اخبار است.

٤۱- سخن: «فلانی در خشکسالی متولد شد»: ☐ حرام است ☐ جایز است اگر به‌معنای رساندن خبر باشد.

٤۲- دعای: «ای زمین! ساکنان خویش را نگاه دار.» ☐ درخواست از غیر الله و شرک است ☐جایز است.

٤۳- انواع دشنام و توهین به روزگار و دهر و حکمش چیست؟

۱- .... حکم: ....

۲- .... حکم: .... ۳- .... حکم: ....

٤٤- سخن: «طبیعت، شگفتی‌ها و رموزی دارد»، «این کار طبیعت می‌باشد»: ☐ درست است ☐نادرست است.

٤٥- قاضی میان چیزی که باید رعایت شود و میان فتوا، جمع‌بندی می‌کند: ☐درست ☐نادرست.

٤٦- عبارت: «قاضی القضاة قرن هفتم»: ☐ جایز است ☐ بهتر است گفته نشود.

٤۷- شیخ الاسلام یعنی: ☐ شیخ و بزرگ مطلق که اسلام به او برمی‌گردد ☐ احیاکننده و کسی که در دفاع از دین، بسیار مؤثر بوده است.

٤۸- (☐شایسته است ☐ نیازی نیست) شخصی که توصیف می‌شود، مراقب باشد که به خودپسندی و غرور دچار نگردد.

٤۹- محبوب‌ترین اسم در نزد الله، اسمی است که به مفهوم فروتنی و فرمانبرداری باشد؛ مانند: (☐شاهنشاه ☐ عبدالرَّحمن) حقیرترین اسم در نزد الله، آن است که به‌معنای (☐جبروت

☐ قدرت ☐ عظمت ☐ هر سه) باشد و بدين‌خاطر، فرد را با معناى مقابل اين ويژگى‌ها مجازات مى‌نمايد تا خوار و حقير شود (☐ درست ☐ نادرست).

٥٠- ناميدن با مالك الاملاك وقاضى القضاة ..... است: ☐ جايز ☐ حرام ☐ گناه كبيره.

٥١- كنيه، نامى است كه با پيشوند (أب، أمّ، أخ، عمّ، خال) باشد و براى .... است:
☐ مدح ☐ نكوهش ☐ بيان همراهى و همبستگى ☐ علم و اسم خاص ☐ همه موارد.

٥٢- برخى از صحابه، «حكيم و الحكم» نام داشتند و پيامبرﷺ آن‌را تغيير نداد؛ زيرا به‌معناى علم و اسم خاصّ بود (☐درست ☐ نادرست) نام‌هايى از الله را كه مبايد براى بندگانش استفاده شود (☐ نام‌هايى است كه به ذات او اختصاص دارد ☐ نام‌هايى است كه صفت و ويژگى او را بيان مى‌كند ☐ هر دو گزينه).

٥٣- كنيه گذاشتن، .... است: ☐ مباح ☐ مستحب.

٥٤- در اين عبارت، منظور از فرستاده» كيست؟ «كسى كه چيزى را مسخره كند كه در آن از الله و قرآن و فرستاده يادى شده است، ...» ☐ محمّد ﷺ ☐ همه‌ى فرستادگان الاهى.

٥٥- تضاد ميان تمسخر و ايمان، بسيار است و به‌نظر مى‌رسد كه مسلمان از اين تضاد، باخبر باشد:
☐ درست ☐ نادرست.

٥٦- شرايط توبه‌ى مسخره كننده: ١- ....
٢- .... -٣ ....

٥٧- در دورى كردن از تمسخر، بايد هوشيار بود و سهل‌انگارى نكرد: ☐ درست ☐ نادرست.

٥٨- برخى افراد از كسانى دفاع مى‌نمايند كه به الله توهين مى‌كنند؛ اگر همان‌ها به او و يا مادرش توهين كنند، با تندى عمل مى‌كند و غيرتمند مى‌شود: ☐ درست ☐ نادرست.

٥٩- مردم بايد از محتواى اين باب آگاه شوند و بدانند كه عدم رعايت آن، سبب كفر است و نبايد منتظر باشيم تا دشنام و تمسخرى روى دهد و در پى آگاهى باشيم: ☐ درست ☐ نادرست.

٦٠- اين سخن چه حكمى دارد: از فردى كه دشنام مى‌دهد و مسخره مى‌كند، مى‌پرسيم كه آيا قصدش دشنام است: ☐ باطل ☐ صحيح.

٦١- از جمله حقوق خالق بر مخلوق، اين‌است كه فرد دشنام دهنده، اگر خشمگين باشد، معذور است؛ البته در دشنام دادن به پدر، به رئيس يا پاره كردن پول، معذور نيست. ☐ درست ☐نادرست.

٦٢- كسى‌كه الله و آياتش را به تمسخر مى‌گيرد از كسى‌كه براى بت سجده مى‌كند، بدتر است:
☐درست ☐ نادرست.

٦٣- گاه مى‌بينيم كه يک يهودى يا نصرانى، به الله و موسى و عيسى يا دينش، دشنام نمى‌دهد؛ اما كسى را مى‌بينيم كه ادعاى اسلام دارد و دشنام مى‌دهد: ☐ درست ☐ نادرست.

٦٤- مؤمن واقعی، با شنیدن آیات قرآن یا حدیث، ترسش از الله و ایمانش به او، بیشتر می‌شود؛ اما شخص منافق، به تمسخر و هرزه‌گویی می‌پردازد و مردم را می‌خنداند: ☐ درست ☐نادرست.

٦٥- فیلمی که در آن توهین یا دشنام باشد: ☐ باید شنید و پخش کرد ☐ باید حذف شود.

٦٦- نگه داشتن کلیپ‌های توهین و تمسخر، روش .... است: ☐ سلف ☐ منافقان.

٦٧- مرتد شدن با توهین و تمسخر، بسیار بزرگ و سنگین می‌باشد و برخی علما بر این عقیده‌اند که توبه از آن فایده ندارد و حاکم شرع باید او را بکشد، بر او نماز جنازه ادا نمی‌شود، دعای رحمت نمی‌خوانند و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌شود: ☐ درست ☐نادرست.

٦٨- کسی که دشنام می‌دهد و توهین می‌کند، اگر مدعی شد که توبه کرده است و باز هم کار زشتش را تکرار کرد، دلیل بر دروغ اوست: ☐ درست ☐ نادرست.

٦٩- اگر منافق توهین کند، می‌گوید: «قصد توهین نداشتم». این سخنش، تنها ظاهری بوده و از سر زبان است: ☐ درست ☐ نادرست.

٧٠- از جمله دلایل صداقت توبه‌ی شخص مسخره کننده، این است که کارش را کفر بداند و از آن به الله پناه ببرد: ☐ درست ☐ نادرست.

٧١- کسی که توهین و تمسخری را بشنود و آن‌را بد نداند و از آن روی نگرداند، حکمش مانند شخص مسخره کننده است: ☐ درست ☐ نادرست

٧٢- گاه شیطان مسیر حیر را فراهم می‌کند تا انسان را دچار کفر کند؛ همانند ماجرای مرد در تبوک: ☐ درست ☐ نادرست.

٧٣- از حدیث تمسخر چنین برداشت می‌شود که توهین و دشنام به هر یک از صحابه، موجب کفر است (☐ درست ☐ نادرست)؛ زیرا توهین به او، توهین به (☐ الله ☐ پیامبر ﷺ ☐ دین ☐ همه‌ی صحابه ☐ تمام موارد) می‌باشد.

٧٤- کسی که گذشت و عفوش موجب فساد شود، با این اصلاح و درست‌کاری، (☐ گناهکار است ☐ مرتکب گناه نشده است).

٧٥- نسبت دادن نعمت به کسب و کار، شرک در (☐ ربوبیت ☐ عبادت) است؛ اگر نعمت را به الله نسبت داد و خود را شایسته و مستحقّ آن دانست، نوعی برتری‌طلبی و خود برتر بینی است (☐درست ☐نادرست).

٧٦- رضایت از حکم و دستور الله (☐ واجب است ☐ واجب نیست) شخصی که دچار مصیبت شده، لزومی ندارد که از حکم الله خشنود و راضی باشد (☐درست ☐نادرست).

٧٧- میان درخواست کور و جذامی و کچل، از فرشته، تفاوتی نبود: ☐درست ☐نادرست.

۷۸- گذاشتن نام «عبدالمُطَّلب»: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.
۷۹- نام نهادن گُل به «عبّاد الشمس»: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.
۸۰- دور نام‌هایی که گذاشتن آن‌ها جایز نیست، دایره بکشید: (عبدالمُطَّلب - عبدالکعبة - عبدمَناف - عبدالحسین - عبد النّبي - عبدالحارث - فرعون - خِنزب - عاصیة - سلطان السّلاطین - سیّد النّاس - غلام علي - ربّ العالمین - الرّحمن - الخالق - عبدالسّتّار - عبدالنّور - پترس - جرج - سیّد السّادات - ستّ النّساء - عبدالنّاصر).
۸۱- غلوّ روافض در میان مسلمانان رخنه کرده است؛ مثلاً فردی را «غلام عليٍّ» یعنی «عبد علي» می‌نامند؛ نامیدن غیر الله با پیشوند عبد، شرک است: ☐ درست ☐ نادرست.
۸۲- کسی که نمی‌تواند در مال دیگران دخل و تصرف کند، می‌گوید: من بنده‌ی دستورم؛ این سخن: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.
۸۳- ماجرای بیان شده درباره‌ی آدم وحوّاء، .... است: ☐ صحیح ☐ باطل و دروغ.
۸٤- شیطان نام «عبدالحارث» را به آدم پیشنهاد کرد:
☐ زیرا نام خودش بود ☐ این سخن درست نیست؛ زیرا نام حارث، بدون اشکال می‌باشد.
۸۵- نامیدن فرد به «حارث»: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.
۸٦- بنا بر اتفاق‌نظر تمامی علما، پیامبران از ارتکاب به شرک، مبرّا و پاک بودند؛ کسی که پیرامون این موضوع، درباره‌ی پیامبران سخنی بگوید یا کندوکاو کند، ... است: ☐ منافق ☐ موحّد.
۸۷- دعا و درخواست از الله با استفاده از اسم‌های او، دعا برای ...... می‌باشد: ☐عبادت ☐درخواست ☐ عبادت و درخواست.
۸۸- کتاب التّوحید: ☐ انواع سه‌گانه‌ی توحید را شامل می‌شود ☐ فقط پیرامون توحید در عبادت است.
۸۹- الحاد در اسماء الله، چند گونه است: ☐ ۲ ☐ ۵.
۹۰- ﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ﴾ یعنی: ☐ آن‌ها را دعوت ندهیم و روشن نسازیم ☐ از راه و روش آن‌ها دوری کنیم.
۹۱- انواع الحاد در اسماء و صفات کدام است: ۱- ....
۲- .... ۳- ....
٤- .... ۵- ....

[۵۲] باب: گفتن «السَّلَامُ عَلَى اللهِ» حرام است

زیرا

خلاف واقعیت است؛ از الله متعال درخواست و دعا صورت می گیرد نه این‌که برایش دعا و درخواست کنیم؛ او از ما بی‌نیاز است و با ویژگی‌ها و صفات بی‌نقص، توصیف می‌شود.	با چنین دعایی، تصور آن می‌رود که در او نقصی وجود داردزیرا دعای سلامتی و آرامش، برای کسی است که پذیرای آرامش و امنیت باشد؛ اما الله، از هر نقصی مبرّا و پاک است

دلیل اول:

در صحیح از ابن مسعود رحمه الله نقل است: با پیامبر ﷺ در حال نماز بودیم؛ گفتیم: السَّلَامُ عَلَى الله مِنْ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَقُولُوا: السَّلَامُ عَلَى اللهِ؛ فَإِنَّ اللهَ هُوَ السَّلَامُ» نگویید سلام بر الله؛ که الله همان سلام است.

- السَّلام: سلبی است: یعنی هر گونه نقصٍ یا عیبِی که عقل تصورش را بکند، نفی می‌نماید؛ در ذات و صفات و کارها و احکام الله، هیچ نقص و ایرادی نیست.
  ثبوتی است: یعنی این نام و صفاتی مانند سلامتی، امنیت، آرامش و ... را برایش اثبات می‌نماید.
- معانی «السَّلام»:

درود؛ مانند: به فلانی سلام و درود برسان.	دوری و پاکی از نقص و زیان؛ «السَّلام علیك أیُّها النَّبيُّ» ای پیامبر، از هر آسیب و ایرادی دوری باشی.	السَّلام از اسماء الله است.

مسائل:

یکم: توضیح و تفسیر السَّلَام: یکی از اسماء الله است بدین معنا که الله، از هر نقص و ایرادی، پاک و سالم است.

دوم: سلام، به‌معنای درود و خوشامدگویی است.

سوم: گفتن السلام علی الله، درست نیست؛ پس حرام می‌باشد.

چهارم: جمله‌ی «سلام بر الله» حرام است؛ زیرا الله خود سلام می‌باشد.

پنجم: آموختیم که تحیات و درود برای الله، در تشهد درست است و برای هیچ مخلوقی جایز نیست به کار رود.

[٥٣] باب: گفتن این جمله، حرام است «یا الله! اگر خواستی، مرا ببخش»

در این باب، قدرت مطلق الله و بخشش و لطفش، روشن می‌گردد؛ با گفتن چنین قیدی در دعا:

چنین برداشت می‌شود که الله، تمایلی به بخشیدن ندارد؛ در حالی که چنین نیست.	به نظر می‌رسد که بخشش، کار بزرگ و سنگینی برای الله است که انجامش ناتوان می‌باشد؛ و واقعیت خلاف این است.	گویا انسان از بخشش الله، بی‌نیاز است؛ چنین برداشتی، شایسته‌ی ذات الله نیست و دور از ادب است.

دلیل اول:

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ گفت: «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ؛ فَإِنَّ اللهَ لَا مُكْرِهَ لَهُ». نگویید: یا الله! اگر خواستی مرا ببخش، یا الله! اگر خواستی بر من رحم کن. بلکه باید درخواست را از مقیّد کردن به خواست الله، تهی کرد؛ که الله، به‌هیچ وجه بدان مجبور نیست.

در روایت مسلم آمده است: «وَلْيُعَظِّمِ الرَّغْبَةَ؛ فَإِنَّ اللهَ لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ». باید شوق خویش را بزرگ و عظیم مطرح کند؛ چرا که چیزی که الله عطا می‌نماید، برایش عظیم و سخت نیست.

قید دعای استخاره که به اراده و خواست الله باز می‌گردد، به‌خاطر مجهول بودن نتیجه‌ی دعا برای دعاکننده است؛ او نمی‌داند که فلان کار برایش خوب است یا بد؟ مصداق این قید، این حدیث است «أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي» مرا بر آن زندگی و حیاتی زنده بگردان که برایم بهتر است.

مسائل:

یکم: نهی از بیان استثناء در دعا. استثناء: گفتن جملاتی مانند إن شاءالله.

دوم: علّت تحریم استثناء در دعا، بیان شد.

سوم: عبارت: «لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ» یعنی با عزم و اراده‌ی راسخ درخواست کند نه با تردید و احتمال.

چهارم: بالا بردن رغبت و شوق در دعا؛ یعنی هر آن‌چه می‌خواهد، از الله درخواست کند؛ هیچ چیز برای الله، غیرممکن و دشوار نیست.

پنجم: دلایل این امر: [١] برای بیان برتری و مقام والای دین. [٢] برای افزایش آرامش انسان. [٣] قیاس وقتی مسأله و درخواست، در زمینه‌ی احکام باشد.

[٥٤] باب: گفتن «عَبْدِي» و «أَمَتِي» جایز نیست

حکم سخن (عبدي) یا (أَمَتي)

- وی را به خود نسبت دهد؛ دو شکل دارد:
  - اسلوب خبر باشد؛ مانند: به عبدم غذا دادم، عبدم را آزاد کردم. توضیح این که:
    - اگر در نبودن عبد یا أمة بگوید، جایز است.
    - اگر در حضور عبد یا أمة باشد، چنانچه آسیب و فتنه‌ای متوجه عبد یا صاحبش باشد، نباید بگوید؛ اگر فتنه‌ای در پی نداشت، جایز است.
  - اسلوب نداء و خطاب باشد: مانند: ای عبد من. مسلمان از این کار نهی شده است
- وی را به فرد دیگری نسبت دهد؛ مثل: عبد فلانی یا أمة فلانی؛ این کار، جایز است.

دلیل اول:

در صحیح بخاری از ابوهریره رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وضِّئْ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُم: عَبدِي وَأَمَتي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ وفَتَاتِي وَغُلَامِي». نگویید: رب خود را غذا بـده، بـه رب خود کمک کن تا وضو بگیرد؛ بلکه بگویید: سیّد و مولا و سرور. و نگویید: عبد من و أمَة من؛ باید بگویید: غلام و کنیز من.

- «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وضِّئْ رَبَّكَ»: زیرا تجاوز به حریم ربوبیت الله است.
- «وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ»: این جمله، خطاب به برده و برای ارشاد و نصیحت می‌باشد؛ پس مباح اسـت نـه واجـب؛ علما می گویند: اگر دستوری در مقابل چیز ممنوعِی صادر شد، مباح است؛مثل: ﴿وَإِذَا حَلَلۡتُمۡ فَٱصۡطَادُواْۚ﴾.

«وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُم»: این نهی، یا به‌معنای حرام است یا مکروه. برای این که عبودیت فقط برای الله تصور شود، به‌جای عبد، بگویند غلام و به‌جای أمة، بگویند کنیز.

«وَلْيَقُلْ: فَتَايَ وفَتَاتِي وَغُلَامِي»: این جمله، خطاب به صاحب برده می‌باشد و بیانگر این قاعده است که اگر چیـزی در شرع حرام شد، در مقابلش امر جایزی را قرار می‌دهد. و **نکته‌ی مهم این که، توحید و یگانگی الله متعال، حتی در سخن و گفتار هم باید رعایت شود.**

<u>مسائل:</u>

یکم: اسلم از گفتن چنین عباراتی، نهی نموده است: عَبْدِي و أَمَتي.

دوم: برده نگوید: ربّ من. گفتن این سخن نیز نادرست است: ربّ خود را غذا بده.

سوم: جایگزین کردن این عبارات: کنیز و غلام من.

چهارم: جایگزین کردن این عبارات: سرور و آقا و مولای من.

پنجم: هدف این است که توحید در هر حال، محقّق و عملی شود؛ حتّی در سخن.

[۵۵] باب» رد کردن کسی که با نام الله چیزی می‌خواهد، حرام یا مکروه است

انواع درخواست با نام الله:

درخواست همراه با گفتن نام الله: مانند: به خاطر الله از تو می‌خواهم.

درخواست بنا بر قوانین دین الله: درخواستی که شرع نیز آن‌را مباح می‌داند؛ مانند درخواست فقیر از صدقه.

آیا جایز است کسی با نام الله درخواست کند؟

درخواست کمک، مکروه و حرام است؛ مگر در حال ضرورت. بدین خاطر پیامبرﷺ از اصحابش قول و بیعت گرفت که چیزی از مردم نخواهند. درخواست فرد:

فقط درخواست است: مانند: ای فلانی، به من چیزی بده. اگر آن چیز در شرع مجاز باشد، به او بدهیم.

درخواست با نام الله: باید پذیرفته شود هرچند وی، مستحق نباشد؛ زیرا با امر عظیمی درخواست کرده و به‌خاطر تعظیم آن ذات بزرگ و عظیم، باید ادا شود. اگر درخواستش گناه‌آلود باشد یا به درخواست شوند آسیبی برساند، نباید ادا شود.

دلیل اول:

ابن عمر ﭫ می‌گوید که رسول اللهﷺ فرمود: «مَنِ اسْتَعَاذَ بِالله فَأَعِيذُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِالله فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُوهُ فَادْعُوا لَهُ، حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ» اگر کسی به‌خاطر الله از شما پناه خواست، به او پناه دهید، کسی که با نام الله چیزی خواست، به او بدهید، کسی که شما را دعوت کرد، بپذیرید و کسی که برایتان کار خوبی انجام داد، به او پاداش دهید؛ اگر چیزی برای پاداش و مزد ندارید، برایش دعا کنید تا مطمئن شوید که حقش را ادا کرده‌اید. (به روایت ابوداود و نسائی با سند صحیح).

- «فَأَعِيذُوهُ»: مگر به‌خاطر امر واجبی که باید انجام دهد، به شما پناه آورد و یا این کار، همیاری در گناه و دشمنی باشد.
- آیا پذیرفتن دعوت، حقی برای الله است یا برای انسان؟ برای انسان؛ بدین‌خاطر جایز گناهی بر شما نیست که از دعوت‌کننده بخواهید از شما صرف‌نظر کند و او هم بپذیرد. اما رعایت دستور الله، واجب است. اما اگر از روی حیا و خجالت از شما صرف‌نظر کرد، ردّ دعوتش شایسته نیست.

- «فَأَجِيبُوهُ»: دعوتش را که برای اکرام و لطف کـردن اسـت، بپذیریـد؛ جمهـور علـما معتقدنـد کـه پذیرفتن دعوت، مستحب است؛ مگر دعوت به عروسی که با شش شرط واجب است:

۱. دعوت‌کننده از کسانی نباشد که باید از او دوری کنیم.

۲. در محل دعوت، کار خلاف شرع انجام نشود؛ اگر انجام می‌شد و فرد می‌توانست از آن جلوگیری کند، پس باید به آن مهمانی برود تا هم دعوت را پذیرفته باشد و هم مانع کار نادرست شود.

۳. میزبان، مسلمان باشد؛ اگر نبود، قبول کردن دعوتش واجب نیست.

٤. آن‌چه در دعوت قرار دارد، از مال حرام نباشد.

٥. پذیرفتن مهمانی، مانع امر واجب یا واجب‌تر از مهمانی، نباشد.

٦. باعث زحمت و آسیب و زیانی برای مهمان نشود؛ مثل سفر و دور شدن وی از خـانواده‌اش کـه بـه حضور او نیاز دارند.

- آیا کارت دعوت، حکم دعوت شفاهی را دارد؟ اگر مطمـئن باشـد یـا احسـاس کنـد کـه منظـور دعوت‌کننده، خود اوست، حکم دعوت شفاهی را دارد.
- «فَكَافِئُوهُ»: دادن پاداش و مزد در برابر انجام کار درست، دو فایده دارد:

۱. تشویق درستکاران به انجام کارهای شایسته.

۲. احساس حقارت انسان در برابر کاری که برایش انجام می‌دهند، از میان می‌رود.

مسائل:

یکم: واجب است کسی را که به‌خاطر الله از ما پناه می‌خواهد، پناه دهیم؛ مگر اینکه برای فرار از کـار واجب یا ترس از انجام آن، پناه بخواهد که در این صورت، به او نباید پناه داد.

دوم: کسی که به خاطرِ الله، چیزی را می‌خواهد، به او بدهیم.

سوم: قبول کردن دعوت و مهمانی.

چهارم: دادن پاداش به فردی که کار مشروع و خوبی را برایمان انجام دهد.

پنجم: کسی که توان پرداخت پاداش را ندارد، برای وی دعا کند. (زیرا پاداش و مزد محسوب می‌شـود و یا آن فرد درستکار، معمولاً برای چنان کاری پاداش دریافت نمی‌کند).

ششم: «حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ» یعنی در دعا کردن کوتـاهی نکنیـد؛ بلکـه آن قـدر دعـا نماییـد تـا اطمینان یابید که حقّش را ادا کرده‌اید.

[٥٦] باب: بهشت، تنها با وجه الله درخواست می‌شود

مفهوم این باب:

هیچیک از مخلوقات را با وجه الله درخواست نکنیم؛ هیچ آفریده‌ای نمی‌توانند بهشت را نصیبمان کنند.

با وجه الله، فقط بهشت را درخواست کنیم و نه دنیا را.

این باب، تعظیم و بزرگداشت وجه الله است؛ چراکه با وجه الله، فقط بهشت و هر آن‌چه انسان را به بهشت برساند درخواست می‌شود و نه چیزدیگری.

دلیل اول:

ابو داوود از جابر روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ الله إِلَّا الْـجَنَّةُ».

با وجه الله، فقط بهشت درخواست می‌شود.

- «بِوَجْهِ الله»: با این عبارت، بنا بر نصّ قرآن و حدیث و اجماع، ثابت می‌شود که الله متعال، دارای وجه است؛ وجهی واقعی که شبیه وجه هیچ مخلوقی نیست.

مسائل:

یکم: تنها باید سرانجام همه‌ی خوبی‌ها را از وجه الله درخاست نمود؛ یعنی بهشت و نجات از آتش. درخواست امور دنیا از وجه الله، کاری دور از ادب است.

دوم: صفت وجه برای الله اثبات گشت.

حکم دعا و درخواست با صفت الله:

دعا کردن با استفاده از صفات الاهی، جایز نیست؛ مانند: یا رحمة الله، یـا وجـه الله، یـا عـزَّة الله. چنـین دعایی در نصوص شرعی و کردار سلف وجود ندارد و امری جدید در دین محسـوب مـی‌شـود؛ شـیخ الاسلام $ نیز این کار را کفر می‌داند.

[۵۷] باب: گفتن «اما و اگر»

انواع استفاده از «اگر» و حکم آن:

دلايل اول تا سوم:

[١] الله تعالی فرمود: ﴿ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا ﴾ می‌گويند: اگر قدرتی می‌داشتيم، در اين‌جا كشته نمی‌شديم.

[٢] و فرمود: ﴿ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ ﴾ كسانی كـه در خانـه نشسـتند و بـه برادرانشـن گفتنـد: اگـر از مـا فرمانبرداری می‌كردند، كشته نمی‌شدند.

[٣] در صحيح بخاری از ابوهريره رحمه الله روايت است كه رسول الله ﷺ فرمـود: «احْـرِصْ عَـلَى مَـا يَنْفَعُـكَ، وَاسْـتَعِنْ بِـالله، وَلَا تَعْجَـزَن، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا لَكَانَ كَذَا وَكَذَا؛ وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» در پی چيزی باش كه به تو سود برساند و از الله كمک بخواه؛ اگر دچار مشكل شدی، نگو: اگر چنان می‌كردم، چنين و چنان مـی‌شـد؛ بلكه بگو: الله حكم فرمود و هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. گفتن «اگر»، راه را برای فعاليت شيطان باز می‌كند..

- ﴿ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَا ﴾: اين عبارت، اعتراض و ايراد منافقـان بـه ديـن اسـت؛ زيـرا رسـول الله ﷺ را سرزنش كردند كه چرا بدون موافقت آنان به جهاد رفته است.
- همچنين به‌معنای اعتراض و ايراد به قَدَر و حكم الله است؛ گفتند: به جنگ نمی‌رفتيم كه كشته شويم.
- ﴿ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ ﴾: به‌معنای اعتراض به مؤمنان و به قضا و قَدَر الاهی و ترس از جهاد است.
- اعتراض به قدر و حكم الاهی، به‌معنای عدم پذيرش الله به‌عنوان رب و عدم تحقق توحيد ربوبيت است.
- نكات مهم حديث:

[١] پرداختن به امر سودمند و دوری از چيزهای مضرّ. [٢] كمک خواستن از الله. [٣] پيگيری و ادامه‌ی كار و سسـتی نكـردن. [٤] اگر فرد به هدفش نرسيد، بنا بر حكم الله است و كار را بايد به او بسپارد.

مسائل:

يكم: تفسير دو آيه از سوره‌ی آل عمران كه بيانگر عملكرد منافقان است؛ در آيه‌ی نخست، به دين و در آيـه‌ی دوم بـه حكم الاهی ايراد و اعتراض دارند.

دوم: نهی صريح از گفتن «اگر» در مصيبت‌ها.

سوم: استدلال به اين‌كه ابراز افسوس و پشيمانی، راه را برای ورود شيطان باز می‌كند.

چهارم: آموزش عبارت درستی كه بايد در رخدادهای گوناگون بيان شود: «قَدَّرَ اللهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ»

پنجم: مسلمان به پرداختن به امور مفيد و كمک گرفتن از الله، فرمان داده شده است.

ششم: نهی از تنبلی، سستی و اظهار ناتوانی در انجام كاری كه در توان انسان است.

[۵۸] باب: رضایت از قضای الاهی و نهی از دشنام دادن به باد

دلیل اول:

از ابی بن کعب رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ؛ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ، وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ، وَشَرِّ مَا فِيهَا، وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ» به باد دشنام ندهید؛ اگر چیزی را دیدید که برایتان ناخوشایند بود، بگویید: یا الله! ما خیر و خوبی این باد را از تو می‌خواهیم و خیر آن چیزی که در آن است و خیر چیزی که این باد، بدان امر شده است و از شر این باد و شر آن‌چه در آن استو شر آن‌چه بدان امر شده، به تو پناه می‌بریم. (ترمذی: صحیح است)

- احکام دشنام و توهین به باد، همانند توهین به روزگار است که پیشتر بیان شد؛ از آن‌جا که دشنام به باد، زیاد در میان مردم صورت می‌گیرد، مؤلف به طور خاص به بیان آن پرداخت. البته مسلمان از لعنت و دشنام نهی شده است؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبَذِيءِ» مؤمن، طعنه‌زن و لعنت‌کننده و بدگو و بدزبان نیست. و نیز فرمود: «لَا يَكُونُ اللَّعَّانُونَ شُفَعَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» کسانی که لعنت می‌کنند، در روز رستاخیز، نه شفیع می‌شوند و نه شاهد.
- درباره‌ی دشنام دادن به مسلمان، پیامبر ﷺ فرمود: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» دشنام به مسلمان، فسق است و کشتنش کفر.
- پیامبر ﷺ درباره‌ی دشنام مردگان فرمود: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ؛ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا».
- هم‌چنین درباره‌ی دشنام دادن به حیوانات، فرمود: «لَا تُصَاحِبْنَا نَاقَةٌ عَلَيْهَا لَعْنَةٌ» شتری که لعنت شده، همراه ما نیاید.
- درباره‌ی دشنام دادن به تب نیز فرمود: «لَا تَسُبُّوا الْحُمَّى» تب را دشنام ندهید.

مسائل:

یکم: دشنام و توهین به باد، حرام است؛ زیرا به‌معنای دشنام به کسی است که آن‌را آفریده و فرستاده است.

دوم: آموزش این سخن پرفایده هنگام مواجهه با امر ناخوشایند: «اللَّهم إنِّي أسالك ...»، و استفاده از اسباب و عوامل دنیای واقعی؛ مانند پناه بردن به دیوارها.

سوم: بیان این نکته که باد، تحت امر الله متعال است.

چهارم: باد گاهی به امر خوشایند و گاهی به امر ناخوشایند دستور می‌یابد.

نتیجه این‌که انسان نباید به قضا و قدر الاهی اعتراض کند و ایراد بگیرد و نباید دشنام دهد و توهین کند. بلکه باید در امور آفرینش، همانند دستورات دینی، فرمانبردار باشد؛ زیرا مخلوقات الله تعالی، بدون اجازه‌ی خالق خویش کاری انجام نمی‌دهند

[۵۹] باب: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ﴾ و با گمان جاهلانه، به الله گمان باطل می‌برند و می‌گویند: آیا قدرتی برایمان می‌آید؟ بگو: اداره و تدبیر همه چیز در اختیار الله است.

- ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ﴾: منافقان نسبه الله، گمان جاهلانه‌ای داشتند که در عهد جاهیت رواج داشت؛ زمانی که فرد، نه حکم و قَدَر الله را می شناخت و نه عظمت و بزرگی ذاتش را؛ این گمان،باطل و بر پایه‌ی جهل و ناآگاهی است؛ گمان نسبت به الله، دو گونه است:

۱) گمان خیر و خوب نسبت به الله؛ که در دو زمینه می‌باشد:

أ. آن‌چه در جهان آفرینش انجام می‌دهد؛ در این باره باید نسبت به الله، گمان خوب و درستی داشته باشیم.

ب. کارهایی که با بنده‌اش انجام می‌دهد؛ در این حالت بنده باید بهترین و خوب‌ترین گمان را نسبت به الله داشته باشد؛ چنین گمانی، بر پایه‌ی اخلاص و فرمانبرداری است.

۲) گمان بد و شر به الله: همانند کسی که گمان نادانی و ستم به ذات الله داشته باشد؛ این گمان، از بزرگترین موارد حرام و زشت‌ترین گناهانی است که افرادی مانند منافقان، بدان مرتکب می‌شوند و گمان نادرست دارند.

دلیل دوم:

﴿ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِۖ﴾ آنان گمان بد به الله دارند؛ عذاب دی آنان را فراگیرد.

- مصداق آیه، منافقان و مشرکان هستند که بدی و مصیبت، از هر سو آن‌ها را در خود گرفته است.

ابن قیّم درباره‌ی آیه‌ی نخست می گوید: «تفاسیری که از این ظنّ و گمان ارائه شده، بدین قرار است: الله متعال فرستاده‌اش را یاری نمی‌رساند، مأموریتش شکست می‌خورد، هر مصیبتی که بر او می‌آید، بنا بر حکم و حکمت الله نیست. هیچ حکمت و قَدَری وجود ندارد، رسالت فرستاده‌ی الله به انجام نرسید، دینش بر سایر ادیان پیروز نشد؛ این گمان منافقان و مشرکان که در سوره‌ی فتح بدان اشاره شد، گمانی بد و نادرست است. زیرا به چیزی گمان می‌برند که شایسته‌ی ذات الله سبحانه و تعالی نیست، با حکمتش تناسبی ندارد و ستایش و حمد او، چنین گمان‌هایی را برنمی‌تابد و وعده‌ی راستینش بر خلاف این گمان‌هاست. گمان کفرآمیز دارد کسی که گمان کند باطل را بر حق چیره کرده و حق با آن چیرگی پایدار، از میان می‌رود؛ یا حکم و سرنوشتی را که الله برایش معین نموده، انکار کند؛ یا منکر سرنوشتی شود که بنا بر حکمت کامل تعیین شده و شایسته‌ی حمد و ستایش است و بلکه می‌پندارد که فقط به اراده و خواست خود اوست.

پس وای بر کافران که چه جایگاه بدی در آتش دارند. بیشتر مردم دربارەی رخدادهای پیرامون خویش، گمان بد نسبت به الله دارند و تنها کسی از چنین گمان‌هایی نجات می‌یابد که الله و اسماء و صفاتش را بشناسد و یقین کند که همه جیز از حکمت اوست و حمد و ستایش هم فقط برای ذات یگانه‌ی اوست. بنده‌ی خردمندی که خیرخواه خویش است، باید به این امر مهم توجه نماید، به راه الله باز گردد و توبه نماید و به‌خاطر گمان بدی که به صاحب و ربّ خویش داشته، آمرزش بخواهد. اگر خوب بنگری، می‌بینی که همه، کم و بیش، بر قَدَر ایراد می گیرند و سرزنش می کنند و اظهار می کنند که بهتر بود چنین و چنان باشد؛ به خود بنگریم، آیا از چنین رفتارها و افکاری به دور بوده‌ایم؟ (اگر پاسخ مثبت است، از امری بس عظیم نجات یافته‌ایم)».

- ابن قیم $ این دیدگاه را در «زاد المعاد» اندکی پیش از غزوه‌ی احد و در بخش حکمت‌ها و اهداف پسندیده‌ی آن غزوه، بیان می کند. چکیده‌ی دیدگاهش پیرامون بدگمانی، بدین قرار است:

۱. گمان کند که الله، باطل را بر حق مسلّط کرده و حق از میان می‌رود.
۲. شخص بدگمان، قضاء و قَدَر الاهی را انکار می‌کند و اظهار می‌کند که: چگونه ممکن است در فرمانرواییش، کاری رخ دهد که او نمی خواسته است.
۳. بدگمان، منکر اسن است که قدر الله، بنا بر حکمت والای اوست؛ حکمتی که ذات الله را شایسته‌ی حمد و ستایش می گرداند.

- برای مبارزه با بدگمانی:

۱. باید اسماء و صفات الله را آن‌گونه که هست بشناسیم و از تحریف و تأویل آن‌ها بپرهیزیم.
۲. تلاش کنیم که به الله، گمان درست و حقیقی داشته باشیم نه گمان بد و جاهلانه.
۳. با توب کردن، از گناه و سرکشی به فرمانبرداری و درخواست بخشش، روی آوریم.
٤. نسبت به خود بدگمان باشیم؛ زیرا نقص و ایراد، از انسان است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی آل عمران درباره ی منافقان: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی فتح درباره‌ی منافقان: ﴿ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِ﴾

سوم: افکار و کردارهای بسیاری مصداق بدگمانی به الله هستند که در همگی آن‌ها، گمان بردن چیزهایی به الله وجود دارد که شایسته‌ی ذات پاک و والای او نیست.

چهارم: کسی از بدگمانی به الله، دور نمانده است؛ مگر این‌که خود و اسماء و صفات الله را بشناسد. انسان اگر درست بنگرد، درمی‌یابد که بدی و ایراد، از خود اوست و رب و مالکش، کمال مطلق می‌باشد و هیچ نقصی، بر او وارد نیست.

[٦٠] باب: انکار قَدَر و حکم الاهی، کفر اکبر است

- قَدَر: به‌معنای راز و دلیل الله متعال در آفرینش می‌باشد و تنها زمانی بدان پی می‌بریم که رخ دهد و آشکار گردد؛ قَدَر به طور خاص به توحید ربوبی تعلّق دارد و البته به توحید اسماء و صفات نیز مربوط می‌باشد. دیدگاه و عملکرد مردم درباره‌ی قَدَر الاهی، سه گونه است:

۱) جبریّه: به قَدَر اعتقاد دارند؛ اما در آن غلو و زیاده‌روی می کنند؛ تاجایی که بنده را بی‌اختیار و بدون قدرت می‌شمارند و می گویند: انسان نه اختیار دارد و نه قدرت.

۲) قدریّه معتزله: بنده را صاحب اختیار و قدرت می‌دانند؛ اما در این اعتقاد، غلو و زیاده‌روی می‌کنند؛ تا جایی که منکر خواست و آفرینش الله متعال در کار بنده هستند.

۳) اهل سنّت و جماعت: دلایل را می‌سنجند و راه بهترین امت را برمی گزینند، به حکم و قضای الله و قَدَر او ایمان می‌آورند و خواست بنده را در پیوند با خواست الله می‌دانند.

نکات حائز اهمیت در خصوص ایمان به قضا و قدر:

۱- چنین ایمانی، برگرفته از توحید ربوبی است.

۲- اعتماد به الله را در پی دارد.

۳- سبب آرامش قلب می گردد؛ باید معتقد باشیم که هر آن‌چه الله برایمان حکم نموده، به ما می‌رسد و هر آن‌چه برایمان معین نکرده، هرگز به ما نخواهد رسید؛ با وجود چنین اعتقادی، اگر با انجام کارهای درست، باز هم به مصیبتی دچار شویم، احساس آرامش و طمأنینه می کنیم.

٤- مانع خودپسندی فرد و غرور او نسبت به کردارش می‌شود؛ زیرا الله متعال، چنین لطف و منّتی بر او نهاده است.

٥- بنده از مصیبت‌ها و سختی‌ها، اندوهگین نمی‌شود؛ زیرا از جانب مالک و ربّ اوست؛ پس بنا بر رحمت و حکمت می‌باشد.

٦- انسان در پی اسباب و عوامل می‌رود؛ زیرا به حکمت الله متعال ایمان دارد و همه چیز را در ارتباط با اسبابشان برمی‌شمارد.

دلیل اول:

ابن عمر می گوید: سوگند به ذاتی که جان عمر به دست اوست، اگر مشرکی کوهی طلا همانند کوه احد می‌داشت و در راه الله انفاق می‌کرد، الله از او نمی‌پذیرفت تا به قَدَر ایمان بیاورد. وی به این سخن پیامبرﷺ استدلال نمود: «الْإِيمَانُ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» ایمان: یعنی این که به الله و فرشتگانش و کتاب‌هایش و فرستادگانش و روز آخرت ایمان آوری و نیز به قَدَر و سرنوشت خوب و بد، ایمان داشته باشی (روایت مسلم).

ایمان: گفتن با زبان، اعتقاد با قلب وعمل با جوارح؛ ارکان ایمان، با فرمانبرداری زیاد می‌شود و با سرکشی و معصیت، کم می‌گردد؛ ایمان شش رکن دارد:

- الله
- فرشتگانش
- کتاب‌هایش
- فرستادگانش
- روز آخرت
- سرنوشت خوب و بد

«أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ»: ایمان به الله، مستلزم چهار امر است:

- ایمان به وجودش با این موارد:
  - عقل: تصور وجود مخلوق بدون وجود خالق، ممکن نیست: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ﴾.
  - حس: فردی که به گرفتار و مصیبت‌زده است، با دعا و فراخواندن الله، گشایش و آرامش برایش روی می‌دهد؛ مانند دعای پیامبرﷺ در احد.
  - فطرت: پیامبرﷺ فرمود: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ...» هر نوزادی، بر فطرت خویش زاده می‌شود و این پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌کنند.
  - شرع: ابن قیم $ اظهار می‌دارد که هر یک از آیات قران، دلیلی بر توحید هستند.
- توحید ربوبی
- توحید الوهی
- توحید اسماء و صفات

- «وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ»: منظور، عالم غیب است؛ الله متعال، آنان را از نور آفرید، فرمانبردار تمامی دستورات الله هستند و از او سرپیچی نمی‌کنند، روح هستند ﴿رُوحُ ٱلۡقُدُسِ﴾ جسم دارند ﴿جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ﴾، عقل و قلب دارند؛ می‌اندیشند و احساس می‌کنند ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ﴾ به وجودشان ایمان داریم و اسم‌هایی را همچون جبرئیل و اسرافیل و میکائیل که الله متعال به ما آموخته، می‌پذیریم؛ صفاتشان را که در قرآن بیان شده، باور داریم: ﴿لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾ هر چه الله فرمانشان می‌دهد، سرپیچی نمی‌کنند و آن‌چه دستور می‌یابند، انجام می‌دهند؛ کارهایشان مانند حمل عرش و اخباری را که پیرامونشان بیان شده، تصدیق می‌کنیم.
- «وَكُتُبِهِۦ»: باید ایمان داشته باشیم که کلام الله، یک حقیقت است و مجاز و غیرواقعی نیست؛ کلامی که از ذاتش نازل شده و مخلوق نیست، و الله با هر فرستاده‌اش، کتابی نازل فرمود، به اسم‌هاو اخبار و احکامآن کتاب‌ها که به‌طور کلی یا با بیان جزئیات برایمان نقل شده و منسوخ نشده‌اند، ایمان داریم.

ایمان داریم که قرآن، ناسخ تمامی کتاب‌های پیش از خود است؛ یعنی: تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم و موسی ن.

- «وَرُسُلِهِ»: باید باور داشته باشیم که فرستادگان الله نیز انسان بودند و هیچ ویژگی و خصوصیتی از ربوبیت را نداشتند. بندگانی که عبادت نمی‌شوند، الله متعال آنان را فرستاد و به آن‌ها وحی نمود، آنان را با آیات و معجزاتش نیرو بخشید، آنان نیز امانت‌دار بودند و پیامش را بـه مـردم رسـاندند و آنان‌را نصیحت نمودند، و حق جهاد در راه الله را به جای آوردند، به وجودشان، اسم‌ها، ویژگی‌ها و اخباری که الله متعال برایمان بیان نموده، ایمان داریم. تصدیق می‌کنیم کـخ نخستین نبـیّ آدم ؤ و نخستین رسول نوحٌ ؤ، و آخرین پیامبر و فرستاده محمَّدٌ ﷺ است، باور داریم که تمامی ادیان پیشین، با شریعتی که محمّد ﷺ آورد، منسوخ گشت، و پیامبران اولو العزم پنج تن هستند کـه دو سـوره‌ی شوری و احراب، از آن‌ها نام برده شده است: محمّد، نوح، ابراهیم، موسی وعیسی.
- «وَاليَومِ الآخِرِ»: باور داشتن به روز آخرت، تضمینی برای ایمان به تمام آن چیزهایی است که پیـامبر ﷺ درباره‌ی دنیای بعد از مرگ بیان نمود؛ مانند: سختی قبر، دمیدن در صور، برخاسـتن مـردم از قبرها، قرار دادن ترازوها و نامه‌های اعـمال، صراط، حـوض، شـفاعت، بهشـت، دوزخ، ملاقـات مؤمنان با مالک و پادشاهشان در بهشت و دیگر رخدادهای جهان غیب.
- «وَتُؤمِنَ بالقَدَرِ»: برای این عبارت، واژه‌ی «تُؤمِنَ» دوباره ذکر شد؛ زیرا ایمان به قَدَر و سرنوشـت، مهم است و چهار مرتبه دارد:

(عِلْمٌ، كِتابَةُ مَولَانَا، مَشِيْئَتُه *** وَخَلْقُهُ وَهُو إِيْجَادٌ وَتَكْوِيْنُ)

علم: ایمان به این‌که الله گ همه چیز را با جزئیاتش می‌داند؛ زیرا فرمود: ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ﴾ هر آن‌چه را که پس از آنان وجود داشته و پس از آنان وجود دارد، می‌داند.	نوشتن: ایمان به این‌که الله مقدار هر چیز را تا روز رستاخیز، ثبت نموده است؛ زیرا: ﴿وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ﴾ هر آن‌چه در آسمان و زمین پنهان باشد، در کتابی آشکار وجود دارد.	خواست: ایمان به این‌که هر چه الله بخواهد، رخ می‌دهد و هر چه نخواهد، رخ نمی‌دهد و خواست بنده، زیر مجموعه خواست الله است: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ و چیزی نمی‌خواهید مگر این‌که الله آن‌را بخواهد.	خلق و آفرینش: هر چیزی، مخلوق الله و در تدبیر قدرت ادارهی الله است؛ حتی کردار مخلوق، آفریده‌ی الله است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ﴾ الله، شما و آن‌چه انجام می‌دهید را آفرید.

دلایل دوم تا چهارم:

[٢] از عبادة بن صامت روایت است که به پسرش گفت: پسرکم؛ لذت ایمان را نخواهی یافت تا وقتی به این اعتقاد برسی که هر آن‌چه الله برایت مقدّر نموده، به تو می‌رسد و هر آن‌چه برایت مقدر نفرموده باشد، هرگز به تو نخواهد رسید. از رسول الله ﷺ شنیدم که می گفت: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ القَلَمُ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَقَالَ: رَبِّ! وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُوْمَ السَّاعَةُ» نخستین چیزی را که الله آفرید، قلم بود؛ به او فرمو:بنویس؛ گفت: ای صاحب و مالک من! چه بنویسم؟ فرمود: اندازه‌ی هر چیز تا روز رستاخیز را بنویس. پسرکم! شنیدم که رسول الله ﷺ می گفت: «مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي» کسی که با اعتقادی غیر این بمیرد، از من نیست؛ در روایتی از احمد آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى القَلَمُ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَجَرَى فِي تِلْكَ السَّاعَةِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ» نخستین چیزی که الله تعالی آفرید، قلب بود؛ به او فرمود: بنویس. پس در آن زمان، هر آن‌چه تا زمان رستاخیز وجود خواهد داشت، عرضه گشت.

[٣] در روایتی از بان وهب آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بالقَدَرِ خَيرِهِ وشَرِّهِ؛ أَحْرَقَهُ اللهُ بالنَّارِ» کسی‌که به قَدَر و سرنوشت خوب و بد ایمان نداشته باشد، الله او را با آتش می‌سوزاند.

[٤] در مسند و سنن، از ابن دیلمی چنین آمده است: نزد ابی بن کعب آمدم و گفتم: درونم تردیدی درباره‌ی قَدَر و سرنوشت وجود دارد؛ چیزی برایم بگو شاید الله متعال آن‌را از قلبم بیرون ببرد؛ پس گفت: «اگر به‌اندازه‌ی کوه اَحد انفاق کنی، الله تعالی آن‌را از تو نمی‌پذیرد؛ تا این‌که به قَدَر و سرنوشت ایمان آوری و معتقد باشی که هر آن‌چه الله برایت مقدّر نموده، به تو می‌رسد و هر آن‌چه برایت مقدر نفرموده باشد، هرگز به تو نخواهد رسید؛ اگر با اعتقادی غیر از این بمیری، از اهل آتش هستی. گفت: نزد عبدالله بن مسعود و حذیفة بن یمان و زید بن ثابت رفتم؛ آن‌ها نیز مانند همین را از پیامبر ﷺ برایم گفتند». (حدیث صحیح؛ حاکم در صحیحش روایت کرده است).

- «حَتَّى تَعْلَمَ»: الله تعالی نیز در کلامش، به همین مفهوم اساره نموده است: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢ لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ٢٣﴾[حدید: ٢٢و٢٣].
- «يَا بُنَيَّ»: پسرکم؛ چنین خطابی، بیانگر مهر و عطوفت نسبت به فرزندان به‌هنگام نصیحت است؛ شایسته و بهتر است که احکام، با ادله برایشان گفته شود: [١] تا فرزندان پیرود ادله باشند [٢] و دوستدار رسول الله ﷺ گردند.
- «فِي نَفْسِي شَيْءٌ»: تردیدی گه در قلب ابن دیلمی بود، به‌خاطرهمنشینی با اهل بدعت است که به قَدَر و سرنوشت شک داشتند. شبهه و تردید، با نقل از میان می‌رود و با عقل و استدلالف دور نمی گردد و بیشتر می‌شود.

۱- قلم به صورت مرفوع (القلمُ): بدین معنا: نخستین چیزی که الله متعال آفرید، در مقایسه با مخلوقاتی مانند آسمان و زمین که می بینیم، همان قلم است؛ یعنی اولویت قلم در آفرینش، نسبی بوده است؛ ابن قیم $ می گفت:

وَالنَّـــاسُ مُخْتَلِفُــونَ فِي الْقَلَـــمِ الَّـــذِي   كُتِـــبَ الْقَضَـــاءُ بِـــهِ مِـــنَ الــدَّيَّانِ
هَـلْ كَـانَ قَبْـلَ الْعَـرْشِ أَوْ هُـوَ بَعْـدَهُ   قَـوْلَانِ عِنْـدَ أَبِي الْعَـلَا الْهَمَـذَانِي
وَالْحَـــقُّ أَنَّ الْعَـــرْشَ قَبْـــلُ لِأَنَّـــهُ   قَبْـــلَ الْكِتَابَـــةِ كَـــانَ ذَا أَرْكَـــانِ

مردم دربارهی قلم که قضای الاهی با آن نوشته شد، چند دیدگاه دارند. جای سؤال است که آن قلم، پیش از آفرینش عرش بود یا پس از آن؟ ابو العلاء همدانی دو نظر دارد؛ دیدگاه درست این است که عرش، پیشتر وجود داشت؛ زیرا قبل از نوشتن، ارکان عرش وجود داشت.

۲- قلم بهصورت منصوب (القلمَ): بدین معنا که الله تعالی، به قلم دستور داد تا از وقتی آفریده شد، همه چیز را بنویسد.

مسائل:

یکم: بیان این اصل که ایمان به قَدَر و سرنوشت، واجب است.

دوم: چگونگی ایمان به قَدَر این است که به مراتب چهارگانهی آن ایمان داشته باشیم.

سوم: کسی که به قدر ایمان ندارد، پاداش کارهایش از بین میرود و مرتکب کفر اکبر شده است.

چهارم: بیان این حقیقت که تنها زمانی لذت ایمان را احساس میکنیم که به قدر ایمان داشته باشیم.

پنجم: نخسستین چیزی که الله پس از عرش آفرید، قلم بود؛ البته این اولویت در آفرینش، نسبی است؛ یعنی نسبت به چیزهایی که می بینیم؛ مانند آسمانها و زمین.

ششم: هر آنچه الله متعال مقدّر نموده، تا برپایی رستاخیز رخ میدهد؛ الله متعال، آفریدگان بی روح را هم خطاب نمود؛ از آنجمله قلم که آن نیز خطاب الاهی را درک کرد و اجرا نمود.

هفتم: رسول الله ﷺ از کسانی که به قدر ایمان ندارند، اعلام برائت و بیزاری نمود؛ آنان، کافر بوده و از دین اسلام خارج شدهاند.

هشتم: سلف بر این عادت بودند که برای رفع شبهه، نزد علما میرفتند؛ رفتن به نزد چند عالم، برای اثبات و اطمینان بوده است نه برای یافتن راه فرار از حکم شرعی.

نهم: پاسخ علما، وجوب رفع شبه میشد؛ زیرا فقط به سخن رسول الله ﷺ استناد میکردند. بدینصورت شبهه بهطور کامل برطرف میگشت؛ استفاده از دلایل عقلی یا حسی، برای اقناع طرف مقابل و نیز اطمینان فرد موافق، مانعی ندارد؛ علاوه بر این، چهارمین دلیل را میتوان فطرت دانست.

[٦١] باب: هشدار شدید به تصویرگران

١ – تصویرگری و کشیدن، نوعی آفرینش و ایجاد است که فرد تصویرگر، در آفریدن با الله شریک می‌شود.

٢ – نخستین شرک، در قوم نوح رخ داد و علتش، تصویر و تندیس بود.

دلایل اول تا پنجم:

[١] از ابوهریره رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ گفت: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً» الله تعالی فرمود: کیست ستمکارتر از آن کس که می‌خواهد مانند آفرینش من بیافریند؛ پس باید ذره‌ای بیافرینند یا باید دانه‌ای بیافرینند یا باید یک جو بیافرینند (بخاری و مسلم).

[٢] بخاری و مسلم از مادرمان عایشه ؓ روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ گفت: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الَّذِينَ يُضَاهِئُونَ بِخَلْقِ اللهِ» بدترین عذاب رستاخیز، از آنِ مردمی است که با آفرینش الله همانندی می‌کنند.

[٣] بخاری و مسلم از ابن عباس چنین روایت می‌کنند: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌گوید: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ؛ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ يُعَذَّبُ بِهَا فِي جَهَنَّمَ» هر تصویرگری در آتش است؛ هر تصویری که کشیده، جان میگیرد و (تصویرگر) با آن در آتش عذاب می‌شود.

[٤] بخاری و مسلم، با حدیثی مرفوع، از ابن عباس روایت می‌کنند: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا؛ كُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ» کسی که در دنیا تصویری را بکشد، موظّف می‌شود که در آن روح بدمد؛ در حالی که او دمنده نیست.

[٥] مسلم از ابو الهیّاج چنین روایت می‌کند: علی به من گفت: «أَلَا أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ؟: «أَنْ لَا تَدَعَ صُورَةً إِلَّا طَمَسْتَهَا، وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» آیا تو را به کاری برانگیزم که رسول الله مرا بدان برانگیخت؟ او فرمود: هر تصویری دیدی، از میان ببر و هر قبری را که گرامی و برتر یافتی، برابر و همسان گردان.

• مجازات تصویرگر: [١] سخت‌ترین عذاب را در پیش دارد یا از کسانی است که سخت‌ترین عذاب نصیبشان می‌شود. [٢] ملعون و دور از رحمت الاهی است.

[٣] الله تعالی به هر چیزی که وی کشیده، جان می‌دهد و او را در آتش با همان تصویر مجازات می‌کند. [٤] قطعاً در آتش دوزخ است.

[٥] موظّفمی‌شود که در تصویر، روح بدمد و به آن جان دهد؛ اما نمی‌تواند چنین کند.

[٦] در این باب، کسی ستمکارتر از تصویرگر نیست.

• «طَمَسْتَهَا»: اگر رنگی بود، با رنگ دیگری نشانه‌هایش از بین برود و اگر مجسّمه‌ای بود، سرش قطع شود. اگر کنده‌کاری بود، بر صورتش کنده کاری شود تا نشانه‌هایش از بین برود. محو کردن و تغییر عکس، به اشکال گوناگون انجام می‌شود. بنا بر ظاهر حدیث، فرقی نمی‌کند که آن تصویر به‌جای الله عبادت بشود یا نشود.

• «مُشْرِفًا»: بالا، والا و گرامی. «سَوَّيْتَهُ» دو معنا دارد:

[١]آن‌را مطابق دستور شریعت کند. [٢] همانند قبرهای پیرامون نماید.

نگهداری تصویر:

١- به‌خاطر بزرگداشت تصویرگر؛ بی‌تردید حرام است؛ زیرا نگهداشتن تصویر صاحبان قدرت برای تعظیم و بزرگداشت آنان، خدشه به ربوبیت است؛ در باب افرادی که در عبادت و بندگی مشهورند، خدشه در الوهیت الله می‌باشد.

٢- برای لذت بردن از نگاه کردن به آن؛ این نیز به‌خاطر فتنه و بلایی که در آن است، حرام می‌باشد.

٣- برای یادبود و از باب مهر و عطوفت؛ مثل تصویر فرزندان؛ حرام است.

٤- به‌خاطر برخی مصلحت‌های گریزناپذیر؛ مانند تصاویر موجود در پول‌ها و کارتهای شخصی. در این حالت، گناه محسوب نمی‌شودزیرا چاره‌ای جز استفاده از آن نیست.

٥- لكونها تبعًا لغيرها لا رغبةً فيها إطلاقًا: كالصُّور الَّتي في الصُّحف، فهذا لا بأس به لكن إن أمكن طمسها بلا حرج ولا مشقَّةٍ فهو أولى.

٦- أن تكون مُهانةً مُلقاةً في المزابل أو مفترشةً أو موطوءةً فلا بأس به، ولا يُلحق بذلك اللِّباس الَّذي فيه الصُّور.

مسائل:

یکم: سخت‌گیری و هشدار شدید به تصویرگران.

دوم: از جمله دلایل مجازات شدید برای تصویرگر، بی‌ادبی نسبت به الله است؛ الله تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي» چنین شخصی، با شرع و قانون الله مخالفت می‌کَند و بدین‌خاطر از جمله ستمکارترین بندگان است.

سوم: در این بخش، قدرت الله تعالی بر آفرینش و ناتوانی بندگان از چنین کاری، روشن می‌گردد؛ می‌فرماید: «فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ شَعِيرَةً» پس باید ذرّه یا یک جو بیافرینند. آنان از آفرینش همین چیزهای کوچک ناتوانند؛ اما الله متعال آفریدگان عظیم‌تر این‌ها دارد.

چهارم: تصریح به این حقیقت که تصویرگران، از جمله دوزخیانی هستند که سخت‌ترین عذاب در انتظارشان است.

پنجم: الله تعالی هر تصویری را جان می‌دهد و تصویرگر را با همان، در دوزخ مجازات می‌نماید.

ششم: از جمله مجازات‌های تصویرگر این است که موظف می‌شود تصویری که کشیده یا تندیسی که ساخته را جان دهد.

هفتم: مسلمان دستور دارد که هر جا تصویری دید، آثارش را از میان ببرد تا مشابه موجود زنده نباشد. در این دستور، تصویر و تندیس و قبر یک حکم گرفته‌اند؛ زیرا همگی به شرک می‌انجامد، عذاب اخروی در پی دارد، و مجازات هر یک، از جنس عمل است. تکلیف آخرت، از توان فرد خارج است و همین مایه‌ی مجازات اوست.

[٦٢] باب: مجازات و هشدار برای سوگند زیاد به‌خاطر بزرگداشت الله

دلیل اول:

﴿ وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ ﴾ سوگندهایتان را نگاه دارید.

مراتب حفظ سوگند:

در آغاز: سوگند را بسیار به کار نبرد.	در میانه: نشکستن سوگند مگر در موارد استثناء.	در پایان: با شکستن سوگند، کفّاره بپردازد.	فقط به الله سوگند یاد کند

دلایل دوم تا ششم:

[٢] از ابوهریره رحمه الله چنین روایت است: شنیدم که رسول الله ﷺ می گفت: «الْـحَلِفُ مَنْفَقَـةٌ لِلسِّـلْعَةِ، مَمْحَقَـةٌ لِلْكَسْبِ» سوگند، کالا را زیاد می‌کند و برکت را از بین می‌برد (بخاری و مسلم).

[٣] از سلمان روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَـذَابٌ أَلِـيمٌ: أُشَـيْمِطٌ زَانٍ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ، وَرَجُلٌ جَعَلَ اللهَ بِضَاعَتَهُ؛ لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ، وَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِيَمِينِهِ» الله بـا سـه شـخص سـخن نمی گوید و پاک نمی گرداند و عذاب دردناکی در پیش دارند: پیر زناکار و فقیر متکبّر. کردی که الله را کالایش قرار داده؛ با سوگند به الله می‌خرد و با سوگند به او، می‌فروشد (روایت طبرانی با سند صحیح).

[٤] در بخاری از عمران بن حصین رحمه الله روایت است: رسول الله ﷺ فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» بهترین افراد امتم، مردم هم‌عصر من هستند، سپس کسانی که پس از آنان می‌آیند و سپس کسانی کـه پس از آنان می‌آیند. عمران می گوید: نمی‌دانم پس از عصر خود، دوبار گفت یا سه بار. «ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْـهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْذُرُونَ وَلَا يُوفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ» آن‌گاه پس از شما، مردمی می‌آینـد که شهادت می‌دهند درحالی که شهادت و گواهی از آنان خواسته نشده، خیانت می کنند و امانـت‌دار نیسـتند، پیمان می‌بندند و وفا نمی کنند و چاقی و فربهی در میانشان آشکار می گردد.

[٥] از ابن مسعود روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّـذِينَ يَلُـونَهُمْ، ثُـمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ». بهترین مردم، عصر من هستند؛ سپس کسانی که پـس از آنـان می‌آیند و سپس کسانی که بعد می‌آیند؛ سپس مردمی خواهنـد آمـد کـه شهادتشـان، پـیش از سوگندشـان اسـت و سوگندشان پیش از شهادتشان انجام می‌شود.

[٦] ابراهیم می گوید: «كَانُوا يَضْرِبُونَنَا عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ وَنَحْنُ صِغَارٌ» کودک که بودیم، به‌خاطر شهادت و پیمان، ما را می‌زدند.

- «مَنْفَقَةٌ»: سبب رونق کالا، «مَمْحَقَةٌ»: نابودگر برکت.
- «وَلَا يُزَكِّيهِمْ»: در رستاخیز، نه به آن‌ها اعتمادی است و نه عدالتشان پذیرفته است و نه کسی به ایمانشان شهادت می‌دهد.
- «أُشَيْمِطٌ»: به‌خاطر پیری، موهایش سفید شده و شهوتش سرد گشته است. «عَائِلٌ»: فقیر، «مُسْتَكْبِرٌ» از حق و خلق، سرکشی می‌کند و خود را برتر می‌داند.
- «لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ»: آن اندازه سوگند یاد می‌کند که از ارزش و عظمت سوگند می‌کاهد و آن‌را بی‌ارزش و حقیر می‌کند.
- «وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ»: شهادتشان را کسی نمی‌خواهد؛ برای شهادت دادن شتاب می‌کنند و یا شهادت دروغ می‌دهند.
- «تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ»: [۱] چون کمتر مورد اعتماد هستند، شهادتشان با سوگند است. [۲] نه به شهادت اهمیت می‌دهند و نه به سوگند.

مسائل:

یکم: سفارش به حفظ سوگند و نشکستن آن.

دوم: سوگند زیاد، کالا و تجارت را زیاد می‌کند و برکت را از بین می‌برد.

سوم: هشدار و مجازات شدید برای کسی که تجارتش را فقط با سوگند انجام می‌دهد.

چهارم: آگاهی از این‌که با کم بودن دعوتگران، گناه زیاد می‌شود.

پنجم: نکوهش کسانی که سوگند می‌خورند و سوگندشان را کسی نمی‌خواهد؛ مگر در مواقع ضروری یا بنا بر مصلحت.

ششم: پیامبرﷺ از مردم سه زمانه، تعریف و تمجید نمود و برخی رخدادهای بعد از آنان را بیان فرمود.

هفتم: نکوهش کسانی که شهادت می‌دهند درحالی که از آنان گواهی و شهادتی نخواسته‌اند، خیانت می‌کنند و امانت‌دار نیستند، پیمان می‌بندند و وفا نمی‌کنند، شکمشان فربه و چاق می‌گردد و از ایمان علم غافل می‌شوند و تهی می‌گردند.

- هشتم: سلف، کودکانشان را به‌خاطر گواهی دادن و پیمان، می‌زدند؛ این به‌معنای بزرگداشت و بیان عظمت پیمان و شهادت است؛ و بیانگر توجه سلف به تربیت فرزندانشان می‌باشد؛ در زدن کودک، شرط است که:
  1. کودک علت زدن را بداند و درک کند.
  2. ادب کردن و تنبیه باید توسط سرپرست کودک صورت گیرد.
  3. در مقدار، کیفیت، نوع، جایگاه و ... زدن، زیاده‌روی نکند.
  4. کاری از کودک سر بزند که مستحق تنبیه باشد.
  5. هدف، تربیت کودک باشد نه انتقام و ...

[٦٣] باب: مَا جَاءَ فِي ذِمَّةِ اللهِ وَذِمَّةِ نَبِيِّهِ (اخلاص و پیروی)

عدم وفا به عهد و پیمان الله، نقض عهد اوست و در توحید، ایراد و خلال ایجاد می کند. تعظیم و بزرگداشت الله، باید در تعامل و برخورد با مردم نیز رعایت گردد؛ هر چند در برخورد با کافر و در سخت‌ترین شرایط، یعنی جهاد در راه الله، باشد. پس دین استوار می گردد و حقّ الله و پیامبرش، بزرگ داشته می‌شود.

دلایل اول و دوم:

[۱] الله تعالی فرمود: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا﴾ و به پیمان الله وفادار باشید هرگاه پیمان بستید؛ و بعد از محکم کردن سوگندها، آنها را نقض نکنید.

[۲] بریده می گفت: هرگاه رسول الله ﷺ فرماندهی را بر لشکر یا سپاهی می گمارد؛ وی را به‌طور خاص و مسلمانان همراهش را به تقوای الاهی سفارش می‌نمود: «اغْزُوا بِاسْمِ اللهِ، قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ مَنْ كَفَرَ بِاللهِ، اغْزُوا وَلَا تَغُلُّوا، وَلَا تَغْدِرُوا، وَلَا تُمَثِّلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْـمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ – أَوْ: خِلَالٍ – فَأَيَّتَهُنَّ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْـمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُم أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْـمُهَاجِرِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْـمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا؛ فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْـمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللهِ تَعَالَى، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ؛ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْـمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْأَلْهُمُ الْـجِزْيَةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ؛ فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنِ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ إِنْ تُخْفِرُوا ذِمَمَكُمْ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكُمْ؛ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللهِ؛ فَلَا تُنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِ اللهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ؛ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللهِ فِيهِمْ أَمْ لَا»، (روایت مسلم).

با نام الله، بجنگید و با کسانی که به الله کفر ورزیدند، در راه الله جهاد کنید؛ بجنگید و از غنایم دزدی نکنید؛ دسیسه نکنید و بدنشان را پاره پاره نکنید و کودک را نکشید؛ اگر با دشمن مشرک روبرو شدی، وی را به انتخاب سه خصلت فرا بخوان: هر کدامشان را که پذیرفتند، قبول کن و از آن‌ها در گذر؛ سپس آن‌ها را به اسلام دعوت کن؛ اگر پذیرفتند، از آن‌ها قبول کن. سپس از آن‌ها بخواه که از سرزمینشان به سرزمین مهاجران بروند؛ آنان را باخبر کن که همان حقوق و وظایف مهاجران را دارند؛ اگر نپذیرفتند که از سرزمینشان بروند، به آنان بگو که مانند اعراب مسلمان هستند و حکم الله تعالی درباره‌ی آن‌ها اجرا می گردد؛ و از غنیمت و فیء، سهمی ندارند؛ مگر این که به‌همراه مسلمانان، جهاد کنند؛ اگر نپذیرفتند، از آن‌ها جزیه بخواه؛ اگر پذیرفتند، از آن‌ها قبول کن و در گذر؛ اگر نپذیرفتد، از الله کمک بخواه و با آن‌ها بجنگ؛ اگر قلعه‌ای را محاصره کردی، از تو می‌خواهند که آنان را در امان الله و پیامبرش قرار دهی؛ پس امان الله و پیامبرش را برایشان قرار مده؛ بلکه امان و حفاظت خودو یارانت را برایشان قرار بده. اگر در پناه خود و یارانت از آنان حفاظت کنی، آسان‌تر از این است که در پناه الله و پیامبرش از آنان حفاظت کنی.

- «جَيْش»: بیش از چهارصد مرد جنگی.
- «أَوْ سَرِيَّةٍ»: کمتر از چهارصد جنگجو.
- «اغْزُوا بِاسْمِ الله»: [۱] درحالی که از الله کمک می‌خواهید، نبرد کنید [۲] نبرد را با اسم الله آغاز نمایید.
- «فِي سَبِيلِ الله»: نیت و عملکرد شما، در راه و قانون الله باشد.
- «مَنْ كَفَرَ بِالله»: جنگ باید به‌خاطر کفر ورزیدن به الله باشد نه از روی تعصّب قبیلگی و قومی و ملی. به‌خاطر خیرخواهی خودشان با آن‌ها مبارزه کن؛ برای نجاتشان از دوزخ. کفر بر دو امر استوار است: انکار و سرکشی.
- «وَلَا تَغُلُّوا»: بخشی از غنایم را برای پنهانکند و نگه دارد؛ که گناه کبیره است.
- «وَلَا تَغْدِرُوا»: وقتی پیمان بستیم، خیالنت نکنید؛ مکر و ؛ لأنَّ الحرب خدعة.
- «وَلَا تُمَثِّلُوا»: اعضای بدن را تکّه تکّه نکنید؛ مگر این که برای قصاص باشد.
- «وَلِيدًا»: کودکان، زنان، افراد پیر، بردگان و بیماران را نکشید؛ مگر این که با شما بجنگند یا دشمن را تحریک به جنگ کنند یا در جنگ صاحب‌نظر باشند.
- «عَدُوَّكَ»: کاربرد این واژه، برای تشویق نمودن فرد به جنگ است؛ دشمن کسی است که سبب حقارت و بردگی گردد و بر انسان تجاوز کند.
- «الْغَنِيمَةِ»: غنیمت جنگی که با جنگ یا راه دیگر، از کافران گرفته شود.
- «وَالْفَيْءِ»: برای مصارف بیت المال است؛ مانند یک‌پنجم از یک‌پنجم غنیمت، مالیت و جزیه.
- «إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا»: مگر زمانی که مسلمان شوند و جهاد کنند؛ پس همانند سایر مسلمانان، در غنیمت فیء حق دارند.
- «الْجِزْيَةَ»: دارایی و مالی که غیر مسلمانان به‌خاطر زندگی و در امان بودن در سرزمین اسلامی، باید بپردازند. در این حدیث، جواز گرفتن جزیه از مردمی غیر از یهود و نصارا و مجوس مطرح است.

رفتار با هم‌پیمانان:

اگر وفادارر بودند، باید وفادار باشیم: ﴿فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ﴾ هر چه بر پیمان با شما، استوار ماندند، شما هم با آنان بمانید.	اگر پیمان شکستند، پیمان از بین می‌رود و جنگ رواست: ﴿وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُم مِّنۢ بَعۡدِ عَهۡدِهِمۡ﴾ اگر سوگندشان را پس از پیمان شکستند.	اگر در پیمان تردید کردیم، آن‌را به خودشان بازمی گردایم: ﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ﴾. اگر از خیانت قوم می‌ترسی، به خودشان بازگردان.

رفتار مسلمانان در جهاد با کافران	رفتار کافران هنگام جنگ با مسلمانان
کشتن کودکان، زنان، بردگان و بیماران، حرام است.	کودکان، زنان، بردگان و بیماران نیز کشته شوند.
جنگ برای خیرخواهی خودشان است تا از دوزخ نجات یابند	جنگ به‌خاطر دنیاست.
به پیمان با آنان، وفادار هستند.	در بسیاری از موارد، پیمان می‌شکنند.
اگر کافران پیمان شکستند، آنان را از اتمام پیمان باخبر کنید.	اگر کاری از مسلمانان سر بزنند، به آنان اطلاعی نمی‌دهند.
نیرنگ نمی‌زنند.	حیله و نیرنگ به کار می‌برند.
فقطدر هنگام قصاص، اعضای بدن را قطع می‌کنند.	غیر از قصاص هم اعضای بدن را قطع می‌کنند.
پیش از جنگ، میان مسلمان شدن، پرداخت جزیه یا نبرد، به آن‌ها حق انتخاب داده می‌شود.	دشمنشان را به هیچ چیز فرانمی‌خوانند و دعوت نمی‌دهند.
در حکم، عدالت دارند و ستم نمی‌کنند.	احکامشان بر پایه‌ی ستم است.
تعداد کشتگان کافر، در تمامی عزوه‌ها، از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا وفاتش، از هزار نفر بیشتر نشد.	پیامبر ﷺ فقط یک نفر را کشت
کودک، زن و افراد پیرشان کشته نشدند.	

<u>مسائل:</u>

یکم: میان حق الله، پیامبر و مسلمانان، تفاوت است.

دوم: راهنمایی به امری که خطر کمتری دارد.

سوم: عبارت «اُغْزُوا بِاسْمِ اللهِ فِي سَبِيلِ اللهِ» به‌مفهوم وجوب کمک گرفتن از الله در نبرد و رعایت اخلاص و عمل به قوانین شرعی در آن می‌باشد.

چهارم: من عبارت «قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ» علت جنگ را کفر دشمن می‌داند.

پنجم: با توجه به عبارت «اِسْتَعِنْ بِاللهِ وَقَاتِلْهُمْ» می‌توان گفت که انسان تنها به قدرت و توان خود نمی‌تواند اعتماد کند.

ششم: میان حکم الله و حکم علما، تفاوت وجود دارد.

هستم: در مواقع ضرورت، صحابی حکمی را می‌داد که نمی‌دانست آیا مطابق با حکم الله است؟ البته در دوران پس از آنان نیز چنین عملکردی وجود داشت.

[٦٤] باب: سوگند خوردن بر این‌که الله، فلانی را نمی‌بخشد

کسی که سوگند بخورد که الله فلانی را نمی‌بخشاید، نسبت به الله بی‌ادبی کرده و فضل و لطفش را محدود دانسته و گمان بد به الله برده است؛ این عملکرد، با توحید کامل و چه بسا با اصل توحید، منافات دارد؛ پس چنین سوگندی که برای ذات عظیمی ادا می شود، ایجاد نقص در اوست.

انواع سوگند خوردن بر الله :

جایز: درباره‌ی چیزی سوگند بخورد که الله و فرستاده‌اش از آن خبر داده‌اند و بدان یقین دارد. مثال: به الله سوگند که در روز قیامت، الله به پیمبرش اجازه‌ی شفاعت می‌دهد.

جایز: سوگندش به الله، از روی امید زیاد و خوش گمانی به الله باشد؛ با این شرط که مار شایسته انجام دهد؛ مانند داستان أنس بن النَّضر رحمه الله.

حرام و چه بسا نابودگر پاداش عمل است: خودپسندی، محدود دانستن فضل الله و بدگمانی به الله تعالی، سبب آن است.

دلایل اول و دوم:

[١] جندب بن عبدالله رحمه الله روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللهِ لَا يَغْفِرُ اللهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ؟ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم) مردی گفت: به الله سوگند که الله، فلانی را نمی‌بخشد؛ پس الله متعال فرمود: چه کسی بر من سوگند می‌خورد که فلانی را نمی‌بخشم؟ او را بخشیدم و پاداش کردارت را از میان بردم.

[٢] در حدیث ابوهریره آمده: گوینده‌ی این سخن، مردی عابد است. ابوهریره می گوید: «سخنی گفت که دنیا و آخرتش را تباه کرد».

- «لَا يَغْفِرُ اللهُ لِفُلَانٍ»: مفاهیمی که از این عبارت برداشت می‌شود: ناامیدی از لطف و رحمت الله، تحقیر بندگان الله، خودپسندی.
- «يَتَأَلَّى عَلَيَّ»: فضل و نعمتم را محدود می‌شمارد و می‌پندارد که بنده‌ی بدکار را نمی‌بخشم.

مسائل:

یکم: هشدار از سوگند خوردن بر الله درباره‌ی عدم بخشش گناهان.

دوم: رستگاری به بهشت یا گرفتاری در آتش دوزخ، از بند کفش هم به ما نزدیکتر است.

چهارم: بیان مصداق حدیث: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ ...».

پنجم: گاه گناه انسان به‌خاطر سوگند نادرست شخص دیگر که از ناپسندترین کارهاست، بخشیده می‌شود.

[٦٥] باب: شفیع قرار دادنِ الله برای مخلوق، جایز نیست.

شفیع قرار دادن و واسطه کردن الله به‌سوی مخلوق، ایجاد نقص برای الله است؛ زیرا مقامش را از مقام شخصی که نزدش شفاعت صورت می‌گیرد، کمتر قرار می‌دهند.

دلیل اول:

از جبیر بن مطعم روایت است: یک اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله! مردم ناتوان شدند، اهل خانه گرسنه‌اند، اموالمان نابود شد، از پروردگارت برایمان باران بخواه؛ در برابر الله، از تو یاری و میان‌جیگری می‌خواهیم و در برابر تو از الله. پیامبر ﷺ فرمود: «سُبْحَانَ الله!، سُبْحَانَ الله!» هم‌چنان سبحان الله گفت تا ناراحتی بر چهره‌ی یارانش نیز آشکار شد؛ فرمود: «وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَا اللهُ؟ إِنَّ شَأْنَ الله أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِالله عَلَى أَحَدٍ...» وای بر تو! می‌دانی الله چیست؟ مقام و جایگاه الله، بسیار از آن بزرگ‌تر و مهمتر است؛ برای (جلب سود یا دفع زیان) کسی، الله را شفیع و واسطه قرار نمی‌دهند (روایت ابو داود).

- «نُهِكَتِ»: ضعیف و بیمار شد، «وَهَلَكَتِ الأَمْوَالُ»: اموال از آب کم، نابود شد.
- «فَاسْتَسْقِ»: از الله بخواه که ما را سیراب نماید؛ درخواست دعا از کسی که قبولی دعایش احتمال بیشتری می‌رود، صحیح است.
- «نَسْتَشْفِعُ بِالله عَلَيْكَ»: او را میان خود تو واسطه قرار دادیم تا از الله، برایمان درخواست کمک کنی. بدین شکل، مقام الله را از مقام رسول الله ﷺ پایینتر قرار دادند؛ چنین کاری ناپسند و نادرست است.
- «سُبْحَانَ الله!، سُبْحَانَ الله!»: این عبارت، بیانگر دانستن آن استنگر عظمت و خطر سخن اعرابی و زشتی بودن آن است و الله را از چنین پندارهایی پاک و دور می‌داند.
- «وَيْحَكَ»: وای بر تو! الله تو را ببخشد.

مسائل:

یکم: رسول الله ﷺ این عبارت را زشت و بد می‌دانست: «نَسْتَشْفِعُ بِالله عَلَيْكَ».

دوم: چنین سخنی، چهره‌ی او و یارانش را دگرگون کرد.

سوم: رسول الله این عبارت را بد ندانست و جایز شمرد: «نَسْتَشْفِعُ بِكَ عَلَى الله».

چهارم: بیان تفسیر «سُبْحَانَ الله».

پنجم: وقتی رسول الله ﷺ زنده بود، مسلمانان از وی درخواست دعای باران کردند.

بهتر است هنگام دعا، اوصافی از الله را بر زبان آوریم که متناسب با درخواستمان باشد.

[٦٦] باب: حمایت و جانبداری از رسول اللهﷺ با حمایت کردن از توحید و ممانعت از شرک؛ حتی در گفتار

دلایل اول و دوم:

[١] عبدالله بن شِخّیر می گفت: با جمعی از بنی عامر، نزد پیامبرﷺ روانه شدم؛ گفتیم: تو سرور نا هستی. فرمود: «السَّيِّدُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» سرور و سیّد، الله تبارک و تعالی است؛ گفتیم: بهترین ما در فضل و ارزش و بزرگترین ما در مقام و بخشش هستی؛ فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، أَوْ بَعْضِ قَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ» همانند سایر مسلمانان سخن بگویید و شیطان شما را به گفتن سخنان ناپسند منحرف نکند (روایت ابو داود با سند جیّد).

[٢] از انس روایت است که برخی گفتند: ای رسول الله، ای بهترین ما، ای پسر بهترین ما، ای سیّد و سرور ما، ای پسر سرور ما! فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ؛ قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ، مَا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِيَ اللهُ» (روایت نسائی با سند جیّد).

ای مردم! همانند یکدیگر سخن بگویید؛ و شیطان شما را منحرف نکند؛ من محمد، بنده و فرستادهی الله هستم. دوست ندارم که از مقامی که الله مرا در آن قرار داده، مرا بالاتر ببرید.

- «السَّيِّدُ اللهُ»: «السَّيِّد» یکی از اسماء الله و از معانی «الصَّمد» می باشد؛ رسول الله آنها را کاربرد این اسم نهی نمود شیطان، آنها را از سروری خاص انسانی به سروری عامّ و مطلقهی الاهی سوق ندهد.
- «وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ»: شما را به گفتن سخن نادرست نکشاند. پیامبر آنها را به انجام کار شایسته راهنمایی نمود و از کار ناشایست، بازداشت تا توحید را از نقص و نقض، حفظ نماید.
- «يَا خَيْرَنَا»: ای کسی که در نسب و مقام و وضعیت، از ما بهتر هستی؛ «وَابْنَ خَيْرِنَا»: و ای پسر کسی که در نسب بهتر از ما هستی.
- «وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ»: شیطان شما را منحرف نکند که به غلو و زیاده گویی دچار شوید.

مسائل:

یکم: هشدار به مردم از این که دچار غلو شوند.

دوم: وقتی به کسی می گویند: «أَنْتَ سَيِّدُنَا»، وی در پاسخ بگوید: «السَّيِّدُ اللهُ» سیّد و سرور قرار دادن فاسق، منافق و کافر، چه زن و چه مرد، جایز نیست.

سوم: عبارت «لَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ» برای کسانی که حتّی حقیقت و درست می گویند، هشدار است.

الرَّابِعَةُ: «مَا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي» منظورش از جایگاه و مقام، «عبد و رسول» می باشد.

دهم: پایان (یک باب)

دلیل پایان دادن کتاب با این باب –والله أعلم–:

[۱] تا همانند مشرکان نباشیم که خالق خویش را تعظیم و بزرگداشت نکردند.

[۲] تا به کارهای خوبمان مغرور نشویم و فریب نخوریم. قطعاً در کارهای انسان، کوتاهی و خللی وجود دارد؛ پس بنده باید در برابر الله، فروتن و فرمانبردار باشد.

[۳] برای اقتدا نمودن به امام بخاری رحمه الله است که در ایان، این حدیث را بیان نمود: «ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ»؛ گویا وی از الله می‌خواهد که این کتاب را در ترازوی اعمالش قرار دهد و به‌خاطر اشتباهات و لغزش‌ها، درخواست بخشش می‌نماید.

[٦٧] باب: ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾

ترجمه: و الله را چنان که شایسته‌ی اوست، تعظیم و بزرگداشت نکردند و روز قیامت زمین در قبضه‌ی قدرت اوست و آسمان‌ها به دستش پیچیده است. پاک و بلندمرتبه است از آن‌چه شریکش می‌کنند.

- در این آیه، ضمیر به مشرکان برمی‌گردد که عظمت الله را به جا نیاوردند و مخلوقاتش را با او شریک قرار دادند؛ در حالی که الله از هر نقص و ایرادی، پاک و دور است و هیچ همتایی ندارد؛ اگر تعظیم او را به جا می‌آوردند، غیر او را فرمانبرداری و عبادت نمی‌کردند.

دلیل دوم:

ابن مسعود رحمه الله می‌گفت: یکی از دانشمندان یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! ما چنین دریافتیم که الله، آسمان‌ها را بر یک انگشت قرار داد، و زمین‌ها را بر انگشت دیگر، و گیاهان را بر انگشتی، و آب را بر انگشت دیگر، و خاک را بر انگشت دیگر، و دیگر آفریدگان را بر یک انگشت دیگر. و آن‌گاه می‌گوید: من مالک هستم. پیامبر ﷺ در تأیید سخن وی، آن‌گونه خندید که دندان‌هایش آشکار شد؛ سپس چنین تلاوت نمود: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ﴾ در روایت مسلم چنین است: «و کوه‌ها و گیاهان بر یک انگشت. سپس آن‌ها را تکان می‌دهد و می‌فرماید: من مالک هستم، من الله هستم» در روایت بخاری چنین است: «آسمان‌ها را بر یک انگشت قرار می‌دهد، آب و خاک را بر یک انگشت، و دیگر مخلوقات را بر انگشت دیگر».

- «حِـبْرٌ»: فرد بسیار دانا؛ به او «بحر» (دریا) هم گفته می‌شود. «إِنَّا نَجِدُ»: در تورات می‌یابیم.
- در این حدیث، ثابت شد که الله، دارای انگشت است؛ انگشتان واقعی که همانند دست واقعی، به گونه‌ای است که شایسته‌ی الله می‌باشد.

دلایل سوم تا پنجم:

[٣] مسلم با حدیث مرفوع، از ابن عمر روایت می‌کند: «يَطْوِي اللهُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُـمَّ يَقُـولُ: أَنَـا الْـمَلِكُ، أَيْنَ الْـجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْـمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرَضِينَ السَّبْعَ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْـمَلِكُ، أَيْـنَ الْـجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْـمُتَكَبِّرُونَ؟» الله در روز قیامت، آسمان ها را در هم می‌پیچد؛ سپس با دست راستش مـی گـیرد و مـی گـویـد: مـن پادشـاه هستم؛ قدرتمندان کجایند؟ برتری‌طلبان کجایند؟ سپس زمین‌های هفت‌گانه را در هم می‌پیچد؛ سپس آن‌ها را با دسـت چـپش می‌گیرد و می‌گوید: من پادشاه هستم؛ قدرتمندان کجایند؟ برتری‌طلبان کجایند؟

[٤] از ابن عبّاس روایت است: «مَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرَضُونَ السَّبْعُ فِي كَفِّ الرَّحْـمَنِ؛ إِلَّا كَخَرْدَلَةٍ فِي يَدِ أَحَدِكُمْ» آسمان‌هـای هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در دست الله رحمان، فقط همانند دانه‌ی خردل در دست شماست.

[٥] ابن جریر می‌گوید: یونس به ما گفت که ابن وهب ما را چنین باخبر کرد که ابن زید گفته است کـه پـدرش چنـین روایـت کرد: رسول الله ﷺ فرمود: «مَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ؛ إِلَّا كَدَرَاهِمَ سَبْعَةٍ أُلْقِيَتْ فِي تُرْسٍ» آسمان‌هـای هفتگانـه در کسـی، همانند هفت درهم است که در سپر افتاده باشد. وی از ابوذر رحمه الله روایت می‌کند: از رسول الله ﷺ شـنیدم کـه فرمـود: «مَا الْكُرْسِيُّ فِي الْعَرْشِ إِلَّا كَحَلْقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ، أُلْقِيَتْ بَيْنَ ظَهْرَيْ فَلَاةٍ مِنَ الأَرْضِ» کرسی در عرش، تنها همانند حلقه‌ای آهنـین میـان سرزمین کویری افتاده باشد.

- «أَنَا الْـمَلِكُ»: من کسی هستم که مالکیت مطلق و قدرت کامل، از آنِ اوست و کسی در آن، با من برابری نمی‌کند.
- «أَيْنَ الْـجَبَّارُونَ؟»: این پرسش، برای مبارزه‌طلبی است؛ کجایند پادشهانی که در دنیا، بر بنـدگان قـدرت و تکـبّر و حکومت داشتند؟ این افراد، مانند مورچگانی محشور می‌شوند که مردم آن‌ها را لگدمال می‌کنند.
- «بِشِمَالِهِ»: با دست چپش؛ این عبارت در متن حدیث، اضافی و شاذ است؛ اما اگر آن‌را جزو حـدیث تصـور کنـیم، به‌معنای «دست دیگر» می‌باشد و منافاتی ندارد که هر دو دستش راست باشد؛ دست دیگرش همانند دسـت چـپ مخلوقاتش نیست که از دست راستشان کمتر باشد.
- «كَخَرْدَلَةٍ»: دانه‌ای بسیار کوچک. این مثال، به‌معنای عظمت الله تعالی است که هیچ‌کس به مقدارش چی نمی‌برد.
- «الْكُرْسِيِّ»: جایگاه دو قدم الله ، «تُرْسٍ»: سپر، ابزار جنگی از پوست یا چوب که برای محافظت در برابـر شمشـیر و نیزه استفاده می‌شود.

- «الْعَرْشِ»: آفریده‌ای عظیم که الله رحمان بر آن استقرار یافت و مقدارش را فقط الله می‌داند.
- این حدیث، عظمت الله را می‌رساند که برای تفسیر آیه‌ی این باب، مناسب می باشد.

دلایل ششم و هفتم:

[٦] ابن مسعود می گوید: «میان آسمان دنیا و بعد از آن، پانصد سال است؛ میان هر آسمان، پانصد سال است، میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال است، میان کرسی و آب پانصد سال است، عرش بر بالای آب است، و الله بر بالای عرش است؛ هیچ‌یک از کارهایتان، بر او پنهان نمی‌ماند».

[٧] عباس بن عبدالمطّلب رحمه الله می گوید: رسول الله ﷺ گفت: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؟» می‌دانید مان آسمان و زمین، چقدر است؟ گفتیم: الله و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. گفت: «بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَبَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَكِثَفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَبَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْعَرْشِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَاللهُ تَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ، وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ».

میانشان، فاصله‌ی پانصد سال است و میان هر آسمان تا آسمان دیگر، پانصد سال است و ضخامت هر آسمان، پانصد سال است و میان آسمان هفتم و عرش، دریایی وجود دارد که میان پایین تا بالای آن، همانند فاصله‌ی آسمان تا زمین است و الله تعالی، بر بالای آن می‌باشد و هیچ‌یک از کارهای بنی آدم، بر او پنهان نمی‌ماند. (ابو داود و دیگران)

- «وَاللهُ فَوْقَ الْعَرْشِ»: این عبارت، به‌طور صریح ثابت می‌نماید که الله تعالی، در ذات و صفات، بر همه چیز برتری دارد.
- «لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ»: کارهایی که قصد انجامش را دارید و کارهایی که با اعضای بدن انجام می‌دهید و سخنانی که می گویید. این عبارت، به مفهوم علم و قدرت بی‌کران اوست؛ بیان این عبارت پس از بیان علو و برتری الله بر عرش، بیانگر این حقیقت است که هیچ چیز مانع علم الله به کردارمان نمی‌شود. و این به علوّ و برتری ذات سبحانه وتعالی اشاره دارد.
- «هَلْ»: به دو منظور آمده است:

  [١] تشویق و ترغیب به مطالب بعد. [٢] آگاه نمودن از آن‌چه در پیش دارند.
- «اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ»: این عبارت در [١] زمان حیات رسول الله ﷺ و [٢] در کارهای شرعی که آموزش می‌داد، بیان می‌شد.
- این حدیث، تعظیم و بزرگداشت الله هشداری برای مخالفت با اوست؛ زیرا الله، از ما برتر و والاتر است و دستور و قدرتش، ما را در خود گرفته است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر: ﴿وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾.

دوم: چنین اطلاعاتی در نزد یهودیان زمان پیامبر ﷺ نیز وجود داشت؛ آنان این اطلاعات را انکـار و تأویـل نکردنـد؛ چنین برداشت می شود که یهود، از تحریف کنندگان بهتر بوده‌اند؛ زیرا تکذیب و تأویل نمی کردند.

سوم: رسول الله ﷺ سخنان عالِم یهودی را تأیید نمود و در تأکید بر آن، آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود.

چهارم: گاهی رسول الله ﷺ نیز زیاد می خندید؛ مثل وقتی که آن یهودی مطلب علمی مهمی را بیان کرد.

پنجم: داشتن دو دست برای الله، طراحتاً بیان شد. آسمان‌ها در دست راست و زمین‌ها در دست دیگر. بنا بـر قـرآن، سنت و اجماع سلف، الله متعال دارای دو دست می‌باشد.

ششم: نامیدن دست دیگر الله متعال به «چپ» شاد می‌باشد.

هفتم: اشاره به جبّاران و متکبّران که خود را صاحبان قدرت می‌دانند.

هشتم: اشاره به این که آسمان‌ها و زمین در درست الله، مانند دانه‌ی خردل در دست بنده است.

نهم: عظمت کرسی نسبت به آسمان‌های هفتگانه، مانند هفت درهم در سپر است.

دهم: عظمت عرش نسبت به کرسی، مانند حلقه‌ای در بیابان است.

یازدهم: عرش، مخلوقی غیر از کرسی می‌باشد.

دوازدهم۸: فاصله‌ی میان هر آسمان تا آسمان دیگر، پانصد سال است.

سیزدهم: فاصله‌ی میان آسمان هفتم تا کرسی، پانصد سال می‌باشد.

چهاردهم: فاصله‌ی میان کرسی و آب، پانصد سال است.

پانزدهم: عرش، بر بالای آب است.

شانزدهم: فاصله‌ی آسمان تا زمین، پانصد سال می‌باشد.

هجدهم: ضخامت هر آسمان، پانصد سال است.

نودزهم: فاصله‌ی بین عمق تا سطح دریایی که بالای آسمان‌ها است، پانصد سال می‌باشد. وَٱللهُ أَعۡلَمُ. نکات برگرفته از احادیث این باب

[۱] هشدار به مخالفت با الله. [۲] هیچ‌یک از کارهای انسان، بر الله پوشیده نیست.

و الله، درست و حقیقت را بهتر می‌داند؛ حمد و ستایش مخصوص الله مالک جهانیان است؛ و سلام و صلوات الله بـر پیامبرمان محمد ﷺ،عاجزانه از الله می‌خواهم که سرانجام ما و شما را با توحید پایان بخشد؛ آمین.

ادامه‌ی آزمون بخش نهم و دهم (۱٦ باب)

سؤال اول: گزینه‌ی درست را انتخاب کنید یا جای خالی را تکمیل نمایید:

١- حکم گفتن «السَّلام علی الله» چیست؟ ☐ مکروه ☐ حرام ☐ جایز.

٢- السَّلام، اسم ☐ ثبوتي ☐سلبي ☐ ثبوتی و سلبی، بـرای الله است و الله: ☐ بـا آن فراخوانـده مـی‌شـود ☐برایش دعا می‌شود.

٣- السَّلام یک دعا است که تنا برای کسی بیان مـی‌شـود کـه بـا آن قابـل توصـیف و دعـا باشـد: ☐ درسـت ☐نادرست.

٤- حکم گفتن عبارت «ای الله! اگر خواستی، مرا ببخش» چیست: ☐مکروه ☐ حرام ☐ جایز.

٥- بیان استثناء در دعا، جایز است: ☐درست ☐ نادرست؛ استثناء، شرط است: ☐ درست ☐نادرست.

٦- شایسته است انسان به‌هنگام دعا، درخواستش را تکرار نمایـد و بـر درخواسـتش اصرار ورزد: ☐ درسـت ☐نادرست.

٧- هر چیزی که بنده دعـا کنـد و از الله درخواسـت نمایـد، بـرای الله سـخت و غـیرممکن نیسـت: ☐ درسـت ☐نادرست.

٨- این دعا چه حکمی دارد: «یا الله! از تو می‌خواهم که دربان یکی از دروازه‌های بهشت باشم» ☐ جایز اسـت ☐ جایز نیست.

٩- این دعا چه حکمی دارد: «ای الله! نمی‌خواهم که قضا و حکمت را از من برگردانی؛ اما لطف و مهربانی تو را در قضایت می‌خواهم»: ☐ جایز است ☐ جایز نیست.

١٠- کدام مورد را می‌توان از الله خواست: ☐ بهشت ☐ فردوس.

١١- دعای استخاره، مقیّد به مشیت الاهی می‌باشد: ☐درست ☐ نادرست.

١٢- حکم گفتن «عبد فلانی یا أمة فلان» چیست: ☐ جایز ☐ حرام.

١٣- حکم این سخن صاحب برده چیست: «ای عبد من! فلان چیز را بیاور»: ☐جایز ☐ حرام.

١٤- مسلمان از گفتن عباراتی مانند «فتاي وفتاتي» نهی شده است تا توحید را در گفتار نیز محقّق نمایـد: ☐ درسـت ☐ نادرست.

١٥- درخواست و کمک گرفتن، تنها در زمان نیاز و ضرورت جایز است: ☐درست ☐نادرست.

١٦- کسی که با نام الله، پول می‌خواهد تا چیز حرامی مانند شراب بخرد: ☐ باید به او کمک شود ☐ نباید بـه او کمک کرد.

١٧- حکم پذیرفتن درخواست کسی که با نام الله چیزی می‌خواهد: ☐ مستحب ☐ واجب.

١٨- منظور از دعوت در این حدیث چیست: «مَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ»: ☐ مهمانی ☐ خطاب.

۱۹- قبول کردن دعوت: ☐ مطلقاً واجب است ☐ مستحب است مگر دعوت عروسی که واجب می‌باشد.

۲۰- کسی که برای انجام ندادن یک کار واجب یا ترک آن، پناه بخواهد: ☐ باید پناه داده شود ☐نباید بـه او پنـاه داد.

۲۱- «فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ» یعنی: ☐ یک بار دعا کنید ☐در دعا کوتاهی و کاستی نکنید.

۲۲- «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللهِ إِلَّا الْجَنَّةُ» یعنی: ☐ هیچ یک از مخلوقات را با وجه الله مخواهید ☐با وجـه الله، فقـط بهشت را بخواهید ☐ هر دو مورد.

۲۳- صفت وجه برای الله، از ... اثبات می شود: ☐ قرآن ☐ سنّت ☐ اجماع ☐ همه‌ی موارد.

۲۴- حکم این دعا چیست: (ای الله! از وجه کریم و بخشنده‌ی تـو مـی‌خـواهم کـه مـورا در حـفـظ قـرآن موفّـق نمایی»:☐ حرام ☐جایز.

۲۵- حکم این دعا چیست: «ای الله! از آتش دوزخ به وجه تو پناه می‌برم»: ☐جایز ☐ حرام.

۲۶- حکم این دعا چیست: «ای الله! از وجه تو می‌خواهم که وسایل زیبا به من عطا نمایی» ☐ جایز ☐ حرام.

۲۷- این سخن چه حکمی دارد: اگر به حرف من گوش می‌دادی و به سفر نمی‌رفتی، چنین اتفاقی برایت نمی‌افتاد: ☐ جایز ☐ حرام.

۲۸- حکم این سخن چیست: «اگر به سفر نمی‌رفتم، چنین زیانی نمی‌کردم»: ☐ جایز ☐ حرام.

۲۹- حکم این سخن چیست: «اگر الله می‌خواست، دروغ نمی‌گفتم»: ☐ جایز ☐ حرام.

۳۰- این سخن چه حکمی دارد: «اگر مانند فلانی ثروت داشتم، صدقه مـی‌دادم»: ☐جـایز ☐ مـسـتحب ☐ حرام.

۳۱- حکم این سخن چیست: «اگر در کلاس بودم، فایده می‌بردم»: ☐ جایز ☐ حرام.

۳۲- برای فرد عاقل (☐ شایسته است ☐ شایسته نیست) که برای چیزی تلاش کند که سودی ندارد.

۳۳- چیزی که از توان انسان خارج است (☐ باید ☐ نباید) از قَدَر و سرنوشت بداند.

۳۴- استدلال به تأثیر و محوریت قَدَر و سرنوشت، در کدام مورد درست اسـت: ☐ هنگـام مصـیبت و بـلا ☐ هنگام ارتکاب به گناه.

۳۵- دشنام و توهین به باد .... است: ☐ حرام ☐ مکروه. گفتن: «باد باران‌زا می‌آیـد» .... اسـت: ☐ جـایز ☐ حرام.

۳۶- جایز است کسی که از نعمتی برخوردار شده، بگوید: پروردگارم مرا دوت دارد: ☐درست ☐نادرست.

۳۷- گفتن این سخن درباره‌ی فاسق ثروتمند، چه حکمی دارد: «این انسان، شایسته‌ی چنین ثروتـی نیسـت»: ☐ جایز ☐ حرام.

۳۸- فردی که به وظایف دینی خویش بی‌توجه است، کارهای حرام انجام می‌دهد و به الله خـوش گـمان اسـت، از ☐ بدگمانی ☐ خوش گمانی او به الله است.

۳۹- برخی گمان می‌کنند که اگر به شکل مشروع از الله چیزی بخواهند، الله متعال درخواستشان را نمی‌پذیرد؛ ایـن تفکر، ..... است: ☐ بدگمانی ☐ خوش گمانی.

٤٠- گفتن این عبارت، به چه معناست: «الله، فرمانبردار را مجازات می‌کند و سرکش را اجر می‌دهد»: ☐ بدگمانی به الله ☐ خوش گمانی به الله.

٤١- این سخن به چه معناست: «من برای این مقام، از فلانی شایسته‌تر هستم»: ☐ بدگمانی ☐ خوش گمانی.

٤٢- فردی به مریض می‌گوید: «ای بیچاره؛ اگر من بودم، اجازه نمی‌دادم چنین شود» ایـن سـخن بـه‌مفهـوم ..... است: ☐ بدگمانی ☐ خوش گمانی.

٤٣- حکم این سخن چیست: «اگر به اختیار من بود، فلانی را مفتی قرار می‌دادم» : ☐ جایز ☐ حرام.

٤٤- گفتن: «برو به سلامت» به معنای بدگمانی است: ☐ درست ☐ نادرست.

٤٥- مفهوم این سخن چیست: «بهتر است مریض نشویم و روزی ما فراخ گردد»: ☐بدگمانی ☐خوش گمانی.

٤٦- انسان باید نسبت به خودش ...... باشد: ☐ بدگمان ☐ خوش گمان.

٤٧- باید به خودمان بدگمان باشیم تا مغرور نشویم: ☐ درست ☐ نادرست.

٤٨- نفس، جایگاه هر کار بدی اعم از بخل و ستم است: ☐ درست ☐ نادرست.

٤٩- قضاء و قدر چند مرتبه دارد: ☐ چهار ☐ پنج ☐ سه.

٥٠- حکم کسی که قضا و قدر را انکار کند، چیست؟ از دین ...: ☐ خارج می‌شود ☐ خارج نمی‌شود.

٥١- این سخن به چه معناست: «درونم، چیـزی دربـاره‌ی قَـدَر وجـود دارد»: ☐ تردیـد و دودلـی ☐ انکـارو تکذیب.

٥٢- «درونم چیزی درباره‌ی قدر وجود دارد» یعنی: .... ، آیا فرد با این سخن، کافر می‌شـود؟ ....

٥٣- قلم: ☐ پیش از همه‌ی آفریدگان آفریده سد ☐ پیش از آفریدگانی آفریده شد که مشاهده می‌کنیم.

٥٤- سلم برای رفع شبهه، از ..... سؤال می‌کردند: ☐ علماء ☐ عابدان.

٥٥- سؤال از چند عالم، اگر .... باشد، درست است: ☐ برای اثبات و اطمینان ☐ برای پی بردن به موارد مجاز ☐هر دو مورد.

٥٦- شبهه زمانی به‌طور کامل برطرف می‌شود که به ..... ارجاع شود: ☐ الله و رسولش ☐ علماء.

٥٧- مسلمان باید از شنیدن شبهه دوری کند؛ زیرا سبب وابستگی و غفلتش می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست.

٥٨- بیشتر مردم با گـوش دادن بـه شـبهه‌هـا و انتشـار آن، بـا فرمـان پیـامبر ﷺ مخالفـت مـی‌کننـد: ☐درسـت ☐نادرست.

٥٩- عدم جواز در خواندن تورات و انجیل و دیگر کتاب‌هـای آسـمانی منسـوخ شـده، در اولویـت قـرار داد: ☐ درست ☐ نادرست.

٦٠- باب احکام تصویرگان، اشتباه نسخه‌برداران می‌باشد؛ زیرا به فقه مربوط مـی‌شـود نـه توحیـد: ☐ درسـت ☐ نادرست.

٦١- مجالات تصویرگر، ..... بخش دارد: ☐ ٥ ☐ ٤ ☐ ٣.

٦٢- کشیدن تصویر، آفرینش و ابداع است که به‌معنای مشارکت تصویرگر با الله است: ☐ درست ☐ نادرست.

٦٣- کشیدن تصویر، گناه کبیره می‌باشد؛ زیرا: (☐ شبیه شدن به کافران اسـت ☐ اسراف و زیـاده‌روی اسـت ☐ همسانی و هم‌سویی با آفرینش الله است.

٦٤- کشیدن تصویر کوه، دریا و درخت، .... است: ☐ جایز ☐ حرام.

٦٥- پاک کردن تصویر یعنی: ☐ رنگ کردن آن به شکلی که نشانه‌های موجود زنده را نداشته باشد ☐ کندن سر مجسّمه ☐ کندن اعضای چهره‌ی تندیسی که حفاری شده ☐ همه‌ی موارد.

٦٦- قبری که شریف و گرامی داشته شده، روی آن .... است:

☐ نشانه و علامت ☐ بنا و ساختمان ☐ رنگ‌های متنوّع ☐ سنگ و خاکی است که آن‌را از سایر قبرها مشخص و متمایز می‌کند ☐ همه‌ی موارد.

٦٧- صاف و همسان کردن قبر، به چه شکل است: ☐ مانند سنت و روش شرعی ☐ مانند اطرافش ☐ هر دو مورد.

٦٨- حفظ و نگهداری تصاویر برای بزرگداشت تصویرگر .... : ☐ جایز است ☐ جایز نیست.

٦٩- کسی که زیاد سوگند یاد می‌کند، ......: ☐ بزرگداشت الله را به می‌اورد ☐ عظمت و بزرگداشت الله را به جا نمی‌آورد.

٧٠- هر پیمان و سوگندی، آغاز و میان و پایانی دارد: ☐ درست ☐ نادرست.

٧١- چاقی و فربه شدن که خارج از اختیار انسان باشد، .....: ☐ نکوهیده است ☐ نکوهیده نیست.

٧٢- با کم شدن دعوتگر، گناه زیاد می‌شود: ☐ درست ☐ نادرست.

٧٣- سوگندی که بنا بر مصلحت یا ضرورت باشد ...... : ☐ جایز است ☐ جایز نیست.

٧٤- زدن کودک: ☐ مطلقاً جایز است ☐ با رعایت چند شرط جایز است.

٧٥- پیمان الله بر بندگانش چیست: ☐ فقط او را عبادت کنند و چیزی را شریکش قرار ندهنـد ☐ کسـی را کـه برایش شریکی قرار نداده، مجازات نمی‌کند.

٧٦- جیش و لشکر، بیش از ..... رزمنده است (☐ ٤٠٠ ☐ هزار) و سریه برعکس آن می‌باشد.

٧٧- باید ....در راه الله باشد: ☐ فقط نیت ☐ فقط کار ☐ نیت و کار.

٧٨- نبرد با کافران، به‌خاطر مصلحت خودشان است تا از آتش دوزخ نجات یابند: ☐ درست ☐ نادرست.

٧٩- «غلول» پنهان کردن بخشی از غنایم و قرار دادن آن برای خود (☐ درست ☐ نادرست) غلـول (☐ جـایز

☐ حرام ☐ گناه کبیره) است.

۸۰- کشتن کودکان، زنان، عابدان و راهبان کافر، جایز نیست: ☐ درست ☐ نادرست.

۸۱- جدا کردن اعضای کشتگان، دزدیدن غنایم، نیرنگ و کشتن کودک، ..... است: ☐ جایز ☐ ناجایز.

۸۲- جزیه از ..... گرفته می‌شود: ☐ یهود، نصارا و مجوس ☐ همه‌ی کافران.

۸۳- این سخن چه حکمی دارد: «الله هرگز توبه‌ات را نمی‌پذیرد»: ☐ جایز ☐ گناه کبیره.

۸۴- حکم این سخن چیست: «به الله سوگند که الله، مشرک را نمی‌بخشد»: ☐ جایز ☐ گناه کبیره.

۸۵- دوری جستن از لغزش زبان برای قضاوت درباره‌ی دیگران، ... است: ☐ مباح ☐ جایز ☐ واجب.

۸۶- گفتن این سخن درباره‌ی چه کسی نهی شده است: الله فلانی را نمی‌آمرزد:
☐ فقط مسلمان معصیت‌کار و سرکش ☐ مسلمان و کافر.

۸۷- کدام سخن نادرست است: «درخواست میانجیگری و شفاعت می‌کنیم ...»: ☐ از الله به نزد تو ☐ از تو به نزد الله.

۸۸- «نَسْتَشْفِعُ بِالله عَلَيْكَ» یعنی:..

۸۹- باب: حمایت و جانبداری از پیامبر ﷺ (☐ مستقل ☐ تکراری) است و با رعایت توحید در (☐ رفتار ☐ گفتار) از وی حمایت می‌کنیم.

۹۰- السَّیِّد از اسم‌های الله است: ☐ درست ☐ نادرست

۹۱- السَّیِّد از جمله معانی الصَّمد است: ☐ درست ☐ نادرست.

۹۲- سیادت و سروری بر گروه یا منطقه‌ی خاص، بذ خلاف سیادت و سروری عام بر تمام جهان، جایز است:
☐ درست ☐ نادرست.

۹۳- بهترین و گویاترین توصیف برای رسول الله ﷺ ...... است: ☐ بنده و فرستاده‌ی الله ☐ محمَّد بن عبدالله.

۹۴- در این باب، یهود بهتر از کسی است که صفات الله را انکار و تأویل می‌کند و او بهتر الله را می‌شناسد:
☐درست ☐ نادرست.

۹۵- عرش یعنی: ....، کرسیّ یعنی: ....

۹۶- گویا مؤلف رحمه الله در پایان کتاب توحید، از الله می‌خواهد که ترازوی اعمالش را با این کتاب سنگین نماید؛ آن گونه که آسمان و عرش و کرسی را سنگین نموده است(☐ درست ☐ نادرست) و بیان می‌نماید که کافر، عظمت الله را به جای نمی‌آورد؛ پس مانند او نباش و عظمت الله را با رعایت توحید، به جا آور (☐ درست ☐ نادرست).

۹۷- بیشتر سلف، عقیده‌ی صحیح را چه نامیده‌اند؟
☐ سنت ☐ شریعت ☐ توحید ☐ فقه اکبر ☐ همه‌ی موارد.

هيثم بن محمد جميل سرحان

www.sarhaan.net

غفر الله له ولوالديه ولمن
أعانه على إخراج هذا الكتاب